

با نظارت: حضرت آية الله مكارم شیرازی

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جزء ۲۹ جلد ۲۹

۲۹

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بِضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلْسِبُطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

سورة ملك

فضیلت تلاوت سورة « ملك »

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده: « کسی که سوره "تبارک" را بخواند، چنان است که گویی شب قدر را احیا داشته است. » (۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: « دوست می داشتم که سوره "تبارک" در قلب همه مؤمنان ثبت بود. » (۲)

امام باقر علیه السلام نیز در این زمینه فرموده اند: « سورة "ملك"، مانعه است، یعنی از عذاب قبر ممانعت می کند و در تورات به همین نام، ثبت است، کسی که آن را در شبی بخواند، بسیار خوانده و خوب خوانده و از غافلان محسوب نمی شود. » (۳)

و در این زمینه احادیث بسیاری وجود دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

پُربرکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست و بر

همه چیز قادر است .

«تَبَارَكَ» از ماده «برکت» در اصل از «بَرَكَ» (بر وزن برگ) به معنی «سینه شتر» است ، سپس این کلمه به معنی «دوام و بقاء و زوال‌ناپذیری» آمده و در مورد هر نعمتی که پایدار و بادوام باشد ، گفته شده است . مخزن آب را از این رو «برکه» می‌گویند که آب مدتی طولانی در آن باقی می‌ماند .

در آیه فوق در حقیقت دلیل مبارک بودن ذات پاک خدا ذکر شده و آن مالکیت و حاکمیت او بر جهان و قدرت او بر همه چیز است و به همین دلیل وجودی است زوال‌ناپذیر و پُربرکت .

﴿ ٢ ﴾ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ

همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بيازمايد که کدامیک بهتر عمل می کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است.

« مرگ » اگر به معنای فنا و نیستی باشد ، مخلوق نیست ، چراکه خلقت به امور وجودی تعلق می گیرد ، ولی می دانیم که حقیقت مرگ انتقال از جهانی به جهان دیگر است و این قطعاً یک امر وجودی است که می تواند مخلوق باشد .

اسلام به " کیفیت " عمل اهمیت می دهد نه " کثرت و کمیت " آن قابل توجه این که هدف از آفرینش را " آزمایش حُسن عمل " معرفی کرده نه " کثرت عمل " و این دلیل آن است که اسلام به « کیفیت » اهمیت می دهد نه به « کمیت » . مهم آن است که عمل خالصانه و برای خدا مفید و جامع باشد ، هر چند از نظر کمیت ، کم باشد .
لذا در این که منظور از « أَحْسَنُ عَمَلًا » چیست ؟ در بعضی از روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است که فرمود : « منظور این است که کدام یک از شما عقل و خرد کامل تر و

خداترسی بیشتر و آگاهی فزون‌تر بر اوامر و نواهی الهی دارید، هرچندکه اعمال مستحبتان کمتر بوده باشد»^(۱). بدیهی است عقل کامل، عمل را پاک‌تر و نیت را خالص‌تر و پاداش را بیشتر می‌کند. و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «منظور این نیست کدامیک بیشتر عمل می‌کنید، بلکه منظور این است کدامیک صحیح‌تر عمل می‌کنید و عمل صحیح آن است که توأم با خداپرستی و نیت پاک باشد، سپس فرمود: نگهداری عمل از آلودگی، سخت‌تر است از خود عمل و عمل خالص صالح، عملی است که نمی‌خواهی احدی جز خدا تو را به خاطر آن بستاند»^(۲).

در مورد هدف آفرینش انسان در تفسیر سوره «ذاریات» ذیل آیه ۵۶ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، بحث مشروحی داشتیم. در آن‌جا هدف «عبودیت خدا» ذکر شده و در این‌جا «آزمایش حُسن عمل». روشن است که «مسأله آزمون و امتحان از مسأله عبودیت جدا نیست»، همان‌گونه که کمال عقل و خداترسی و نیت خالص که در روایات

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۲. ۲- «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

بالا به آن اشاره شده ، روح عبودیت را تشکیل می دهد .
 به این ترتیب عالم ، میدان آزمایش بزرگی است برای همه انسان ها ، وسیله آزمایش ،
 مرگ و حیات و هدف این آزمون بزرگ رسیدن به حُسن عمل که مفهومی "تکامل معرفت
 و اخلاص نیت و انجام هر کار خیر" است ، می باشد .
 و از آن جا که در این میدان آزمایش بزرگ ، انسان گرفتار لغزش های فراوانی می شود ،
 نباید این لغزش ها او را مأیوس کند و از تلاش و کوشش برای اصلاح خویش بازدارد . در
 پایان آیه به بندگان وعده یاری و آمرزش داده و می گوید: « و او شکست ناپذیر و بخشنده است » .
 آری او قادر بر هر چیز و آمرزنده هر انسان توبه کاری است .

﴿ ۳ ﴾ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ
 الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ

همان کسی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید ، در آفرینش خداوند رحمان
 هیچ تضاد و عیبی نمی بینی ، بار دیگر نگاه کن آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی؟

تعبیر «طَبَاقاً» نشان می‌دهد که آسمان‌های هفتگانه هر کدام فوق دیگری قرار دارد، زیرا معنی «مطابقه» در اصل آن است که چیزی را فوق چیز دیگری قرار دهند. حال اگر آسمان‌های هفتگانه را اشاره به کُرَات هفتگانه منظومه شمسی بدانیم که با چشم غیرمسلح قابل رؤیتند، هر کدام فاصله معینی از خورشید دارند و هریک فوق دیگری است. و اگر آنچه را از ستارگان ثوابت و سیار می‌بینیم، همه را جزء آسمان اول بشمریم، معلوم می‌شود که در مراحل بالاتر عوالم دیگری است که یکی برتر از دیگری قرار دارد. و به دنبال آن عدم وجود نقص و عیب در خلقت خداوند رحمان را متذکر می‌شود. با تمام عظمتی که عالم هستی دارد، هرچه هست، نظم است و استحکام و انسجام و ترکیبات حساب شده و قوانین دقیق و اگر بی‌نظمی در گوشه‌ای از جهان راه می‌یافت، آن را به نابودی می‌کشید.

از نظام عجیب و شگفت‌انگیزی که بر یک دانه اتم و ذرات الکترون و پروتون حاکم است، گرفته تا نظامات حاکم بر کل منظومه شمسی و منظومه‌های دیگر و کهکشان‌ها، همه

در سیطره قوانین دقیقی قرار دارند که آن‌ها را در مسیر خاصی پیش می‌برند، خلاصه همه‌جا قانون است و حساب و نظم و برنامه .

«فُطُور» از ماده «فَطَرَ» به معنی «شکافتن از طول» است و به معنی «شکستن» (مانند افطار روزه) و «اختلال» و «فساد» نیز می‌آید .

منظور این است که هر چه انسان در جهان آفرینش دقت کند ، کمترین خلل و ناموزونی در آن نمی‌بیند .

﴿ ۴ ﴾ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ

بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن سرانجام چشمانت (در جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو بازمی‌گردد، در حالی که خسته و ناتوان است .

هیچ نقصی در جهان هستی نمی‌بینی

«كَرَّتَيْنِ» از ماده «كَرَّ» (بر وزن شَرَّ) به معنی «توجه و بازگشت به چیزی» است و

«كَرَّةً» به معنای تکرار و «كَرَّتَيْنِ» تثنیه آن است ولی بعضی از مفسران گفته‌اند که : منظور از

«کَرَّتَيْن» در این جامعی تشبیه نیست ، بلکه منظور توجّهات مکرر و پی‌درپی و متعدد است . بنابراین حداقل قرآن در این آیات دستور به مردم می‌دهد که سه بار در عالم هستی بنگرند و اسرار آفرینش را مطالعه کنند و به یک معنی بارها و بارها دقیق شوند و وقتی که نتوانستند کمترین خلل و نقصانی در این نظام عجیب بیابند، به آفریننده این دستگاه و خالق این جهان و علم و قدرت بی‌پایان آشنا تر شوند .

« خَنَابِیْء » از مادّه « خَسَأَ » و « خُسُوْء » (بر وزن مدح و خشوع) هرگاه در مورد چشم به کار رود ، به معنی " خسته و ناتوان شدن " است و هرگاه در مورد سگ به کار رود ، به معنی " دور کردن آن " است .

« خَسِیْر » از مادّه « حَسِر » (بر وزن قصر) به معنی " برهنه کردن " است و از آن جا که انسان به هنگام خستگی تاب و توان خود را از دست می‌دهد و گویی برهنه از نیروهای خود می‌شود ، به معنی " خستگی و ناتوانی " آمده است . بنابراین « خَنَابِیْء » و « خَسِیْر » در آیه فوق هر دو به یک معنی و برای تأکید در موضوع درماندگی و ناتوانی چشم از دیدن نقصانی

در نظام عالم هستی است .

به هر حال از این آیات دو نتیجه مهم می توان گرفت : نخست این که قرآن به همه رهبان راه حق ، دستور مؤکد می دهد که هر چه می توانند در اسرار عالم هستی و شگفتی های جهان آفرینش بیشتر مطالعه و دقت کنند و به یک بار و دو بار قناعت ننمایند ، چه بسیار اسراری که در نگاه اول و دوم خود را نشان نمی دهد ، دیده های تیزبین لازم است که بعد از چندین نگاه آن ها را بیابد .

دیگر این که هر قدر انسان در این نظام دقیق تر و باریک تر شود ، انسجام آن را بهتر درک می کند ، انسجامی خالی از هرگونه نقص و خلل و کژی و اعوجاج . و اگر در نظر سطحی و ابتدایی بعضی از پدیده های این جهان به عنوان شرور و آفات و فساد دیده می شود (همچون زمین لرزه ها ، سیلاب ها ، بیماری ها و حوادث ناگواری که گهگاه در زندگی انسان ها رخ می دهد) در مطالعات دقیق تر روشن می شود که آن ها نیز اسرار و فلسفه های دقیق و مهمی دارد.

این آیات اشاره روشنی به برهان نظم دارد که می‌گوید: وجود نظم در هر دستگاه نشانه وجود علم و قدرتی در پشت آن دستگاه است، وگرنه حوادث اتفاقی حساب نشده و تصادف‌های کور و کر، هرگز نمی‌تواند مبدأ نظام و حساب گردد، همان‌گونه که در حدیث معروف مفضل از امام صادق علیه السلام آمده است: «مهم‌کاری هرگز نتیجه درست نمی‌دهد و تضاد مبدأ نظام نمی‌گردد».^(۱)

﴿۵﴾ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ

ما آسمان پایین را با چراغ‌های پرفروغی زینت بخشیدیم و آن‌ها (شهب) را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم و برای آنان عذاب دوزخ فراهم ساختیم. این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که تمام ستارگانی که ما می‌بینیم، همه

بخشی از آسمان اول است ، آسمانی که از میان آسمان‌های هفتگانه به ما نزدیک تر می‌باشد و به همین دلیل به عنوان « السَّمَاءُ الدُّنْيَا » (آسمان نزدیک و پایین) از آن تعبیر شده است .
تعبیر به « رُجُوم » (تیرها) اشاره به شهاب‌هاست که همچون تیری از یک‌سوی آسمان به‌سوی دیگر پرتاب می‌شوند ، می‌دانیم « شُهَب » باقی‌مانده ستارگانی است که طی حوادثی از هم متلاشی شده ، بنابراین اگر می‌گوید : ما کواکب را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم ، اشاره به همین سنگریزه‌های مخصوص است .

اما درباره این‌که چگونه شیاطین باتیرهای شهاب که سنگ‌های کوچک سرگردانی در آسمان‌ها هستند ، نشانه‌گیری می‌شوند ، باید گفت : این احتمال وجود دارد که « سَمَاء » در این جا کنایه از " آسمان " ایمان و معنویت باشد که همواره شیاطین تلاش می‌کنند به این محدوده راه‌بیابند و از راه وسوسه در دل مؤمنان راستین نفوذ کنند ، اما پیامبران الهی و امامان معصوم و پیروان خط فکری و عملی آن‌ها با نور نافذ علم و تقوا (شِهَابٌ شَاقِبٌ) بر آن‌ها هجوم می‌برند و آن‌ها را به عقب می‌رانند و از نزدیک شدن به این آسمان طرد و منع می‌کنند .

عظمت عالم آفرینش

با این که قرآن مجید از محیط عقب افتاده عصر جاهلیت عرب برخاست ، ولی غالباً تأکید می کند که مسلمانان در اسرار با عظمت عالم هستی بیندیشند ، مطلبی که در عصر جاهلیت مفهوم نداشت و این خود دلیل روشنی است بر این که قرآن از مبدأ دیگری صادر شده و هر قدر علم و دانش پیش می رود ، عظمت تأکیدات قرآن در این زمینه آشکارتر می گردد. می دانیم کره زمین که ما در آن زندگی می کنیم ، با تمام بزرگی که دارد ، در مقابل مرکز منظومه شمسی یعنی قرص « خورشید » به اندازه ای کوچک است که اگر یک میلیون و دویست هزار کره زمین را روی هم بگذارند تازه به اندازه قرص آفتاب می شود . از سوی دیگر منظومه شمسی ما جزئی از یک کهکشان عظیم است که کهکشان « راه شیری » نام دارد .

طبق محاسبات دانشمندان فلکی تنها در کهکشان ما بالغ بر یکصد میلیارد (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ستاره وجود دارد که خورشید ما با تمام

عظمتش یکی از ستاره‌های متوسط آن محسوب می‌شود .
 از سوی سوّم در این جهان بزرگ آن‌قدر کهکشان وجود دارد که از حساب
 و شماره بیرون است و هر قدر تلسکوپ‌های نجومی عظیم‌تر و مجهزتر
 می‌شوند ، کهکشان‌های تازه‌ای کشف می‌شود .
 و چه بزرگ است خدایی که این طرح عظیم را با آن نظام دقیق
 ریخته است « اَلْعَظَمَةُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » .

﴿ ۶ ﴾ وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند ، عذاب جهنم است و بد جایگاهی است .
 از آن‌جا که در آیات گذشته سخن از نشانه‌های عظمت و قدرت خدا و دلایل آن در عالم
 آفرینش بود ، در آیات مورد بحث سخن از کسانی می‌گوید که این دلایل را نادیده گرفته و
 راه کفر و شرک را پیش می‌گیرند و همچون شیاطین ، عذاب الهی را به جان می‌خرند .

﴿ ۷ ﴾ اِذَا الْقُتُوفُ فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَ هِيَ تَفُورُ

هنگامی که در آن افکنده می شوند ، صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد .

« شَهَقٌ » به معنی "صدای زشت ، وحشت انگیز ، ناراحت کننده و منکری مانند صدای الاغ" است و گاه گفته اند: از ماده « شَهَوٌ » به معنی طولانی بودن ، گرفته شده است (لذا کوه بلند را جَبَل شَاهِق می گویند) بنابراین « شَهَقٌ » به معنی "ناله طولانی" است .

آری هنگامی که آن ها با نهایت ذلت و حقارت در آن پرتاب می شوند ، فریاد وحشتناک و طولانی جهنم برمی خیزد و تمام وجود آن ها را در وحشت فرو می برد .

﴿ ٨ 〉 تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلُّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿ ٨ 〉

نزدیک است از شدت غضب پاره پاره شود، هر زمان گروهی در آن افکنده می شوند ،

نگهبانان دوزخ از آن ها سؤال می کنند : مگر اندازکننده الهی به سراغ شما نیامد؟

« تَمَيِّزٌ » به معنی "متلاشی شدن و پراکنده گشتن" است و در اصل « تَمَيِّزٌ » بوده است .

درست مانند ظرف عظیمی که روی آتش فوق العاده پرحرارتی گذارده اند و چنان

می جوشد و زیر و رو می شود که در هر لحظه بیم متلاشی شدن آن می رود و یا همچون انسان خشمگینی که می خروشد و فریاد می کشد و نزدیک است منفجر گردد ، آری چنین است منظره دوزخ این کانون خشم خدا .

سپس در ادامه متذکر می شود که هر زمان گروهی از کافران در آن افکنده می شوند ، نگهبانان دوزخ از روی تعجب و تویخ از آن ها می پرسند : « مگر شما رهبر و راهنما نداشتید ؟ مگر انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد ؟ پس چرا به این روز سیاه در افتاده اید ؟ » آن ها باور نمی کنند که انسانی آگاهانه و با داشتن رهبر آسمانی به چنین سرنوشتی گرفتار شود و چنین جایگاهی را برای خود انتخاب کند .

﴿ ۹ ﴾ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنَّا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ

می گویند : آری ، انذارکننده به سراغ ما آمد ، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم : خداوند هرگز چیزی نازل نکرده و شما در گمراهی بزرگی هستید .

نه تنها آن‌ها را تصدیق نکردیم و به پیام حیاتبخشان گوش فراندادیم ، بلکه به مخالفت برخاسته و این طیبیان روحانی را گمراه خوانده و از خود رانیدیم .

﴿۱۰﴾ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم ، یا تعقل می‌کردیم ، جزء دوزخیان نبودیم .

﴿۱۱﴾ فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ

این جا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند ، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا .

اگر گوش شنوا و فکر بیدار داشتیم ، در دوزخ نبودیم

در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان ، انگشت روی علت اصلی بدبختی آن‌ها گذارده شده است ، می‌گوید : از یک سو خداوند گوش شنوا و عقل و هوش داده و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده ، اگر این دو با هم ضمیمه شوند ، سعادت انسان تأمین است .

ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی‌شنود ، چشم دارد و نمی‌بیند و عقل دارد و

نمی‌اندیشد ، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند ، اثری ندارد .
 در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم مدح و ستایش از مسلمانانی کردند ، رسول خدا فرمود : « كَيْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ ؟ عقل او چگونه است ؟ » سپس در ادامه فرمود : « مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می‌شود ، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران ، خداوند فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می‌برد و بر این اساس به قُرب خداوند نایل می‌گردند » .^(۱)

« سُحْقُ » (بر وزن قفل) به معنی "ساییدن و نرم کردن" است و به لباس کهنه نیز گفته می‌شود ولی در این جا به معنی "دوری از رحمت خدا" است ، بنابراین « فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ » مفهومی است که دوزخیان از رحمت خدا دور باشند و از آن جا که نفرین خداوند توأم با تحقق خارجی است ، این جمله دلیل بر این است که این گروه به

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۲۴ .

کلی از رحمت خدا دورند .

ارزش والای عقل و خرد

این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق‌العاده عقل و خرد اشاره می‌کند و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آن‌ها را ، از کار انداختن این نیروی الهی می‌شمرد ، بلکه هرکس با قرآن آشنا باشد ، می‌داند که در مناسبت‌های مختلف اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است و علی‌رغم دروغ‌پردازی‌های کسانی که مذهب را وسیلهٔ تخدیر مغزها و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می‌شمرند ، اسلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می‌نهد و روی سخنش در همه جا با «اولوالالباب» و «اولوالابصار» و اندیشمندان و دانشمندان است . در منابع اسلامی روایات بسیار زیادی در این زمینه وارد شده است . در کتاب «کافی» که از معتبرترین منابع حدیث ماست ، نیز روایات زیادی مطرح شده است که به ذکر دو مورد از آن‌ها اکتفا می‌نماییم :

در حدیثی از علی علیه السلام آمده است : جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت : « من مأمورم که تو را میان یکی از این سه موهبت مخیر کنم تا یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی ». آدم گفت : « آنها چیست ؟ » جبرئیل در پاسخ گفت : « "عقل" ، "حیا" و "دین" ». آدم گفت : « من "عقل" را برگزیدم » ، جبرئیل به "حیا" و "دین" گفت : « او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید ». گفتند : « ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم ». جبرئیل گفت : « حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید » ، سپس به آسمان صعود کرد .^(۱)

این لطیف‌ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد و نسبت آن با حیا و دین گفته شود . چراکه اگر عقل از دین جدا گردد ، با اندک چیزی بر باد می‌رود ، یا به انحراف کشیده می‌شود و اما حیا که مانع انسان از ارتکاب زشتی‌ها و گناهان است ، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است . این نشان می‌دهد که آدم ، سهم قابل ملاحظه‌ای از

عقل داشت که به هنگام مخیر شدن در میان این سه چیز ، مرحله بالاتر عقل را برگزید و در سایه آن هم دین را تصاحب کرد و هم حیا را .

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: « مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ ، وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ : کسی که عاقل باشد ، دین دارد و کسی که دین داشته باشد ، داخل بهشت می شود » (بنابراین بهشت جای عاقلان است) . (۱)

البته عقل در این جا به معنی "معرفت راستین" است ، نه شیطنت های شیاطین که در سیاستمداران جبار و ظالم جهان دیده می شود که به گفته امام صادق علیه السلام : « شَبِیْهَةٌ بِالْعَقْلِ ، وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ : شبیهه عقل است ، ولی عقل نیست » . (۲)

﴿ ۱۲ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ
کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند ، آمرزش و اجر بزرگی دارند .

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۸۲ . ۲- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۸۲ .

تعبیر به «غَیْب» در این جا ممکن است اشاره به معرفت خدای نادیده و یا معاد نادیده و یا همه این ها بوده باشد .

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که اشاره به ترس از خداوند در مورد معاصی پنهانی باشد ، چراکه اگر انسان معصیت پنهان نکند ، به طریق اولی معصیت آشکار نخواهد کرد و یا این تعبیر اشاره به مقام خلوص نیت در پرهیز از گناهان و انجام اوامر الهی می باشد ، زیرا عمل پنهانی از ریا دورتر است . جمع میان این تفسیرها نیز مانعی ندارد . تعبیر به «مَغْفِرَة» به صورت «نکره» و همچنین «أَجْرٌ کَبِیْرٌ» اشاره به عظمت و اهمیت آن است ، یعنی آن چنان این مغفرت و پاداش عظیم است که برای همه ناشناخته خواهد بود . به دنبال بحث هایی که در آیات گذشته پیرامون کَفَّار و سرنوشت آن ها در قیامت بیان شد، قرآن در آیات مورد بحث به سراغ مؤمنان و پاداش های عظیم آن ها می رود .

﴿۱۳﴾ **وَاسِرُّوْا قَوْلَكُمْ اَوْ اجْهَرُوْا بِهٖ اِنَّهٗ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ**

گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار (تفاوتی نمی کند) او به آنچه در دل ها است ، آگاه است .

﴿ ۱۴ ﴾ **أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ**

آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آن‌ها آگاه نیست؟ در حالی که او از اسرار دقیق باخبر و نسبت به همه چیز عالم است.

آیا خالق جهان، از اسرار جهان آگاه نیست؟

بعضی از مفسران شأن نزولی برای این آیه از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که جمعی از کفار یا منافقان پشت سر پیامبر خدا سخنان ناروایی می‌گفتند و جبرئیل به پیامبر خبر می‌داد. بعضی از آن‌ها به یکدیگر گفتند: «أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ: سخنان خود را پنهانی بگویید تا خدای محمد بشنود». آیه فوق نازل شد و گفت: چه آشکار بگویید و چه پنهان، خدا از آن آگاه است. ^(۱) در تفسیر «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» باید به این نکته توجه داشته باشیم که خلقت خداوند دائمی است، یعنی لحظه به لحظه فیض و رحمت از ناحیه او

۱- «فخر رازی»، جلد ۳، صفحه ۶۶.

به مخلوقات می‌رسد و چنان نیست که آن‌ها را بیافریند و به حال خود واگذارد . اصولاً ممکنات وابسته به وجود او هستند و اگر لحظه‌ای پیوند آن‌ها از ذات پاکش قطع شود ، راه فنا پیش می‌گیرند . توجه به این پیوند دائمی و خلقت مستمر بهترین دلیل بر علم خداوند نسبت به اسرار همه موجودات در هر زمان و هر مکان است . توصیف خداوند به « لَطِيف » از این نظر است که لطیف از ماده «لُطْف» به معنی هر موضوع دقیق ، ظریف و هرگونه حرکت سریع و جسم لطیف است . بنابراین لطیف بودن خداوند اشاره به علم او نسبت به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است و گاه به معنی خلقت اجسام لطیف و کوچک و ذره‌بینی و مافوق ذره‌بینی آمده است . اشاره به این‌که هر قدر نیت قلبی شما پنهان و مخفی باشد و یا سخنان خود را در مجالس محرمانه بگویید و یا اعمال خلاف را در خلوتگاه‌ها انجام دهید ، خداوند لطیف از همه آن‌ها باخبر و مطلع است .

﴿ ۱۵ ﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ

رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ

او کسی است که زمین را برای شمارام کرد، بر شانه‌های آن راه بروید و از روزی‌های خداوند بخورید و بازگشت همه به سوی اوست. «ذَلُّوْا»، به معنی "رام" جامع‌ترین تعبیری است که در مورد زمین ممکن است بشود. چراکه این مرکب راهوار با حرکات متعدد و بسیار سریعی که دارد، آن‌چنان آرام به نظر می‌رسد که گویی مطلقاً ساکن است، بعضی از دانشمندان می‌گویند: زمین چهارده نوع حرکت مختلف دارد که سه قسمت آن حرکت به دور خود و حرکت به دور خورشید و حرکت همراه مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است، این حرکات که سرعت زیادی دارد، چنان نرم و ملایم است که تا براهین قطعی بر حرکت زمین اقامه نشده بود، کسی باور نمی‌کرد حرکتی در کار باشد.

از سوی دیگر پوسته زمین نه چنان سفت و خشن است که قابل زندگی نباشد و نه چنان سست و نرم است که قرار و آرام نگیرد، بلکه کاملاً برای زندگی بشر رام است، اگر مثلاً

غالب سطح زمین باتلاقی‌هایی بود که همه چیز در آن فرومی‌رفت ، یا ماسه‌های نرمی که پای انسان تا زانو در آن فرومی‌نشست ، یا سنگ‌های تیز و خشنی که با مختصر راه رفتن بدن انسان را کوفته و مجروح می‌کرد ، آن وقت معنی ناآرامی زمین روشن می‌شد . از سوی سَوَم ، فاصله آن از خورشید نه چندان کم است که همه چیز از شدت گرما بسوزد و نه چندان زیاد است که همه چیز از سرما بخشکد ، فشار هوا برگرد زمین آن‌چنان است که آرامش انسان را تأمین کند ، نه آن‌قدر کم است که با یک حرکت انسان از جا کنده شود و در فضا پرتاب شود .

خلاصه از هر نظر « ذَلُول » و رام و مسخر فرمان انسان است ، جالب این‌که بعد از توصیف زمین به ذلول بودن دستور می‌دهد که بر « مَنَکِبَ » آن راه بروید . « مَنَکِبَ » جمع « مَنَکِبَ » (بر وزن مغرب) به معنی " شانه " است ، گویی انسان پا بر شانه زمین می‌گذارد و چنان زمین آرام است که می‌تواند تعادل خود را حفظ کند . در عین حال اشاره‌ای است به این‌که تا گامی برندارید و تلاشی نکنید ، بهره‌ای از

روزی‌های زمین نخواهید داشت .

تعبیر به «رِزْق» نیز تعبیر بسیار جامعی است که تمام موادّ غذایی زمین اعم از حیوانی و گیاهی و معدنی را شامل می‌شود .

ولی این‌ها هدف نهایی آفرینش شما نیست ، بلکه وسایلی است در مسیر «نُشْئور» و رستاخیز و حیات ابدی شما .

﴿۱۶﴾ **ءَامِنْتُمْ مِّنْ فِی السَّمَاءِ اَنْ یَّخْسِفَ بِكُمْ اَلْاَرْضَ فَاِذَا هِیَ تَمُورُ**

آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است ، در امان می‌دانید که دستور دهد زمین بشکافد و شما را فرو برد و دائماً به لرزش خود ادامه دهد؟ آری اگر او دستور دهد این زمین ذلول و آرام طغیان می‌کند و به صورت حیوان چموشی درمی‌آید ، زلزله‌ها شروع می‌شود ، شکاف‌ها در زمین ظاهر می‌گردد و شما و خانه‌ها و شهرهایتان را در کام خود فرومی‌بلعد و باز هم به لرزه و اضطراب خود ادامه می‌دهد . درک این معنی برای کسانی که در مناطق زلزله‌خیز زندگی کرده‌اند و دیده‌اند گاه زمین

در چند شبانه‌روز مطلقاً آرامشی ندارد و خواب و خوراک و راحت را از همگان سلب می‌کند، بسیار آسان است، اما برای غالب ما مردم که به آرامش زمین عادت کرده‌ایم، مشکل است. ﴿۱۷﴾ اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ یا خود را از عذاب خداوند آسمان در امان می‌دانید که تندبادی مملو از سنگریزه بر شما فرستد و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است؟ سپس می‌افزاید: «لازم نیست حتماً زلزله به سراغ شما آید، بلکه می‌توان این فرمان را به تندبادها داد».

درک این معنی نیز برای کسانی که شن‌های روان و بادهای «حاصب» (بادهایی که توده‌های ریگ را با خود حرکت داده، از جایی به جای دیگر منتقل می‌کند) دیده‌اند، بسیار ساده است. آن‌ها می‌دانند که ممکن است در چند لحظه خانه‌ها یا آبادی‌هایی زیر توده‌ای از ریگ‌ها و شن‌های روان مدفون گردد و یا کاروان‌هایی که در وسط بیابان در حرکتند، در زیر آن دفن شوند.

﴿۱۸﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ
 کسانی که پیش از آنها بودند (آیات الهی را) تکذیب کردند اما (بین مجازات
 من چگونه بود؟

در حقیقت آیات فوق به این معنی اشاره می کنند که عذاب آن ها منحصر به عذاب قیامت نیست،
 در این دنیا نیز خداوند با مختصر تکان زمین ، یا حرکت بادها ، می تواند به زندگی آن ها پایان
 دهد و بهترین دلیل این امکان، وقوع آن درامت های پیشین است. لذا در آخرین آیه مورد بحث
 به سرنوشت کسانی که آیات الهی و رسولان او را تکذیب کردند، اشاره می کنند که چگونه گروهی
 را با زلزله های ویرانگر و اقوامی را با صاعقه ها و جمعی را با طوفان یا تندباد مجازات
 کردیم و شهرهای ویران شده و خاموش آن ها را به عنوان درس عبرتی باقی گذاردیم.
 ﴿۱۹﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ
 بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ

آیا پرندگان را که بالای سرشان گاه بال های خود را گسترده و گاه جمع می کنند ، نگاه

نکردند؟ جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی‌دارد،
چرا که او به هر چیز بیناست.

به این پرندگان بالای سر خود بنگرید!

پرندگان برخلاف قانون جاذبه از زمین برمی‌خیزند و به راحتی تمام بر فراز
آسمان، ساعت‌ها و گاه هفته‌ها و ماه‌ها پشت سرهم به حرکت سریع و نرم خود ادامه
می‌دهند، بی‌آنکه هیچ مشکلی داشته باشند.
بعضی به هنگام پرواز غالباً بال‌های خود را گسترانده‌اند (صافات) و گویی
نیروی مرموزی آنها را به حرکت درمی‌آورد.

در حالی که بعضی دیگر دائماً بال می‌زنند و گاهی نیز بالشان را می‌گسترانند.
گروه چهارمی مدتی بال می‌زنند، هنگامی که سرعت گرفتند بال‌ها را به کلی
جمع کرده و در اقیانوس هوا شیرجه می‌روند (مانند گنجشک‌ها) خلاصه در

عین این‌که همه پرواز می‌کنند ، هرکدام برای خود برنامه مخصوصی دارند . چه کسی بدن آن‌ها را به گونه‌ای آفریده که به راحتی در هوا سیر می‌کنند ؟ و چه کسی این قدرت را به بال‌های آن‌ها بخشیده و دانش پرواز را به آن‌ها آموخته ؟ مخصوصاً در پروازهای پیچیده دست‌جمعی پرندگان مهاجر که گاه چندین ماه به طول می‌انجامد و هزاران کیلومتر راه را پیموده و از فراز کشورهای زیادی ، از کوه‌ها و دره‌ها و جنگل‌ها و دریاها می‌گذرند و به مقصد خود می‌رسند، راستی چه کسی جز خداوند رحمان این همه نیرو و آگاهی به آن‌ها داده است؟

﴿ ۲۰ ﴾ اَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُم مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ اِنَّ الْكَافِرُونَ الْاِفْي غُرُورٍ

آیا کسی که لشکر شماست ، می‌تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد ، ولی کافران تنها گرفتار غرورند .

« جُنْد » در اصل به معنی زمین ناهموار و سفتی است که سنگ‌های فراوانی در آن جمع است و به همین مناسبت به انبوه لشکر نیز « جُنْد » گفته شده است . به گفته برخی از مفسران ، « جُنْد » در این جا اشاره به بت‌ها دارد که نه تنها در قیامت قادر

به یاری مشرکان نیستند ، بلکه اگر خداوند بخواهد ، همان‌ها را مأمور عذاب و نابودی ایشان قرار می‌دهد ، مگر آب و باد و خاک و آتش خدمتگزار و ارکان حیات انسان‌ها نیستند ؟ ولی خداوند همین‌ها را مأمور نابودی اقوام سرکش ساخت و نیز تاریخ بسیار به خاطر دارد که نزدیک‌ترین افراد به پادشاهان و فراعنه و گردنکشان عامل مرگ آن‌ها شدند و در تاریخ معاصر هم بسیار دیده شده که وفادارترین نیروهای دولت‌ها بر ضدّ آنان قیام کرده و فرمان مرگشان را صادر کردند .

پرده‌های غرور و جهل به عقل‌های آن‌ها افتاده و به آنان اجازه نمی‌دهد این همه درس عبرت را بر صفحات تاریخ یا در گوشه و کنار زندگی خود ببینند .
 ﴿۲۱﴾ اَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ
 یا آن کسی که شماراروزی می‌دهد ، اگر روزیش را بازدارد (چه کسی می‌تواند نیاز شمارا تأمین کند) ولی آن‌ها در سرکشی و فرار از حقیقت لجابت می‌ورزند .
 هرگاه به آسمان دستور دهد نبارد ، زمین گیاهی نرویانند و یا آفات مختلف نباتی

محصولات را نابود کنند ، چه کسی توانایی دارد غذایی در اختیار شما بگذارد ؟ و یا اگر روزی‌های معنوی و وحی آسمانی را از شما قطع کند، چه کسی توانایی راهنمایی شما را دارد؟ این‌ها همگی حقایقی است آشکار ، ولی لجاجت و خیره‌سری حجابی است در برابر درک و شعور آدمی .

عوامل ششگانه ناکامی انسان‌ها

با بررسی آیات گذشته و آیات مورد بحث مشخص می‌شود که شش عامل به شرح زیر علت اصلی ناکامی ، بدبختی و گمراهی انسان‌ها و به دوزخ کشیده شدن دوزخیان است:

۱- نداشتن گوش شنوا ۲- نداشتن عقل بی‌دار

۳- غرور داشتن ۴- لجباجت ورزیدن

۵- سرکشی کردن (عُتُو) ۶- فاصله گرفتن از حق (نُفُور)

﴿ ۲۲ ﴾ أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند ، به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست

قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟

ر استقامتان جاده توحید

در این جا افراد بی ایمان و ظالمان لجوج مغرور ، به کسی تشبیه شده اند که از جاده ای ناهموار و پُرپیچ و خم می گذرد ، درحالی که به رو افتاده و با دست و پا یا سینه حرکت می کند ، نه راه را به درستی می بیند و نه قادر بر کنترل خویش است ، نه از موانع آگاه است و نه سرعتی دارد ، کمی راه می رود و درمانده می شود .

ولی مؤمنان را به افراد راست قامتی تشبیه می کند که از جاده ای هموار و صاف و مستقیم با سرعت و قدرت و آگاهی تمام، به راحتی پیش می رود .

آری افراد بی ایمان چون خودخواه و خودپرست و لجوجند و جز منافع مادی و زودگذر خویش را نمی بینند و از آن جا که مسیر آن ها مسیر هواپرستی است ، به کسی می مانند که از سنگلاخی عبور می کند ، درحالی که بر سینه و دست و پا می خزد ، اما کسانی که در پرتو ایمان از قید هوای نفس رسته اند ، بیشنای عمیق و مسیری صاف و روشن دارند .

﴿۲۳﴾ قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

بگو: او کسی است که شما را آفرید و برای شما چشم و گوش و قلب قرار داد، اما کمتر سپاسگزاری می کنید.

خداوند هم وسیله مشاهده و تجربه را در اختیار شما قرار داد (چشم) و هم وسیله آگاهی بر نتیجه افکار دیگران (گوش) و هم وسیله اندیشیدن در علوم عقلی (قلب) را، خلاصه تمام ابزار لازم برای آگاهی به علوم عقلی و نقلی را در اختیار شما گذارده است، اما کمتر کسی سپاس این همه نعمت های بزرگ را بجای می آورد، زیرا شکر نعمت آن است که هر نعمتی در مسیر هدفی که به خاطر آن آفریده شده است، به کار گرفته شود؛ آیا همه از چشم و گوش و عقل به درستی در این راه استفاده می کنند؟

﴿۲۴﴾ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

بگو: او کسی است که شما را در زمین خلق کرد و به سوی او بازمی گردید.

در حقیقت آیه ۲۲، «مسیر» را مشخص می کند و آیه ۲۳، «ابزار و وسایل کار» را و این

آیه «هدف و مقصد» را ، یعنی در راه راست و صراط مستقیم گام بردارید و از تمام ابزار شناخت بهره گیرید و به سوی زندگی جاویدان حرکت کنید .

﴿۲۵﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

آنها می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده قیامت چه زمانی است؟
در این‌که منظور از «هَذَا الْوَعْدُ» چیست، دو احتمال ذکر کرده‌اند: نخست "وعده قیامت"، دیگر "وعده مجازات‌های گوناگون دنیا" مانند زلزله‌ها ، صاعقه‌ها و طوفان‌ها ، ولی با توجه به آیه گذشته معنی اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد ، هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

﴿۲۶﴾ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

بگو: علم آن مخصوص خداست و من فقط بیم‌دهنده آشکار هستم .
و باید چنین باشد چراکه اگر تاریخ قیامت معلوم بود ، هرگاه فاصله زیادی داشت ، مردم در غفلت فرومی‌رفتند و اگر فاصله کم بود ، حالتی شبیه به اضطراب پیدا می‌کردند و در هر حال هدف‌های تربیتی ناتمام می‌ماند .

﴿ ۲۷ ﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ

هنگامی که آن وعده الهی را از نزدیک می بینند ، صورت کافران زشت و سیاه می گردد و به آن ها گفته می شود این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید . « تَدْعُونَ » از ماده « دُعَاء » است به معنی " تقاضا " ، یعنی پیوسته دعا و تقاضا می کردید قیامت واقع شود ، اکنون واقع شده است و راه فراری از آن نیست .

این مضمون در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۱۴ سورة « ذاریات » خطاب به کفار آمده است که روز قیامت به آن ها گفته می شود : (هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) « این همان چیزی است که برای آن عجله داشتید » و به هر حال ناظر به عذاب قیامت است ، همان گونه که اکثر مفسران گفته اند و دلیلی می شود بر این که جمله « مَتَى هَذَا الْوَعْدِ » نیز اشاره به وعده قیامت است .

﴿ ۲۸ ﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمْنَا فَمَنْ یُجِبِرُ الْكَافِرِینَ مِنْ عَذَابِ الْإِیمِ

بگو : اگر خداوند من و تمام کسانی را که با من هستند ، هلاک کند یا مورد رحمت قرار دهد ، چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد ؟

در بعضی از روایات آمده است که کافران مکه به پیامبر و مسلمانان نفرین می‌کردند و تقاضای مرگ او را داشتند، به گمان این‌که اگر آن حضرت از دنیا برود، دعوتش نیز برچیده می‌شود، آیه فوق نازل شد و به آن‌ها پاسخ داد. غافل از این‌که مصطفی را الطاف حق وعده داده که گر بمیرد، نمیرد نام حق، آری وعده پیروزی این آیین و سیطره آن را بر تمام جهان به او داده است و حیات و مرگ پیغمبر اکرم چیزی را تغییر نمی‌دهد.

﴿۲۹﴾ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

بگو: او خداوند رحمان است، ما به او ایمان آورده‌ایم و بر او توکل کرده‌ایم و به‌زودی می‌دانید چه کسی در گمراهی آشکار است.

یعنی ما اگر به خدا ایمان آورده‌ایم و او را ولی و وکیل و سرپرست خود برگزیده‌ایم، دلیلش روشن است، او خدای رحمان است، رحمت عامش همه جا رسیده و فیض انعامش دوست و دشمن را فراگرفته و نگاهی کوتاه به جهان هستی و صفحه زندگی شاهد این مدعاست، اما معبودهای شما چه کاری کرده‌اند؟

گرچه ضلال و گمراهی شما همین جا آشکار است ، ولی در آخرت برای شما روشن تر خواهد شد و یا در همین دنیا هنگامی که اسلام با امدادهای الهی بر لشکرکفر پیروز می گردد ، پیروزی معجزه آسا ، حقیقت روشن تر خواهد گشت. این آیه در حقیقت نوعی دلداری به پیغمبر اسلام و مؤمنان است که تصور نکنند در این مبارزه گسترده حق و باطل تنها هستند ، بلکه خداوند بخشنده مهربان یار و یاور آنهاست .

﴿۳۰﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ

بگو : به من خبر دهید اگر آب های (سرزمین) شما در زمین فرو رود ، چه کسی می تواند

آب جاری در دسترس شما قرار دهد ؟

چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می دهد ؟

« معین » از ماده « معن » (بر وزن طعن) به معنی « جریان آب » است .

می دانیم زمین از دو قشر تشکیل شده : « قشر نفوذ پذیر » که آب را در خود فرو می برد

و در زیر آن «قشر نفوذ ناپذیر» است که آب را در آن جا نگاه می دارد . تمام چشمه ها، چاه ها و قنات ها از برکت این ترکیب خاص به وجود آمده ، زیرا اگر تمام روی زمین تا اعماق زیاد قشر نفوذ پذیر بود، آب ها چنان در زمین فرو می رفتند که هرگز دست کسی به دامانشان نمی رسید و اگر همه نفوذ ناپذیر بودند، آب ها روی زمین می ایستادند و تبدیل به یک باتلاق می شدند ، یا به زودی به دریاها می ریختند و به این ترتیب تمام ذخایر زیر زمینی آب از دست می رفت . این نمونه کوچکی از رحمت عام خداست که مرگ و حیات انسان سخت با آن گره خورده است .

پایان سورة ملک

سورة قلم

فضیلت تلاوت سورة « قلم »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمودند : « کسی که سورة "ن و القلم" را تلاوت کند ، خداوند ثواب کسانی را که دارای حُسن اخلاقند ، به او می دهد . » (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « کسی که سوره "ن و القلم" را در نماز واجب یا نافله بخواند ، خداوند او را برای همیشه از فقر در امان می دارد و هنگامی که بمیرد ، او را از فشار قبر پناه می دهد . » (۲)

تلاوتی مهم است که توأم با آگاهی و عمل باشد .

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۱۷ . ۲- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۳۰ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ 〉 ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

ن ، سوگند به قلم و آنچه را با قلم می نویسند .

چه سوگند عجیبی ؟ درواقع آنچه که در این جا به آن سوگند یاد شده است ، ظاهراً موضوع کوچکی است : یک قطعه نی و یا چیزی شبیه به آن و کمی ماده سیاه رنگ و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می شود .

اما در واقع این چیزی است که منشأ پیدایش تمام تمدن های انسانی ، پیشرفت و تکامل علوم ، بیداری اندیشه ها و افکار ، شکل گیری مذهب ها و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است ، تا آن جا که دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند ؛ « دوران تاریخ » و « دوران قبل از تاریخ » . دوران تاریخ از زمانی شروع می شود که خط اختراع شد و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند و یا به تعبیر دیگر دورانی است که انسان دست به قلم گردید

و از او « مَا يَسْطُرُونَ » به یادگار ماند .

عظمت این سوگند هنگامی آشکارتر می‌گردد ، که توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت ، نویسنده و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند ، تعداد آن‌ها در کل سرزمین مکه که مرکز عبادی و سیاسی و اقتصادی حجاز بود ، به بیست نفر نمی‌رسید ، آری سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد .

نقش قلم در حیات انسان‌ها

پیشوایان ما در احادیث بسیاری به یاران خود تأکید می‌کردند که به حافظه خود قناعت نکنند و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر درآورده و برای آیندگان به یادگار گذارند .^(۱) برخی دانشمندان گفته‌اند: « الْبَيَانُ بَيَانَانِ : بَيَانُ اللِّسَانِ وَ بَيَانُ الْقَلَمِ ، بَيَانُ اللِّسَانِ

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۸ ، صفحه ۵۶ .

تَذَرُسُ الْأَعْوَامَ وَ يَبَيِّنُ الْأَقْلَامُ بَاقٍ عَلَى مَرِّ الْأَيَّامِ: بیان ، دو گونه است : بیان زبان و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می شود و از بین می رود ولی بیان قلم ها تا ابد باقی است .^(۱)

و نیز گفته اند : « إِنَّ قَوَامَ أُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِشَيْئَيْنِ الْقَلَمُ وَ السَّيْفُ وَ السَّيْفُ تَحْتَ الْقَلَمِ :
 پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است : " قلم " و " شمشیر " و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد .^(۲)

برای قلم نویسندگان این افتخار در تمام دوران جهان بس که خداوند سوگند به قلم یاد کرده است (و نه به شمشیر) .^(۳)

و راستی چنین است چراکه پیروزی های نظامی اگر از ناحیه فرهنگ نیرومندی تضمین نگردد ، هرگز پایدار نخواهد بود ، مغول ها در تاریخ ایران بزرگ ترین پیروزی را کسب کردند ، ولی چون ملت بی فرهنگی بودند ، به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند و

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۳۲ . ۲- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۳۲ .

۳- « روح البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۰۲ .

مسیر خود را تغییر دادند .

گرچه این بحث بسیار دامنه‌دار است ، ولی برای این‌که از روش تفسیری خارج نشویم ، سخن را با حدیث بسیار پرمعنایی از پیغمبر اسلام در این زمینه پایان می‌دهیم: «ثَلَاثُ تَخْرُقُ الْحُجْبَ وَ تَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ: صَرِيحُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ، وَ وَطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ وَ صَوْتُ مَغَازِلِ الْمُخَصَّنَاتِ: سه صدا است که حجاب‌ها را پاره می‌کند و به پیشگاه با عظمت خدا می‌رسد: صدای گردش قلم‌های دانشمندان به هنگام نوشتن و صدای قدم‌های مجاهدان در میدان جهاد و صدای جرخ نخریسی زنان پاکدامن» .^(۱)

البته تمام آنچه گفته شد ، درباره قلم‌هایی است که در مسیر حق و عدالت و در صراط مستقیم گردش می‌کند. اما قلم‌های مسموم و گمراه کننده بزرگ‌ترین بلا و عظیم‌ترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می‌شود .

۱- «الشهاب فی الحکم والادب»، صفحه ۲۲.

﴿ ۲ ﴾ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ

به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی .

آن‌ها که این نسبت ناروا را به تو می‌زنند ، کوردلانی هستند که این همه نعمت الهی را درباره تو نمی‌نگرند ، نعمت عقل و درایت سرشار ، نعمت امانت و صدق و راستی ، نعمت علم و دانش آشکار و نبوت و مقام عصمت .

دیوانه آن‌ها هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می‌کنند و رهبر و راهنمای انسان‌ها را با این نسبت ناروا از خود دور می‌سازند .

﴿ ۳ ﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ

و برای تو اجر و پاداشی عظیم و همیشگی است .

« مَمْنُون » از ماده « مَنَّ » به معنی « قطع » آمده است ، یعنی اجر و پاداشی که هرگز قطع نمی‌شود و دائماً باقی است .

چرا چنین پاداشی نداشته باشی ؟ درحالی‌که در برابر این تهمت‌های زشت

استقامت می‌کنی و برای آن‌ها آرزوی هدایت و نجات داری و هرگز از تلاش و کوشش در این راه خسته نمی‌شوی .

﴿ ۴ ﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری .

تحسین اخلاق برجسته پیامبر

« خُلُق » از ماده « خلقت » و به معنی صفاتی است که از انسان جدا نمی‌شود و همچون خلقت و آفرینش انسان می‌گردد .

اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کنی ، تو خود پیش از همه عبادت می‌نمایی و اگر از کار بد باز می‌داری ، تو خود قبل از همه خودداری می‌کنی ، آزارت می‌کنند و تو اندرز می‌دهی ، ناسزایت می‌گویند و برای آن‌ها دعا می‌کنی ، بر بدنت سنگ می‌زنند و خاکستر داغ بر سرت می‌ریزند و تو برای هدایت آن‌ها دست به درگاه خدا برمی‌داری . آری تو کانون مهر و محبت و عواطف و سرچشمه رحمتی .

نمونه‌ای از اخلاق پیامبر

پیروزی پیامبر اسلام هرچند با تأیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهم‌ترین آن‌ها جاذبه اخلاقی پیامبر بود. آن‌چنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود، که دشمنان سرسخت را تحت تأثیر قرار می‌داد و به تسلیم و اداری می‌کرد و دوستان را سخت مجذوب می‌ساخت.

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر بنامیم، اغراق نکرده‌ایم، چنان‌که نمونه‌ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت؛ هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت‌پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند، بر ضد اسلام و شخص پیامبر به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آن‌ها را صادر کرد و تمام جنایات آن‌ها را به دست فراموشی سپرد و همین سبب شد که به مصداق «يَذْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» فوج فوج مسلمان شوند. در حدیثی از حسین بن علی علیه السلام آمده است که می‌گوید: از پدرم علی علیه السلام درباره

ویژگی‌های زندگی پیامبر و اخلاق او سؤال کردم و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود ، در بخشی از این حدیث آمده است : « رفتار پیامبر با هم‌نشینانش چنین بود که دائماً خوشرو و خندان و سهل‌الخلق و ملایم بود ، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیبجو و مدیحه‌گر نبود ، هیچ‌کس از او مأیوس نمی‌شد و هرکس به در خانه او می‌آمد ، نوید باز نمی‌گشت ، سه چیز را از خود رها کرده بود : مجادله در سخن ، پُرگوئی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود : کسی را مذمت نمی‌کرد ، سرزنش نمی‌فرمود و از لغزش‌ها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی‌کرد . هرگز سخن نمی‌گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت ، در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود ، که همه سکوت اختیار می‌کردند و تکان نمی‌خوردند و به هنگامی که ساکت می‌شد ، آن‌ها به سخن در می‌آمدند ، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی‌کردند... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی باخشونت سخن می‌گفت و در خواستی می‌کرد ، تحمل می‌نمود و به یارانش می‌فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد ، به او اعطاء کنید و هرگز کلام کسی

را قطع نمی‌کرد تا سخنش پایان گیرد» (۱)

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود، آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی‌گرفتند و به مصداق «لَا انْفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ» همه پراکنده می‌شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خُلق و خوی پیامبر باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه درباره شخص پیامبر اکرم و چه درباره وظیفه همه مسلمین فراوان است که به ذکر چند روایت اکتفا می‌کنیم:

۱- در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود: «من برای این مبعوث شده‌ام که فضایل

اخلاقی را تکمیل کنم ^(۱) . به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر همین تکمیل اخلاق فضیله است .

❧ ۲- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مؤمن باحسَن خُلق خود به درجه کسی می رسد که شب‌ها به عبادت می ایستد و روزها روزه دار است» ^(۲) .

❧ ۳- و باز از همان حضرت آمده است که فرمود: « مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ : چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خُلق خوب نیست » ^(۳) .

❧ ۴- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که پیامبر فرمود: « بر شما لازم است به سراغ حُسن خُلق بروید ، زیرا حُسن خُلق سرانجام در بهشت است و از سوء خُلق پرهیزید که سوء خُلق سرانجام در آتش است » ^(۴) .

۱ و ۲ و ۳- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۳۳ .

۴- «روح البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۰۸ .

از مجموع اخبار فوق استفاده می‌کنیم که حُسن خُلُق کلید بهشت ، وسیلهٔ جلب رضای خدا، نشانهٔ قدرت ایمان و همطراز عبادات شبانه و روزانه است و حدیث در این زمینه فراوان است .

﴿ ۵ ﴾ فَسْتَبْصِرْ وَيُبْصِرْ رُؤً

و به زودی تو می‌بینی و آن‌ها نیز می‌بینند .

﴿ ۶ ﴾ بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ

که کدامیک از شما مجنون هستید .

«مَفْتُون» اسم مفعول از «فتنه» به معنی «ابتلاء» و در این جا به معنی «ابتلاء به جنون» است . آری آن‌ها امروز این نسبت ناروا را به تو می‌دهند تا بندگان خدا را از تو دور کنند ، ولی مردم عقل و شعور دارند و تدریجاً به تعلیمات و سخنان تو آگاهی می‌یابند ، آنگاه این مسأله روشن می‌شود که این تعلیمات برجسته از سوی خداوند بزرگ بر قلب پاک و نورانی تو نازل شده و خداوند سهم عظیمی از عقل و علم به تو بخشیده است .

حرکت‌ها و موضع‌گیری‌های تو در آینده و پیشرفت و نفوذ سریع اسلام در سایه آن نیز ، نشان خواهد داد که تو منبع بزرگ عقل و درایتی ، دیوانه خفاشانی هستی که با نور این آفتاب به ستیزه برخاستی و در قیامت این حقایق باز هم روشن‌تر می‌گردد .

﴿۷﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

پروردگار تو بهتر از هرکس می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده و هدایت‌یافتگان را نیز بهتر می‌شناسد .

در حدیث مستندی آمده است : هنگامی که قریش دیدند پیامبر علی‌ه‌السلام را بر دیگران مقدم می‌شمارد و بزرگ می‌دارد ، به مذمت علی علی‌ه‌السلام پرداختند و گفتند : « محمد مفتون او شده است » ، این‌جا بود که خداوند «ن وَالْقَلَم» را نازل کرد و به آن سوگند یاد نمود که «ای محمد ! تو مفتون و مجنون نیستی - تا آن‌جا که فرمود : - خداوند می‌داند کسانی را که گمراه شده‌اند ، (اشاره به جماعت قریش که این سخنان را می‌گفتند) و خداوند

هدایت یافتگان را بهتر می شناسد (اشاره به علی علیه السلام) . (۱)

﴿ ۸ ﴾ فَلَا تُطِيعُ الْمُكَذِّبِينَ

حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن .

از آن ها که دارای این صفاتند، پیروی مکن!

آن ها مردمی گمراه و اغواگرند و تمام اصول حق را زیر پا نهاده اند و اطاعت از چنین

کسانی حتی در یک کلام نتیجه ای جز گمراهی و بدبختی ندارد .

﴿ ۹ ﴾ وَدُّوْا لَوِ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُوْنَ

آن ها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آن ها نرمش نشان دهند

(نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق) .

« يُدْهِنُونَ » از ماده « مُدَاهَنَه » در اصل از « دُهْن » به معنی « روغن » گرفته شده و در

این گونه موارد به معنی نرمش و انعطاف به خرج دادن است و معمولاً این تعبیر در مورد انعطاف‌های مذموم و منافقانه به کار می‌رود.

وقتی منافقان کوردل سرعت پیشرفت آیین اسلام را مشاهده کردند، به فکر افتادند که از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر امتیازاتی از او گرفته و او را به نوعی سازش بکشانند - همان گونه که روش همه طرفداران باطل در طول تاریخ است - لذا گاه اموال عظیم و گاه زنان زیبا و گاه پُست و مقام برجسته پیشنهاد می‌کردند و در حقیقت روح پیامبر را با مقیاس وجود خود اندازه‌گیری و مقایسه می‌نمودند.

ولی قرآن بارها به پیامبر هشدار داده که هرگز کمترین انعطافی در برابر این پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند.

مداهنه و سازشکاری

از تفاوت‌های روشنی که میان رهروان راه حق و بازیگران سیاسی وجود دارد این است که گروه دوم روی اصول خاصی ثابت نیستند، بلکه همیشه حاضرند در مقابل امتیازاتی که

می گیرند ، امتیازاتی بدهند و از اصولی که دارند ، به خاطر منافع صرف نظر کنند ، مرام و عقاید آنها چیز مقدسی برای آنها نیست و دائماً روی آنها معامله می کنند و این درست مضمون آیه فوق است که می گوید: « آنها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشند ، همان گونه که مداهنه و معامله می کنند ، تو هم معامله می کنی » .

ولی گروه اول هرگز معامله گر نیستند ، آنها هرگز اهداف مقدس خود را به هیچ بهایی از دست نمی دهند و بر سر آن معامله نمی کنند ، مداهنه و سازشکاری و این گونه دادوستدهای سیاسی در کار آنها نیست و یکی از بهترین نشانه هایی است که می توان سیاست بازان حرفه ای را به وسیله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود .

﴿ ۱۰ ﴾ وَلَا تَطِغْ كُلَّ خَلَافٍ مَّهِينٍ

و اطاعت از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است ، نکن !

صفات نه گانه کسانی که نباید اطاعت شوند

بار دیگر از اطاعت آنها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را که هریک به

تنهایی می تواند مانع اطاعت و تبعیت گردد، برمی شمرد.

« خَلَّافٌ » به کسی می گویند که بسیار قَسَم می خورد و برای هر کار کوچک و بزرگی سوگند یاد می کند و معمولاً این گونه افراد در سوگندهای خویش صادق نیستند.

« مَهِينٌ » از « مهانت » به معنی « حقارت و پستی » است و برخی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغگو یا شرور می دانند.

﴿ ۱۱ ﴾ هَمْزَانٌ مَثْنَاءَ بِنَمِیمٍ

کسی که بسیار عیجو و سخن چین است.

« هَمْزَانٌ » از ماده « هَمَزَ » (بر وزن طَنْز) به معنی « غیبت کردن و عیجویی نمودن » است.

« مَثْنَاءَ بِنَمِیمٍ » کسی است که برای برهم زدن و افساد در میان مردم و

ایجاد خصومت و دشمنی رفت و آمد می کند.

﴿ ۱۲ ﴾ مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِمٌ

و بسیار مانع کار خیر و تجاوزگر و گناهکار است.

نه تنها خود کار خیری نمی‌کند و راه خیری ارائه نمی‌دهد ، بلکه سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران ، به علاوه انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده و اضافه بر این صفات ، آلوده هرگونه گناهی نیز هست ، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است .

﴿۱۳﴾ عُنْتَلٌ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيْمٌ

علاوه بر این ها کینه‌توز و پرخور و خشن و بدنام است .

و سرانجام به هشتمین و نهمین صفات این افراد اشاره می‌کند:

«عُنْتَلٌ» به طوری که «راغب» در «مفردات» می‌گوید ، به کسی می‌گویند که بسیار غذا می‌خورد و همه چیز را به سوی خود می‌کشد و دیگران را از آن بازمی‌دارد . بعضی دیگر آن را به معنی انسان بدخوی کینه‌توز خشن ، یا انسان بی‌حیای بدخلق تفسیر کرده‌اند . «زَنِيْمٌ» کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می‌دهند درحالی‌که از آنها نیست و در اصل از «زَنَمَة» (بر وزن قَلَمَة) به قسمتی از گوش

گوسفند می‌گویند که آویزان است ، گویی جُزء گوش نیست و به آن وابسته است .
 خلاصه این که خداوند در این جا چنان ترسیمی از مکذِّبان و صفات زشت و اخلاق
 ردیله آن‌ها فرموده که شاید در سراسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد و به این ترتیب روشن
 می‌سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر چگونه افرادی بوده‌اند ، افرادی:
 ۱- دروغگو ————— ۲- حقیر و پست ۳- غیبت‌کننده عییجو
 ۴- اختلاف‌افکن بین مردم ۵- مانع خیر ۶- متجاوز
 ۷- گنه‌کار ۸- کینه‌ای و خشن ۹- بی‌اصل و نسب

﴿ ۱۴ ﴾ اِنَّ كَثٰرًا ذٰلَا مٰلٍ وَ بٰنِیْنَ

مبادا به خاطر این که صاحب مال و فرزندان فراوان است ، از او پیروی کنی .
 بدون شک پیامبر هرگز تسلیم نمی‌شد و این آیات در حقیقت تأکیدی است بر این
 معنی ، تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد و هیچ‌کس از دوست و
 دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

﴿١٥﴾ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود ، می گوید : این ها افسانه های خرافی پیشینیان است. در این آیه عکس العمل این گونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند ، در برابر آیات الهی نشان می دهد ، با این بهانه و برچسب زشت از آیات خداوند فاصله می گیرد و آن ها را به دست فراموشی می سپرد و دیگران را نیز اغواء می کند و به همین دلیل نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت این گونه افراد .

﴿١٦﴾ سَنَسِفُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ

به زودی ما بر بینی او علامت و داغ ننگ می نهیم . این تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آن ها ، زیرا اولاً تعبیر «خُرْطُوم» به معنای "بینی" ، که تنها در مورد خوک و فیل گفته می شود ، تحقیر روشنی برای آن ها است و ثانیاً بینی در لغت عرب معمولاً کنایه از بزرگی و عزت است ، همان گونه که در فارسی نیز وقتی می گوئیم بینی او را به خاک بمالید ، دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید ، ثالثاً

علامت‌گذاردن مخصوص حیوانات است ، حتی در حیوانات در صورت آن‌ها مخصوصاً بر بینی آن‌ها علامت‌گذاری نمی‌شود و در اسلام نیز این کار نهی شده است ، همه این‌ها با بیانی رسا می‌گوید : خداوند این چنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را چنان ذلیل می‌کند و کوس رسوایی آن‌ها را در همه جا به صدا درمی‌آورد که عبرت همگان گردند .

و تاریخ اسلام نیز گواه بر این معنی است که این دسته از مخالفان لجوج با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند، که نظیر و مانند نداشت و رسوایی در آخرت از آن هم بیشتر است .

﴿۱۷﴾ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ

ما آن‌ها را آزمودیم همان‌گونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم ، هنگامی که سوگند

یاد کردند که میوه‌های باغ را صبحگاهان (دور از انتظار مستمندان) بچینند .

﴿۱۸﴾ وَلَا يَسْتَنْتُونَ

و هیچ از آن استثناء نکنند .

داستان عبرت انگیز صاحبان باغ سرسبز

ماجرا چنین بود که این باغ در شهر یمن و در اختیار پیرمردی مؤمن قرار داشت ، او به قدر نیاز از آن برمی گرفت و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می داد ، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید ، فرزندانش گفتند : ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم ، چراکه عیال و فرزندان ما بسیارند و ما نمی توانیم مانند پدرمان عمل کنیم و به این ترتیب تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از آن بهره می گرفتند ، محروم سازند و سرنوشت آن ها همان شد که در این آیات می خوانیم .

عبارت « وَ لَا يَسْتَنْتُونَ » (بدون استثناء به مستمندان چیزی از محصول را ندهند) نشان می دهد که این کار ناشی از نیاز نبود ، بلکه ناشی از بُخل و ضعف ایمان آن ها بود ، زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد ، می تواند کمی از محصول یک باغ پُر درآمد را به نیازمندان اختصاص دهد .

﴿ ۱۹ 〉 فَطَافَ عَلَيْهِمُ طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ

اما عذابی فراگیر (شبهانه) بر تمام باغ آن ها فرود آمد، در حالی که همه در خواب بودند .

﴿۲۰﴾ فَأَصْبَحَ نَتِّ كَالصَّرِيمِ

و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد.

« طَائِف » از ماده « طواف » در اصل به معنی « کسی است که بر گرد چیزی می‌گردد » ، ولی گاه کنایه از « بلا و مصیبتی است که در شب روی می‌دهد » و منظور در این جا همین است . « صَرِيم » از ماده « صَرَم » به معنی « قطع » است و در این جا به معنی « شب ظلمانی یا درخت بدون میوه یا خاکستر سیاه » است ، زیرا شب با فرارسیدن روز قطع می‌شود ، همان‌گونه که روز با فرارسیدن شب و لذا گاهی به شب و روز « صَریمان » می‌گویند . به هر حال منظور این است که آن‌چنان این بلای آسمانی که ظاهراً صاعقه عظیمی بوده است ، در این باغستان فرود آمد که تمام آن را یکجا آتش زد و چیزی جز مُشتی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند و صاعقه‌ها هرگاه به چیزی بزنند ، همین‌گونه خواهد بود .

﴿۲۱﴾ فَتَنَّا أَهْلَ مِصْرَ

صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند .

﴿۲۲﴾ اِنْ اَغْدُوا عَلٰى حَرْثِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ

که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید. «اغدوا» از ماده «غُدُو» به معنی «اول روز» است لذا به غذایی که در آغاز روز خورده می‌شود، «غداء» (صبحانه) می‌گویند (هر چند در تعبیرات عربی روزمره کنونی «غداء» به ناهار گفته می‌شود).

صاحبان باغ به گمان این‌که درخت‌های پُربارشان آماده برای چیدن میوه است، «در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند» و گفتند: «به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید، اگر می‌خواهید میوه‌های خود را بچینید».

﴿۲۳﴾ فَاَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ

آنها حرکت کردند، در حالی‌که آهسته با هم می‌گفتند:

﴿۲۴﴾ اَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ

مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود.

چنان آهسته سخن می‌گفتند که صدای آن‌ها به گوش کسی نرسد ، مبادا مسکینی خبردار شود و برای خوشه‌چینی یا گرفتن مختصری میوه برای سیرکردن شکم خود به سراغ آن‌ها برود . چنین به نظر می‌رسد که به خاطر سابقه اعمال نیک پدر ، جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند که میوه‌چینی باغ شروع شود و بهره‌ای عاید آن‌ها گردد و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف چنان مخفیانه حرکت کردند که هیچ‌کس احتمال ندهد چنان روزی فرارسیده و هنگامی فقرا باخبر شوند که کار از کار گذشته باشد .

﴿ ۲۵ ﴾ وَ عَزَّوْا عَلٰی حَزْدٍ قٰتِلِرِیْنِ

آن‌ها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند . « حَزْد » (بر وزن سرد) به معنی "ممانعت توأم با شدت و غضب" است ، آری آن‌ها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آن‌ها جلوگیری کنند .

﴿ ۲۶ ﴾ فَلَمَّا رَاَوْهَا قَالُوا اِنَّا لَضَالُّوْنَ

هنگامی که (وارد باغ شدند و) آن‌را دیدند ، گفتند : ما راه را گم کرده‌ایم .

سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز

منظور از «ضالون»، «گم کردن راه باغ» است. صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را بچینند و دور از نظر مستمندان جمع آوری کنند و همه را در انحصار خویش بگیرند و حتی یک فقیر بر سر این خوان نعمت گسترده الهی ننشیند، صبحگاهان به راه افتادند اما بی خبر از این که صاعقه ای مرگبار شب هنگام درست در موقعی که آنها در خواب بوده اند، باغ را تبدیل به یک مشت خاکستر کرده است.

قرآن می گوید: « هنگامی که آنها باغ خود را دیدند، چنان اوضاع به هم ریخته بود، که گفتند: این باغ ما نیست، ما راه را گم کرده ایم ».

﴿ ۲۷ ﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

(آری همه چیز به طور کامل از دست ما رفته) بلکه ما محرومیم.

می خواستیم نیازمندان را محروم کنیم اما خودمان از همه بیشتر محروم شدیم، هم محروم از درآمد مادی و هم برکات معنوی که از راه اتفاق در راه خدا و به نیازمندان به دست می آید.

﴿ ۲۸ ﴾ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَّ

یکی از آن‌ها که از همه عاقل‌تر بود، گفت: آیابه شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟ تعبیر به «أَوْسَطُ» در آیه قبل به معنی کسی است که در سرحد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد، بعضی آن را حد وسط در سن و سال معنی کرده‌اند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می‌رسد، چراکه ارتباطی میان سن و گفتن چنین سخن پرمحتوایی نیست، ارتباط میان عقل و خرد و چنین سخنانی است. نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید و از مخالفت او پرهیزید، شکر نعمت او را بجا آورید و نیازمندان را از اموال خود بهره‌مند سازید؟ ولی شما گوش نکردید و به روزگاریسپاه افتادید. از این آیه استفاده می‌شود که در میان آن‌ها فرد مؤمنی بود که آن‌ها را از بُخل و حرص نهی می‌کرد و چون در اقلیت بود، کسی گوش به حرفش نمی‌داد، اما پس از این حادثه دردناک، زبان او گشوده شد و منطقش تیزتر و برنده‌تر گشت و آن‌ها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت.

﴿ ۲۹ ﴾ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

گفتند : منزّه است پروردگار ما ، مسلماً ما ظالم بودیم .

تسبیح آن‌ها قبل از اعتراف به گناه ممکن است از این جهت باشد که می‌خواهند « خدا » را در مورد این بلای عظیمی که بر باغشان فرود آمد و نابودش کرد ، از هرگونه ظلم و ستمی منزّه شمردند و بگویند : خداوندا ! این ما بودیم که بر خود و دیگران ستم کردیم و مستحقّ چنین عذاب دردناکی شدیم ، اما کار تو عین عدالت و حکمت بود .

﴿ ۳۰ ﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْهُونَ

سپس آن‌ها روبه‌هم کردند و به ملامت یکدیگر پرداختند .

هر کدام در عین اعتراف به خطای خویش گناه اصلی را به دوش دیگری می‌انداخت و او را شدیداً سرزنش می‌کرد که تو عامل اصلی بدبختی ما شدی وگرنه ما این قدر هم با خدا و عدالت بیگانه نبودیم .

آری این چنین است سرنوشت همه ظالمانی که در چنگال عذاب الهی گرفتار می‌شوند

که در عین اعتراف به گناه ، هرکدام سعی دارد عامل بدبختی خود را دیگری بشمرد ، شاید به این دلیل که در این گونه موارد معمولاً یکی پیشنهاد می کند و دیگری تأیید می نماید و یکی اجرای آن را بر عهده می گیرد و دیگری با سکوت خود ابراز رضایت می کند، ولی روشن است که همه آنها شریک جرم و دخیل در گناهند .

﴿ ۳۱ ﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُتَّابٌ غَافِلُونَ

(و فریادشان بلند شد) گفتند : وای بر ما که طغیانگر بودیم .

آن ها در مرحله قبل اعتراف به « ظلم و ستم » کردند و در این جا اعتراف به « طغیان » و در حقیقت طغیان مرحله ای است بالاتر از ظلم ، زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد ولی بر اثر غلبه هوای نفس ستم کند ، اما طغیانگر اصلاً زیر بار قانون نمی رود و آن را به رسمیت نمی شناسد .

﴿ ۳۲ ﴾ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ

امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد و) بهتر از آن را به جای آن به ما بدهد ، چرا که ما به او دل بسته ایم .

«راغِبُون» از ماده «رَغِبْتُ» است ، این ماده هرگاه با «إِلَى» یا «فِي» متعدی شود ، به معنی «تمایل به چیزی» است و هرگاه با «عَنْ» متعدی شود ، به معنی «انصراف و بی‌اعتنائی نسبت به چیزی» است .

آیا به راستی این گروه از کار خود پشیمان شدند و در برنامه خویش تجدید نظر کردند و تصمیم قاطع گرفتند که اگر در آینده مشمول نعمت الهی شوند ، حق شکر آن را اداء کنند ؟ و یا مانند بسیاری از ظالمان که وقتی گرفتار طوفان عذاب می‌شوند ، موقتاً بیدار می‌گردند اما همین که طوفان فرونشست ، باز همان برنامه‌ها تکرار می‌گردد ؟ در این زمینه در میان مفسران گفتگوست ، آنچه از لحن آیه بعد احتمالاً استفاده می‌شود ، این است که توبه آن‌ها به خاطر این که شرایطش جمع نبود ، پذیرفته نشد ، ولی در بعضی از روایات می‌خوانیم که آن‌ها از روی خلوص نیت توبه کردند و خداوند توبه آن‌ها را قبول کرد و باغی بهتر به آن‌ها عنایت فرمود که خصوصاً درختان انگور پُربار باخوشه‌های بسیار بزرگ داشت .

﴿ ۳۳ ﴾ كَذٰلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْاٰخِرَةُ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُوْنَ

این گونه است عذاب خداوند (در دنیا) و عذاب آخرت از آن هم بزرگ تر است، اگر می دانستند. شما نیز اگر به خاطر مال و ثروت و امکانات مادی مست و مغرور شوید و روح انحصارطلبی بر شما چیره گردد، همه چیز را برای خود بخواهید و نیازمندان را محروم کنید، سرنوشتی بهتر از این نخواهید داشت، متنها یکروز «صاعقه» آمد و آن باغ را آتش زد، امروز ممکن است آفت های دیگر و حتی جنگ های خانمان سوز جهانی و منطقه ای این نعمت ها را بر باد دهد.

انحصارطلبی بلای بزرگ ثروتمندان

انسان خواه ناخواه علاقه به مال دنیا دارد، چراکه گذران زندگی او به وسیله آن می باشد و این علاقه در حد اعتدال مذموم نیست، مهم آن است که نیازمندان را هم در اموال خود سهم کند، نه تنها حقوق واجب الهی را پردازد، بلکه از انفاق های مستحب نیز خودداری نکند. مخصوصاً در مورد باغ و زراعت در روایات اسلامی دستور داده شده که به نیازمندان

حاضر سهمی بدهند که با اقتباس از آیه شریفه (وَ اتُّوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ: حق آن را به هنگام درو پردازید) (۱۴۱ / انعام) به عنوان «حَقُّ الْحَصَادِ» معروف شده است و آن حقی است غیر از زکات معروف و منظور چیزی است که هنگام حضور مستمندان در موقع چیدن میوه، یا دروکردن زراعت به آن‌ها پرداخته می‌شود و حد معینی ندارد. (۱)

ولی هنگامی که علاقه به مال و ثروت در شکل افراطی و انحرافی ظاهر می‌شود، صورت انحصارطلبی به خود می‌گیرد و حتی گاهی بی‌آن‌که خود نیاز به چیزی داشته باشد، دوست دارد دیگران از آن محروم باشند و به تعبیر دیگر از منحصر بودن مواهب الهی به خودش لذت می‌برد و این بلای بزرگی است که مخصوصاً امروز هم در جوامع انسانی نمونه‌های بسیار دارد و می‌توان آن را یک نوع بیماری خطرناک شمرد.

داستان «اصحاب الجنة» و صاحبان باغستان که در آیات فوق آمده، ترسیم روشنی

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۶، ابواب زکاة الفلأة، باب ۱۳.

از روحیه انحصارطلبی گروهی از ثروتمندان است که چگونه دست به دست هم می دهند و برای محروم ساختن نیازمندان نقشه می کشند و دور از چشم آن ها به برداشتن محصول و استفاده های کلان می پردازند ، ولی بسیار می شود که آه این محرومان به صاعقه های سوزانی تبدیل می گردد و خرمن زندگی این ثروتمندان انحصارطلب را به آتش می کشد و بسیار دیده شده است که این صاعقه ها در شکل انقلاب ها ظاهر می شود و آن چه را آن ها باور نمی کردند ، باچشم خود می بینند ، آه و فریادشان به آسمان بلند می شود و دم از توبه و جبران خطاهای گذشته می زنند ، اما دیگر کار از کار گذشته است .

رابطه میان «گناه» و «قطع روزی»

از داستان فوق ضمناً استفاده می شود که بین «گناه» و «قطع روزی» رابطه نزدیکی است ، لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذِنِبُ الذَّنْبَ فَيَذَرُ عَنْهُ الرِّزْقَ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لَا يَسْتَنْتُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ: گاه انسان گناهی می کند و روزی او قطع می شود ، سپس امام علیه السلام

این آیات را تلاوت فرمود؛ هنگامی که صاحبان باغ سوگند یاد کردند که صبحگاهان میوه‌ها را بچینند و اجازه ندهند حتی یک نفر غیر از آن‌ها استفاده کند، اما بلایی از سوی پروردگارت در حالی که آن‌ها در خواب بودند، بر آن باغ مسلط شد و آن را نابود کرد». (۱)

از «ابن عباس» نقل شده: «رابطه بین «گناه» و «قطع روزی» از آفتاب هم روشن‌تر است، چنان‌که خداوند آن را در این سوره بیان فرموده». (۲)

﴿۳۴﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ

برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان باغ‌های پُر نعمت بهشت است.

بازپرسی کامل

می‌دانیم روش قرآن این است که شرح حال زندگی بدان و خوبان را درمقابل هم قرار می‌دهد

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۵، حدیث ۴۴.

۲- «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۷.

تا در مقایسه با یکدیگر بهتر شناخته شوند و این روش از نظر تربیتی بسیار مؤثر است .
 بر طبق همین روش بعد از ذکر سرنوشت دردناک «اصحاب الجنة» (صاحبان باغ خرم
 و سرسبز) در آیات گذشته ، به ذکر حال پرهیزکاران پرداخته و می گوید : « برای پرهیزکاران
 باغ هایی از بهشت است که هر نعمتی تصور شود ، کامل ترین نوع آن در آنجا است ، علاوه بر
 نعمت هایی که به فکر هیچ انسانی نرسیده است ».

﴿ ۳۵ ﴾ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ

آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم ؟

از آنجا که جمعی از مشرکان و ثروتمندان خودخواه بودند که ادعا می کردند همان طور
 که در دنیا وضع ما عالی است ، در قیامت نیز بسیار خوب است ، خداوند در این آیه شدیداً
 آن ها را مورد مؤاخذه قرار داده بلکه محاکمه می کند ، می فرماید : « آیا ما مؤمنانی را
 که در برابر حق و عدالت تسلیمند ، همچون مشرکان و مجرمان قرار دهیم ؟ »

﴿۳۶﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

شمارا چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟

هیچ انسان عاقلی باور نمی کند که سرنوشت عادل و ظالم ، مطیع و مجرم ، ایثارگر و انحصارطلب ، یکسان باشد ، آن هم در پیشگاه خدایی که کارهایش روی حساب و برنامه حکیمانه است. آری این گروه مغرور و از خودراضی دنیا و آخرت را متعلق به خودشان می دانند.

﴿۳۷﴾ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟

اگر عقل و خرد شما را به چنین حکمی رهنمون نشده ، آیا دلیلی از «نقل» بر آن دارید؟

﴿۳۸﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ

که آن چهار شما انتخاب می کنید، از آن شماست؟

شما انتظار دارید مجرمانی همچون خودتان همطراز مسلمین باشند؟ این سخنی است که نه عقل به آن حکم می کند و نه در هیچ کتاب معتبری آمده است.

﴿۳۹﴾ اَمْ لَكُمْ اٰیْمَانٌ عَلٰیْنَا بِالْعَهْدِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ اِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُوْنَ

یا این که عهد و پیمان مؤکد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را به نفع خود اختیار می کنید ، برای شما قرار می دهد ؟
واژه « بِالْعَهْدِ » را بعضی در این جا به معنی « مؤکد » و بعضی به معنی « مستمر » تفسیر کرده اند ، چه کسی می تواند ادعا کند که از خدا عهد و پیمان گرفته است که تسلیم تمایلات او گردد و هر امتیاز و مقامی می خواهد بی چون و چرا به او بدهد ، تا آن جا که مجرمان همردیف مؤمنان شوند .

﴿۴۰﴾ سَلُّهُمْ اَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِیْمٌ

از آن ها پرس کدام یک از آنان چنین چیزی را تضمین می کند ؟
باز در ادامه این پرسش ها که راه ها را از هر سو به روی آنان می بندد ، می افزاید :
« از آن ها پرس کدام یک از آنان تضمین می کنند که مجرمان و مؤمنان یکسان باشند یا هر چه آن ها می خواهند خدا در اختیارشان بگذارد . »

﴿ ۴۱ ﴾ اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَاْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

یا این که معبودانی دارند (که آنها را شریک خدا قرار داده اند و برای آنان شفاعت می کنند) اگر راست می گویند ، معبودان خود را ارائه دهند .

و در آخرین مرحله از این بازپرسی عجیب می فرماید : « آیا آنها کمترین دلیلی دارند بر این که بت ها این جمادات کم ارزش و بی شعور شریک خدا و شفیع درگاه اویند ؟ »
به این ترتیب بعد از یک جمع بندی از مجموع آیات فوق ، می توان چنین نتیجه گرفت که آنها برای اثبات مدعای خود که همردیف مؤمنان ، بلکه از آنها برترند ، باید به یکی از چهار وسیله متشبث شوند ؛ یا دلیلی از عقل ، یا کتابی از کتب آسمانی ، یا عهد و پیمانی از خداوند و یا شفاعت شفیعان و گواهی گواهان و چون پاسخ همه این سؤالات منفی است ، بنابراین ادعای مزبور به کلی بی اساس و بی ارزش است .

﴿ ۴۲ ﴾ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ

به خاطر بیاورید روزی را که ساق پاهای از وحشت ، برهنه می گردد و دعوت

به سجود می‌شوند ، اما قادر بر آن نیستند .

آن روز می‌خواهند سجده کنند ، اما قادر نیستند

در تعقیب آیات گذشته که مشرکان و مجرمان را در برابر یک بازپرسی کوبنده قرار می‌دهد ، در این آیات گوشه‌ای از سرنوشت آن‌ها را در قیامت نشان می‌دهد تا روشن شود این گروه خودخواه و پرادعا در آن روز چقدر ذلیل و خوارند .
 جمله « یُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ » (ساق‌ها برهنه می‌شود) به گفته جمعی از مفسرین ، کنایه از شدت هول و وحشت و وخامت کار است ، زیرا در میان عرب معمول بوده هنگامی که فرد در برابر کار مشکلی قرار می‌گرفت ، دامن را به کمر می‌زد و ساق پاها را برهنه می‌کرد ، لذا می‌خوانیم هنگامی که از «ابن عباس» مفسر معروف از تفسیر این آیه سؤال کردند ، گفت : «هرگاه چیزی از قرآن بر شما مخفی شد ، به تعبیرات عرب در اشعار مراجعه کنید ، آیا نشینده‌اید که شاعر می‌گوید : وَ قَامَتِ الْحَرْبُ بِنَا عَلَى سَاقٍ (جنگ ما را بر ساق پا نگهداشت) کنایه از شدت بحران جنگ است» .
 آری در آن روز همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می‌شوند ، مؤمنان

به سجده می افتند ، ولی مجرمان قدرت سجده را ندارند زیرا روحيات زشتی که در دنیا در وجود آنها راسخ شده بود ، در آن روز بروز می کند و مانع می شود که در برابر ذات پاک خدا کمر خم کنند. در این جا سؤالی پیش می آید که روز قیامت ، روز تکلیف نیست ، پس دعوت به سجود برای چیست؟ پاسخ این سؤال را می توان از تعبیری که در احادیث آمده ، به دست آورد، در حدیثی می خوانیم: « در قیامت، حجابی از نور الهی برداشته می شود و مؤمنان به خاطر عظمت آن به سجده می افتند ، ولی پشت منافقان آن چنان خشک می شود که قدرت بر سجده را ندارند » . (۱)

و به تعبیر دیگر در آن روز عظمت خدا آشکار می گردد ، این عظمت مؤمنان را به سجده دعوت می کند و آنها به سجده می افتند ولی کافران از این سعادت محرومند .

﴿ ۴۳ ﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُفُهُمْ زَلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ

این در حالی است که چشم های آنها (از شدت ندامت و شرمساری) به زیر افتاده و ذلت

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۹۵ ، حدیث ۴۹ .

و خواری وجود آن‌ها را فرا گرفته، آن‌ها پیش از این دعوت به سجود می‌شدند، در حالی که سالم بودند (ولی امروز دیگر توانایی آن را ندارند).

افراد مُجرم وقتی در دادگاه محکوم می‌شوند، معمولاً سر خود را به زیر می‌افکنند و ذلت، تمام وجودشان را فرامی‌گیرد. در فراز دوم آیه به دعوت برای سجده در دنیا اشاره می‌کند، روشن است دعوت به سجود در دنیا هم از طریق پیام مؤذنین در موقع نماز و هم اجتماعات نماز جماعت و هم از سوی آیات قرآن و احادیث پیامبر و پیشوایان معصوم صورت می‌گرفت، این دعوت مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه این‌ها را شامل می‌شود.

﴿۴۴﴾ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
 اکنون مرا با آن‌ها که این سخن را تکذیب می‌کنند، رها کن و ما آن‌ها را از آن‌جا که نمی‌دانند، تدریجاً به سوی عذاب پیش می‌بریم.

﴿۴۵﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ
 و به آن‌ها مهلت می‌دهم، زیرا نقشه‌های من محکم و دقیق است.

این تهدیدی شدید از ناحیه خداوند قادر قهار است که به پیامبر می‌گوید: « نمی‌خواهد تو دخالت کنی، مرا با این تکذیب‌کنندگان لجوج و سرکش رها کن، تا آنچه را مستحقند، به آن‌ها بدهم ». در مورد « مجازات استدراجی » که در این آیه به آن اشاره شده است و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می‌شود، چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق یک سنت، فوراً گرفتار مجازات نمی‌کند، بلکه درهای نعمت‌ها را به‌روی آن‌ها می‌گشاید، هرچه بیشتر در مسیر طغیان، گام برمی‌دارند، نعمت خود را بیشتر می‌کند و این از دو حال خارج نیست؛ یا این نعمت‌ها باعث تنبّه و بیداریشان می‌شود که در این حال برنامه « هدایت الهی » عملی شده است و یا این‌که بر غرور و بی‌خبریشان می‌افزاید که در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک‌تر است، زیرا به هنگامی که غرق انواع ناز و نعمت‌ها می‌شوند، خداوند همه را از آن‌ها می‌گیرد و طومار زندگی آن‌ها را درهم می‌پیچد و این‌گونه مجازات بسیار سخت‌تر است.

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه « استدراج » به تنهایی نیفتاده، بلکه با توجه

به قید « مِنْ حَيْثُ لَا يَغْلَمُونَ » این معنی استفاده می شود .
 به هر حال این آیه به تمام گنهکاران هشدار می دهد که تأخیر کفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود و یا ضعف و ناتوانی پروردگار نگیرند و ناز و نعمت هایی را که در آن غرقند ، نشانه تقریبشان به خدا ندانند ، چه بسا این پیروزی ها و نعمت هایی که به آنها می رسد ، مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد ، خدا آنها را غرق نعمت می کند و به آنها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد ، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آنها باقی نماند و تمام هستی و تاریخشان را درهم می پیچد .
 امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید : « أَنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَهُ ذَلِكَ اسْتِزْجَاً فَقَدْ آمِنَ مَخَوْفًا » . (۱) از همان امام علیه السلام در کتاب « روضه کافی » نیز استدراجی نداند ، از نشانه خطر ، غافل مانده است .

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

نقل شده که : « زمانی می رسد که هیچ چیز در آن زمان ، پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فزون تر از دروغ بر خدا و پیامبر نیست — تا آن جاکه می گوید : — در آن زمان افرادی هستند به مجرد این که آیه ای از قرآن را می شنوند (آن را تحریف کرده) و از آیین خدا خارج می شوند و پیوسته از آیین این زمامدار به آیین زمامدار دیگر و از دوستی یکی به دیگری و از اطاعت سلطانی به اطاعت سلطان دیگر و از پیمان یکی به دیگری منتقل می گردند و سرانجام از راهی که متوجه نیستند ، گرفتار مجازات استدراجی پروردگار می شوند » . (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید : « كَمْ مِنْ مَعْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ يَسْتُرُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِتَنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ : چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار ، مغرور می شوند و چه بسیارند گنهکاری که خداوند بر گناهانشان پرده افکنده ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند و چه بسیارند کسانی که از شاخوانی مردم فریب می خورند » . (۲)

و نیز از همان امام علیه السلام در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود : « هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ . ۲- «نور الثقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

الدَّنْبِ فَتَجَدَّدَ لَهُ النِّعْمَةُ مَعَهُ تُلْهِمِهِ تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ عَنْ ذَلِكَ الدَّنْبِ : منظور از این آیه ، بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه ، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد ، ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد .^(۱) و باز هم از همان امام علی (علیه السلام) در کتاب « کافی » چنین نقل شده که فرمود : « إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِقْمَةٍ وَيَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ يَتِمَّادِي بِهَا وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي : موقعی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد ، به هنگامی که گناهی انجام می دهد ، او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که شر بنده ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد ، موقعی که گناهی می کند ، نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد ، این همان است که خداوند عز و جل فرموده : سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ یعنی از طریق نعمت ها به هنگام معصیت ها آن ها را تدریجاً از راهی

که نمی‌دانند، گرفتار می‌سازیم» (۱).

به تعبیر دیگر هنگامی که انسان گناه می‌کند، از سه حال بیرون نیست: یا خودش متوجه می‌شود و باز می‌گردد، یا خداوند تازیانه «بلا» بر او می‌نوازد تا بیدار شود و یا شایستگی هیچ‌یک از این دو را ندارد و خداوند به جای بلا، «نعمت» به او می‌بخشد که این همان «عذاب استدراج» است که در آیات قرآن مجید یا به همین تعبیر و یا به تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است. لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمت‌های الهی مراقب باشد نکند این امر که ظاهراً نعمت است، «عذاب استدراج» گردد، به همین دلیل مسلمانان بیدار در این‌گونه مواقع در فکر فرو می‌رفتند و به بازنگری اعمال خود می‌پرداختند، چنان‌که در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام عرض کرد: «من از خداوند مالی طلب کردم، به من روزی فرمود، فرزندی خواستم، به من بخشید، خانه‌ای طلب کردم، به من

مرحمت کرد ، من از این می ترسم نکند این " استدراج " باشد . امام علیه السلام فرمود : « اگر این ها توأم با حمد و شکر الهی است ، استدراج نیست (نعمت است) » . (۱)

﴿ ۴۶ ﴾ اَمْ تَسْأَلُهُمْ اَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مُثْقَلُونَ

یا این که تو از آن ها مطالبه مزدی می کنی که پرداخت آن برای آن ها سنگین است ؟
« مَعْرَم » از ماده « غَرَامَت » به معنی ضرری است که به انسان می رسد ،
بی آن که جنایت و خیانتی کرده باشد و « مُثْقَل » از ماده « ثَقُلَ » به معنی " سنگینی " است .

﴿ ۴۷ ﴾ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ

یا اسرار غیب نزد آن ها است و آن را می نویسند (و به یکدیگر می دهند) ؟
این در حقیقت یکی از احتمالات بعیدی است که ممکن است کفار به آن متشبث شوند و قرآن
نیز آن را فروگذار نکرده است و آن این که ادعا کنند از طریق کاهنان و مانند آن ها به عالم

غیب مربوطند و اسرار غیب را بدین وسیله دریافت می‌دارند و می‌نویسند و به یکدیگر می‌دهند و از این طریق امتیاز خود را بر مسلمین و یا لااقل مساواتشان با آنها را دریافته‌اند . مسلماً آنها دلیلی بر چنین ادعایی نیز نداشتند و این جمله معنی استفهام انکاری را دارد.

﴿۴۸﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُوْمٌ

اکنون که چنین است ، صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد) در آن زمان که خدا را خواند، در حالی که مملو از اندوه (یا مجوس در شکم ماهی) بود .

در تقاضای مجازات عجله مکن!

و از آن جا که سرسختی و بی‌منطقی مشرکان و دشمنان اسلام گاه چنان قلب پیامبر را می‌فشرد که امکان داشت در مورد آنها نفرین کند ، خداوند در این آیه پیامبرش را دلداری داده و امر به صبر و شکیبایی می‌کند .

می‌فرماید : « منتظر باش تا خداوند وسایل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت

را فراهم سازد، هرگز برای عذاب آن‌ها عجله مکن و بدان این مهلت‌ها که به آن‌ها داده می‌شود، یک نوع عذاب استدرج است.»

بنابراین منظور از «حُكْمٌ رَبِّكَ»، فرمان نهایی خدا درباره پیروزی مسلمین است. سپس می‌افزاید: «و مانند صاحب داستان ماهی (حضرت یونس) نباش که برای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد.»

«در آن زمان که خدا را از درون شکم ماهی خواند، درحالی که محبوس بود و سینه‌اش مملو از غم و اندوه». منظور از این ندا، همان است که در آیه ۸۷ سوره انبیاء آمده است: «فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» او در میان ظلمت‌ها صدازد که معبودی جز تو نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم» و به این ترتیب به ترک اولای خود اعتراف کرد و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمود.

به هر حال «مَكْظُومٌ» از ماده «كَظَمَ» (بر وزن هَضَمَ) به معنی «گلوگاه» است و به همین مناسبت به کسانی که بسیار خشمگین یا غمناک می‌شوند و خویشتن‌داری می‌کنند، «كَاطِمٌ»

گفته می‌شود و باز به همین مناسبت این واژه در معنای "حبس" نیز به کار رفته است ، بنابراین « مَكْظُوم » در آیه فوق دو معنی می‌تواند داشته باشد ؛ "مملو بودن از خشم و اندوه" و یا "محبوس بودن در شکم ماهی" .

﴿ ۴۹ ﴾ لَوْلَا اَنْ تَذَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ
و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود ، (از شکم ماهی) بیرون افکنده می‌شد ، در حالی که مذموم بود .

می‌دانیم سرانجام یونس از شکم ماهی به بیابانی خشک که قرآن از آن تعبیر به « عَرَاء » کرده است ، افکنده شد ولی این در حالی بود که خدا توبه او را پذیرفته و مشمول رحمتش قرار داده بود و هرگز شایسته مذمت نبود .

دو مجازات مختلف ، یکی شدیدتر و دیگری خفیف‌تر ، در انتظار یونس بوده است ، نخست این‌که تا پایان دنیا در شکم ماهی بماند و این به برکت تسبیح و حمد الهی برطرف شد و دیگر این‌که هنگامی که از شکم ماهی بیرون می‌آمد ، مذموم و دور از

لطف خدا باشد ، آن هم به برکت نعمت پروردگار و رحمت خاص او برطرف گردید .
 زیرا این ملامت مربوط به زمانی است که تازه در شکم ماهی قرار گرفته بود ولی رفع
 مذمت مربوط به زمانی است که توبه او را پذیرفت و از شکم ماهی رهایی یافت .

﴿ ۵۰ ﴾ فَاجْتَنِبْهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد .

و به دنبال آن مأموریت هدایت قومش را مجدداً بر عهده او گذارد و او به سراغ آنها آمد
 و همگی ایمان آوردند و خداوند تا مدت زیادی آنان را از مواهب زندگی بهره‌مند ساخت .

﴿ ۵۱ ﴾ وَ إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُرْزِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا
 الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، تو را با چشمان خود هلاک
 کنند و می‌گویند او دیوانه است .

« لَيُرْزِقُونَكَ » از ماده « رَزَقَ » به معنی " لغزیدن و بر زمین افتادن " است و کنایه از

هلاکت و نابودی می باشد .

قرآن می خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته های دشمنان اسلام وجود داشت ، با این بیان ظاهر سازد و آن این که آن ها وقتی آیات قرآن را می شنوند ، آن قدر مجذوب می شوند و در برابر آن اعجاب می کنند که می خواهند تو را با چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر اموری است که بسیار اعجاب انگیز می باشد) اما در عین حال می گویند : تو دیوانه ای و این راستی شگفت آور است ، دیوانگی و پریشان گویی کجا و این آیات اعجاب انگیز جذاب و پرنفوذ کجا ؟

این سبک مغزان نمی دانند چه می گویند و چه نسبت های ضد و نقیضی به تو می دهند .
آیا چشم زدن واقعیت دارد ؟

بسیاری مردم معتقدند در بعضی چشم ها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند ، ممکن است آن را از بین ببرد یا در هم بشکنند و اگر انسان است ، او را بیمار یا دیوانه کند .

این مسأله از نظر عقلی امر محالی نیست ، چراکه بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشم‌ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارایی زیادی دارد ، حتی با تمرین و ممارست می‌توان آن را پرورش داد ، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشم‌ها است .

در دنیایی که «اشعه لیزر» که شعاعی نامریی است ، می‌تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست ، پذیرش وجود نیرویی در بعضی از چشم‌ها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد ، چیز عجیبی نخواهد بود . بسیاری نقل می‌کنند که با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده‌اند و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از طریق چشم زدن ، از کار انداخته‌اند . لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت ، بلکه باید امکان وجود آن از نظر عقل و علم را نیز پذیرفت. در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می‌شود که وجود چنین امری را اجمالاً تأیید می‌کند .

در حدیثی آمده «اسماء بنت عمیس» خدمت پیامبر عرض کرد: «گاه به فرزندان جعفر چشم می‌زنند، آیا رُقِیَّه ای برای آنها بگیرم؟» (منظور از «رُقِیَّه» دعاهاپی است که می‌نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگه می‌دارند و آن را تعویذ نیز می‌گویند). پیامبر فرمود: «نَعَمْ، فَلَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقَهُ الْعَيْنُ: آری، مانعی ندارد اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود.» (۱)

و در حدیث دیگری آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین «رُقِیَّه» گرفت و این دعا را خواند: «أُعِيذُكُمَا بِكَلِمَاتِ التَّامَّةِ وَ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى كُلِّهَا غَامَّةً، مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَّةٍ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ: شما را به تمام کلمات و اسماء حسناي خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی و هر چشم بد و حسود آنگاه که حسد ورزد، می‌سپارم» سپس پیامبر نگاهی به ما کرد و فرمود: «این چنین حضرت ابراهیم علیه السلام

برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود^(۱).

در نهج البلاغه نیز آمده است: «الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرَّقْيُ حَقٌّ: چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است»^(۲).

ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها و توسلها به فرمان خداوند جلوی تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشمها را بگیرد، همانگونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثرمی‌گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می‌کند. این نیز لازم به یادآوری است که قبول چشم زخم به طور اجمال به این معنی نیست که به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در اینگونه موارد پناه برده شود که هم برخلاف دستورهای شرع است و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است، همانگونه

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۰۰.

۲- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۰۰.

که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تأثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است .

﴿۵۲﴾ وَمَا هُمْ إِلَّا ذُكَّرٌ لِلْعَالَمِينَ

در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست .

«ذُكَّر» در این جا به معنی "یادآوری" است .

معارف قرآن ، روشنگر ، اندازهایش آگاه کننده ، مثالهایش پرمعنی ، تشویقها و بشارت‌هایش روح‌پرور و در مجموع مایه بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است ، با این حال چگونه می‌توان نسبت جنون به آورنده آن داد ؟
پایان سورة قلم

سورة حاقه

فضیلت تلاوت سورة « حاقه »

در فضیلت تلاوت این سوره ، پیغمبر اکرم فرموده اند : « کسی که سورة " حاقه " را بخواند ، خداوند حساب او را در قیامت آسان می کند » . (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده : « سورة " حاقه " را بسیار تلاوت کنید ، زیرا قرائت آنها در فرایض و نوافل ، نشانه ایمان به خدا و رسول او است و کسی که آن را بخواند ، دینش محفوظ می ماند تا به لقاء الله پیوندد » . (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ اَلْحَاقَّةُ

آن روزی که مسلماً واقع می شود .

﴿ ۲ ﴾ مَا اَلْحَاقَّةُ

چه روز واقع شدنی است ؟

﴿ ۳ ﴾ وَ مَا اَدْرِيكَ مَا اَلْحَاقَّةُ

و تو چه می دانی آن روز تحقق یابنده چیست ؟

عذابی سرکش برای قوم طغیانگر

این سوره از مسأله قیامت و آن هم با عنوان تازه ای شروع می شود .

تقریباً عموم مفسران ، « حاقّة » را به معنی « روز قیامت » تفسیر کرده اند ، چون

روزی است که قطعاً واقع می شود .

تعبیر به « مَا الْحَاقَّةُ » برای بیان عظمت آن روز است ، درست مثل این که در تعبیرات روزمره می‌گوییم : فلان کس انسان است ، چه انسانی ؟ یعنی هیچ حد و مرزی برای توصیف انسانیت او نیست .

تعبیر به « مَا أَذْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ » باز هم برای تأکید بیشتر روی عظمت حوادث آن روز عظیم است ، تا آن جا که حتی به پیامبر خطاب می‌شود که تو نمی‌دانی آن روز چگونه است ؟ و حقیقت همین است که درک حوادث قیامت برای ما زندانیان زندان دنیا امکان‌پذیر نیست ، همان‌گونه که درک مسائل مربوط به دنیا برای جنینی که در شکم مادر است ، با هیچ بیانی میسر نمی‌باشد .

بعضی از مفسران گفته‌اند جمله « مَا أَذْرِيكَ » در تمام قرآن در جایی گفته می‌شود که مطلب معلوم و مسلمی است ، اما جمله « وَمَا يُذْرِيكَ » در مواردی آمده که نامعلوم است .

﴿ ۴ ﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ

قوم ثمود و عاد ، عذاب کوبنده الهی را انکار کردند .

﴿ ٥ 〉 فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ

اما قوم ثمود با عذابی سرکش هلاک شدند .

در این آیات به سراغ بیان سرنوشت اقوامی می‌رود که روز قیامت (یا نزول عذاب الهی در دنیا) را منکر شدند .

قوم «ثمود» قومی بودند که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام (عربستان و سوریه امروزی) زندگی می‌کردند ، حضرت «صالح» به سوی آنها مبعوث شد ولی آنها هرگز ایمان نیاوردند و به مبارزه با او برخاستند، حتی از او خواستند که اگر راست می‌گویی ، عذابی را که به ما وعده می‌دهی ، فرود آور ! در این هنگام «صاعقه‌ای ویرانگر» بر آنها مسلط شد و در چند لحظه لرزه بر قصرها و خانه‌های مستحکمشان افکند و همه را درهم کوبید و جسم‌های بی‌جان‌شان بر زمین افتاد .

قابل توجه این‌که قرآن عامل نابودی این قوم سرکش را عذابی سرکش می‌شمرد «الطَّاغِيَةِ» و این عذاب سرکش در آیه ۷۸ سورة اعراف به عنوان «رَجْفَةً» (زلزله) ذکر

شده و در آیه ۱۳ سوره فصلت «صَاعِقَةً» و در آیه ۶۷ سوره هود «صَيْحَةً» آمده است که در حقیقت همه به یک معنی بازمی‌گردد، زیرا صاعقه همیشه با صدای عظیمی همراه است و لرزه بر نقطه‌ای که فرود می‌آید، وارد می‌کند و عذابی است طغیانگر و سرکش.

﴿۶﴾ وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ

و اما قوم عاد، به وسیله تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند. «صَرْصَر» به بادهای سرد یا پُرسرو صدا و یا مسموم گفته می‌شود و مفسران هر سه معنی را در تفسیر آن ذکر کرده‌اند و جمع میان آن‌ها نیز ممکن است.

«عَاتِيَةٍ» از ماده «عتو» (بر وزن غلو) به معنی «سرکش» است، متنها نه سرکش از فرمان خدا، بلکه سرکش در معیار نسیم‌ها و بادهای معمولی.

سپس به سراغ سرنوشت «قوم عاد» می‌رود، قومی که در سرزمین احقاف (در شبه جزیره عرب یا یمن) زندگی می‌کردند و قامت‌هایی طویل، اندامی قوی، شهرهایی آباد، زمین‌هایی خرم و سرسبز و باغ‌هایی پُرطراوت داشتند، پیامبر آن‌ها «هود» عليه السلام بود،

آنهانیز طغیان و سرکشی را بهجایی رساندند که خداوند باعذابی دردناک که شرح آن در همین آیات آمده است ، طومار زندگی آنها را درهم پیچید .

﴿ ٧ ﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَغْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ

(خداوند) این تندباد را هفت شب و هشت روز پی در پی و بنیانکن برآنها مسلط ساخت و (اگر آنها بودند) می دیدی که آنها قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تندباد روی زمین افتاده و هلاک شده اند.

« حُسُومًا » از ماده « حَسَم » (بر وزن رسم) به معنی « از بین بردن آثار چیزی » است و اگر به شمشیر ، « حُسام » گفته می شود ، به همین مناسبت است و گاه به داغ نهادن بر زخم برای سوزاندن ریشه آن نیز « حَسَم » گفته می شود و در این جا منظور این است که این هفت شب و هشت روز پی در پی زندگی گسترده و بارونق این قوم عظیم را درهم کوبید و متلاشی و ریشه کن ساخت .

« خَاوِيَّة » از ماده « خَوَاء » در اصل به معنی "خالی شدن" است ، این تعبیر در مورد شکم‌های گرسنه ، ستارگان خالی از باران (به اعتقاد عرب جاهلی) و گردوی پوک نیز به کار می‌رود .

نتیجه آن شد که قرآن می‌گوید : « اگر آنجا بودی ، مشاهده می‌کردی که آن قوم همگی به روی زمین افتاده ، همچون تنه‌های پیوسیده و تو خالی در ختان نخل » . چه تشبیه جالبی که هم بزرگی قامت آن‌ها را مشخص می‌کند ، هم ریشه‌کن شدن آن‌ها را و هم تو خالی بودن در برابر عذاب‌های الهی به گونه‌ای که تندباد آن‌ها را به آسانی جابه‌جا می‌کرد .

﴿ ۸ ﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

آیا کسی از آن‌ها را باقی می‌بینی ؟

آری امروز نه تنها اثری از قوم عاد نیست ، بلکه از ویرانه‌های شهرهای آباد ، عمارت‌های پُرشکوه و مزارع سرسبز آن‌ها نیز چیزی باقی نمانده است .

﴿ ٩ ﴾ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ

فرعون و کسانی که قبل از او بودند و همچنین اهل شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند.

منظور از « مَنْ قَبْلَهُ » ، اقوامی است که قبل از فرعون بودند ، مانند قوم « شعیب » و گردنکشانی همچون « نمرود » .

« مُؤْتَفِكَات » جمع « مُؤْتَفِكَةٌ » از ماده « اِنْتَفَاك » به معنی "انقلاب و زیرورو شدن" است و در این جا اشاره به شهرهای قوم لوط است که با زلزله شدیدی زیرورو گردید .
« خَاطِئَةٌ » به معنی "خطا" است و مراد از خطا در این جا ، "شرک و کفر و ظلم و فساد و انواع گناهان" است .

بعد از ذکر گوشه‌ای از سرگذشت قوم عاد و ثمود به سراغ اقوام دیگری همچون قوم «نوح» و قوم «لوط» می‌رود ، تا از زندگی آن‌ها درس عبرت دیگری به افراد بیدار دل دهد .

﴿۱۰﴾ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمُ أَخَذَةً رَابِيَةً

بافرساده رسول پروردگارشان مخالفت کردند و خداوند نیز آنها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت.

«رَابِيَةً» و «رَبَا» از یک ماده است و به معنی «افزایش و اضافه» است و در این جا منظور عذابی است که بسیار سخت و شدید بود.

فرعونیان با «موسی» و «هارون» به مخالفت برخاستند و ساکنان شهرهای «سَدُوم» به مخالفت با حضرت لوط و اقوام دیگر نیز از فرمان پیامبر خود سرپیچیدند و هر گروهی از این سرکشان به نوعی گرفتار عذاب شدند، فرعونیان در کام امواج «نیل» که مایه حیات و آبادی و برکت کشورشان بود، غرق گشتند و قوم لوط با «زلزله شدید» و سپس «بارانی از سنگ»، محو و نابود شدند.

﴿۱۱﴾ إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ

ما هنگامی که آب طغیان کرد، شما را سوار بر کشتی کردیم.

تعبیر به «حَمَلْنَاكُمْ» (شمارا حمل کردیم) کنایه از اسلاف و نیاکان ما است، چراکه اگر آن‌ها نجات نیافته بودند، ما نیز امروز وجود نداشتیم.

طغیان آب چنین بود که ابرهای تیره و تار آسمان را پوشانید و چنان بارانی نازل شد که گویی سیلاب از آسمان فرومی‌ریزد، چشمه‌ها نیز از زمین جوشیدن گرفت و این هر دو آب دست به هم دادند و همه چیز زیر آب فرورفت؛ باغ‌ها، مزارع، قصرها و خانه‌های قوم طغیانگر، تنها گروهی که نجات یافتند، مؤمنانی بودند که همراه نوح سوار بر کشتی شدند. **تناسب میان «گناه» و «کیفر»**

تعبیراتی که در آیات ۵ تا ۱۱ این سوره آمده، جالب توجه است، زیرا در مورد عذاب قوم ثمود، «طَاغِيَّة» (صاعقه‌ای ویرانگر) و در مورد قوم عاد، «عَاتِيَّة» (تندبادی سرکش) و در مورد قوم فرعون و قوم لوط، «زَابِيَّة» (آب و خاک و سنگ) و درباره قوم نوح، تعبیر به «طَغَا الْمَاء» (طغیان آب حاصل از باران) می‌کند که همه این‌ها مفهوم طغیان و سرکشی در آن نهفته است و به این ترتیب عذاب این اقوام طغیانگر طغیان بعضی از مواهب زندگی شمرده

شده است ، اعم از آب و باد و خاک و آتش . این تعبیرات تأکیدی بر این حقیقت است که کفرهای دنیا و آخرت تجسمی از اعمال خود ما است و این کردار انسان‌ها است که به آن‌ها باز می‌گردد .

و به بیان قرآن کریم « وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيُغْفِرُ عَنْ كَثِيرٍ : هَرَمِصِيتِي كِه بِه شَمَا مِي رَسَد ، دَسْتَاوَرْد خُودَتَاَن اَسْت وَ بَسِيَاَرِي رَا نِيَز عَفُو مِي كِنْد » (۳۰ / شوری) .
 ﴿ ۱۲ ﴾ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُنْذُنٌ وَأَعْيُنٌ
 تا آن را وسیله تذکری برای شما قرار دهیم و گوش‌های شما آن را نگهداری می‌کنند .

کجاست گوش‌های شما ؟

« تَعِيَهَا » از ماده « وَعَى » (بر وزن سعی) آن‌گونه که « راغب » در « مفردات » و « ابن‌منظور » در « لسان‌العرب » گفته‌اند ، در اصل به معنی " نگهداری چیزی در قلب " است ، سپس به هر ظرفی « وِعَاء » گفته شده ، چون چیزی را در خود نگه می‌دارد و در آیه مورد بحث این صفت برای « گوش‌ها » ذکر شده است ، گوش‌هایی که حقایق را

می شنوند و در خود نگه می دارند .

یابه تعبیر دیگرگاه انسان سخنی رامی شنود و فوراً آنرا از گوش بیرون می افکند، همان طور که در تعبیرات عامیانه می گویم : از یک گوش شنید و از گوش دیگر بیرون کرد ، ولی گاه روی آن اندیشه می کند و درد دل جای می دهد و آنرا چراغ راه زندگی خود می شمرد، این چیزی است که از آن تعبیر به «وَعَى» می شود .

در این آیه به هدف اصلی این مجازات ها اشاره می کند و می گوید : هرگز نمی خواستیم از آنها انتقام بگیریم ، بلکه به هدف تربیت انسان ها و هدایت آنها در مسیر کمال و ارائه طریق و ایصال به مطلوب بوده است .

فضیلت دیگری از فضایل علی علیه السلام

در بسیاری از کتب معروف اسلامی اعم از تفسیر و حدیث ، آمده است که پیغمبر گرامی اسلام به هنگام نزول آیه فوق (وَتَعِيْنَاهَا اُذُنٌ وَّاعِيَةٌ) فرمود : « سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنٌ عَلِيٍّ : من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوش های شوا و نگه دارنده حقایق قرار دهد » و به

دنبال آن علی علیه السلام می فرمود : « مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً قَطُّ فَتَسِيطُهُ إِلَّا وَحَفِظْتُهُ : من هیچ سخنی بعد از آن از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کنم ، بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم » . (۱)
 « محدث بحرانی » در تفسیر « البرهان » از « محمد بن عباس » نقل می کند که در این باره سی حدیث از طرق عامه و خاصه نقل شده است .

و این فضیلتی بزرگ برای پیشوای بزرگ اسلام علی علیه السلام است که صندوقچه اسرار پیامبر و وارث تمام علوم رسول خدا بود و به همین دلیل بعد از او در مشکلاتی که برای جامعه اسلامی در مسائل علمی پیش می آمد ، موافقان و مخالفان به او پناه می بردند و حل مشکل را از او می خواستند که در کتب تواریخ مشروحاً آمده است .

﴿ ۱۳ ﴾ فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً

به محض این که یک بار در صور دمیده شود،

۱- « تفسیر قرطبی » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۶۷۴۳ .

روزی که آن واقعه بزرگ رخ می دهد

از قرآن مجید استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با ناگهانی و صدایی عظیم انجام می گیرد که از آن به «نفخه صور» (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است . این به خاطر آن است که در گذشته و امروز برای جمع کردن و آماده باش لشکر و یا فرستادن آن ها به استراحتگاه ، از شیپور استفاده می کنند که با دو آهنگ مختلف نواخته می شود ، هنگامی که شیپور استراحت و خواب نواخته می شود ، سربازان همه به استراحتگاه می روند و هنگامی که شیپور جمع و آماده باش نواخته می شود ، همه سربازان از جا حرکت کرده و صفوف خود را منظم می کنند ، گویی خداوند می خواهد بفرماید که مسئله پایان این جهان و آغاز جهان دیگر در برابر قدرت من به همان سادگی دمیدن در یک شیپور است ، با یک فرمان و در یک لحظه ناگهانی همه اهل آسمان و زمین می میرند و با یک فرمان دیگر همگی لباس حیات در تن می پوشند و آماده حساب می شوند . «نفخه صور» ، دو نفخه است ؛ «نفخه مرگ» و «نفخه حیات مجدد» و آنچه در آیه

مورد بحث آمده ، « نفخه اول » یعنی « نفخه پایان دنیا » می باشد .

﴿ ۱۴ ﴾ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً

و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یک باره درهم کوبیده و متلاشی گردند .
« دَكَّ » چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید ، در اصل به معنی « زمین صاف و نرم » است و از آن جا که برای صاف کردن یک زمین ناهموار باید آن را درهم بکوبند ، در بسیاری از موارد این واژه به معنی « کوبیدن شدید » به کار رفته است .

این کلمه در آیه مورد بحث به معنی « کوبیدن شدید کوه ها و زمین های ناهموار به یکدیگر » است به گونه ای که یک باره از هم متلاشی و هموار گردند .

﴿ ۱۵ ﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ

در آن روز « واقعه عظیم » رخ می دهد .
سپس می افزاید : در آن روز ، واقعه عظیم در جهان رخ می دهد و رستاخیز برپا می شود .

﴿ ۱۶ ﴾ وَ انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ

آسمان‌ها از هم می‌شکافتند و سست می‌گردند و فرومی‌ریزند.

کُرّات عظیم آسمانی از این حادثه هولناک و وحشتناک برکنار نمی‌مانند ، آن‌ها نیز شکافته ، پراکنده و متلاشی خواهند شد و با آن صلابت و استحکامی که دارند ، آن‌چنان سست می‌شوند که به گفته قرآن در آیه ۳۷ سوره الرحمن : « فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ : آسمان از هم شکافته و همانند روغن مذاب گلگون می‌شود . » و یا به تعبیر دیگر زمین و آسمان کنونی ویران شده و بر ویرانه‌های آن‌ها جهانی نو برپا می‌گردد که از جهان کنونی برتر و بالاتر و کامل‌تر است .

﴿ ۱۷ ﴾ وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ

فرشتگان در جوانب و کناره‌های آسمان قرار می‌گیرند (و برای انجام مأموریت‌ها آماده می‌شوند) و آن‌روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آن‌ها حمل می‌کنند . « أَرْجَاءُ » جمع « رَجَا » به معنی « اطراف و جوانب چیزی » است و « مَلَكٌ » در این جا

گرچه به صیغه مفرد مذکر ذکر شده ، ولی منظور جنس و جمع است .
گویی در آن روز فرشتگان همانند مأمورانی که اطراف میدانی ایستاده و منتظر فرمان
برای انجام کارند ، در گرداگرد آسمان‌ها صف می‌کشند و در انتظار فرمان حقند .
منظور از عرش خدا چیست ؟

این حاملان عرش ، گرچه صریحاً در این آیه تعیین نشده‌اند که فرشتگانند یا غیر آنها ،
ولی ظاهر تعبیرات مجموع آیه نشان می‌دهد که آنها فرشتگانند ، ولی مشخص نیست که آیا
هشت فرشته‌اند یا هشت گروه کوچک یا بزرگ . البته در روایات اسلامی آمده است که
حاملان عرش هم‌اکنون چهار نفر (چهار گروه) هستند ، اما در قیامت دو برابر می‌شوند ،
چنان‌که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می‌خوانیم : « آنها امروز چهار نفرند و
روز قیامت آنها را با چهار نفر دیگر تقویت می‌کند و هشت نفر می‌شوند » .^(۱)

۱- « تفسیر علی بن ابراهیم » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۸۴ .

ولی «عرش» چیست؟ و این فرشتگان چه کسانی هستند؟ مسلماً منظور از «عرش»، یک تخت سلطنتی جسمانی نیست، بلکه به معنی «مجموعه جهان هستی» است که «عرش» حکومت خدا است و به وسیله فرشتگان که مجری فرمان خدا هستند، تدبیر می‌شود. از احادیث به خوبی استفاده می‌شود که منظور از «عرش»، «صفات خدا» همچون «علم» و «قدرت» است^(۱) و بنابراین حاملان عرش الهی، حاملان علم اویند و هر قدر انسان یا فرشتگان علم بیشتری داشته باشند، سهم بیشتری در حمل این عرش عظیم دارند. به این ترتیب این حقیقت روشن ترمی شود که «عرش» به معنی یک تخت جسمانی شبیه تخت‌های سلطنتی نیست، بلکه هرگاه در مورد خداوند به کار می‌رود، معانی کنایی مختلفی دارد. و جالب این‌که در روایتی آمده است که: «حاملان هشتگانه عرش خدا در قیامت، چهار نفر از

۱- از جمله در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَ الْعَرْشُ اسْمُ عِلْمٍ وَ قُدْرَةٍ: عرش، خدا نیست، بلکه نام علم و قدرت او است».

اولین و چهار نفر از آخرین هستند، اما چهار نفر از اولین «نوح»، «ابراهیم»، «موسی» و «عیسی» می‌باشند و چهار نفر از آخرین «محمد»، «علی»، «حسن» و «حسین» هستند.^(۱)

البته اگر حاملان هشتگانه عرش، هشت گروه باشند، ممکن است گروه‌هایی از فرشتگان و گروهی از انبیاء و اولیاء عهده‌دار این مهم گردند و به این ترتیب بخشی از تدبیر نظام آن روز را فرشتگان برعهده دارند و بخشی را انبیاء و اولیاء، اما همه به فرمان خدا است. بدون شک حوادث مربوط به قیامت، تا چه رسد به مسائل مربوط به حاملان عرش در آن روز، چیزی نیست که به‌طور دقیق برای ما که ساکنان این جهان محدود و تاریک هستیم، روشن باشد، آنچه می‌گوییم شیعی است که از دور در پرتو آیات الهی می‌بینیم و گرنه حقیقت آن را باید رفت و تماشا کرد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است در «نفخه صور» اول، همه کسانی که در آسمان‌ها و

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۶.

زمین هستند ، می میرند ، بنابراین بحث از « حاملان عرش » مربوط به « نفخه دوم » است که همه زنده می شوند هرچند در آیه سخنی از نفخه دوم نیست ، ولی از قرائن روشن می شود مطالبی را که در آیات بعد می خوانیم ، نیز مربوط به همین نفخه دوم است .

﴿ ۱۸ ﴾ یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ

در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید و چیزی از کارهای شما مخفی نمی ماند.

ای اهل محشر ! نامه اعمال مرا بخوانید

« تُعْرَضُونَ » از ماده « عرض » به معنی « نشان دادن و عرضه داشتن چیزی » است خواه در مورد کالا به هنگام معامله باشد و یا غیر آن ، البته انسان ها و غیر انسان ها در این دنیا نیز دائماً در محضر خدا هستند ، ولی این مطلب در قیامت ظهور و بروز بیشتری دارد ، مثلاً حاکمیت خداوند بر عالم هستی دائمی است ولی این حاکمیت در این روز از هر زمان آشکارتر است .

جمله « تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ » ممکن است اشاره به این باشد که در آن روز غیب و سرّ

اشخاص تبدیل به شهود و ظهور می شود چنان که قرآن درباره قیامت می گوید : « یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ : آن روز ، روزی است که صفات نهانی ظاهر می شود » (۹ / طارق) .
 نه تنها اعمال مخفیانه انسان ها ، بلکه صفات و روحیات و خُلقیات و نیت ها همه بر ملا می گردد و این حادثه ای است عظیم و به گفته بعضی از مفسران ، عظیم تر از متلاشی شدن کوه ها و شکافتن کُرات آسمان ، روز رسوایی بزرگ بدکاران و سربلندی بی نظیر مؤمنان ، روزی است که انسان عریان از نظر اعمال و اسرار درون در آن صحنه ظاهر می شود ، آری آن روز هیچ چیز از وجود ما پنهان نمی ماند .

﴿ ۱۹ ﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ أَكْتَابِيهِ
 اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او است ، (از فرط خوشحالی و مباهات) فریاد می زند که (ای اهل محشر !) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید .

گویی از خوشحالی در پوست نمی گنجد و از این همه نعمت و توفیق و هدایتی که خدا به او داده است ، تمام ذرات وجودش شاکر است و فریاد « الْحَمْدُ لِلَّهِ » سرمی دهد .

پاسخ به يك سؤال

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود و آن این که آیا مؤمنانی که طبق آیات فوق صدا می زنند: «ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بخوانید»، مگر گناهی در تمام نامه اعمالشان نیست؟

پاسخ این سؤال را می توان از بعضی از احادیث استفاده کرد از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم که: «خداوند در قیامت نخست از بندگان خود اقرار بر گناهانشان می گیرد، سپس می فرماید: من این گناهان را در دنیا برای شما مستور ساختم و امروز هم آن را می بخشم، سپس (فقط) نامه حسناتش را به دست راست او می دهند» (۱). بعضی نیز گفته اند که در آن روز خداوند سیئات مؤمنان را به «حسنات» تبدیل می کند و این جا است که در مجموع نامه اعمالشان نقطه ضعفی وجود ندارد.

۱- «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۲۵۶.

﴿۲۰﴾ اِنِّیْ ظَنَنْتُ اَنِّیْ مُلَاقٍ حِسَابِیَّهٖ

من یقین داشتم که (قیامتی در کار است و) من به حساب اعمالم می‌رسم .
 «ظَنَ» در این‌گونه موارد به معنی "یقین" است . او می‌خواهد بگوید : آن‌چه نصیب من شده به خاطر ایمان به چنین روزی است و راستی هم همین است ، ایمان به حساب و کتاب به انسان ، روح تقوا و پرهیزگاری می‌بخشد و تعهد و احساس مسئولیت در او ایجاد می‌کند و مهم‌ترین عامل تربیت انسان است .

﴿۲۱﴾ فَهُوَ فِی عِشَّةٍ رَّاضِیَّةٍ

او در یک زندگی کاملاً رضایتبخش قرار خواهد داشت .

﴿۲۲﴾ فِی جَنَّةٍ عَلَیَّهٖ

در بهشتی عالی ،

﴿۲۳﴾ قُطُوفُهَا دَانِیَّةٌ

که میوه‌هایش در دسترس است .

در این آیات گوشه‌ای از پاداش‌های چنین کسانی را بیان می‌کند، می‌فرماید: «او در یک زندگی کاملاً رضایتبخش و در بهشتی بلندمرتبه قرار دارد».

بهشتی که آنقدر رفیع و والا است که هیچ‌کس مانند آن را ندیده و نشنیده و حتی تصور نکرده است. نه زحمتی برای چیدن میوه‌ها در کار است و نه مشکلی برای نزدیک شدن به درختان پُربارش و اصولاً تمام نعمت‌هایش بدون استثناء در دسترس است. «قُطُوف» جمع «قطف» (بر وزن حزب) به معنی «میوه چیده شده» و گاه به معنی میوه‌ای که آماده چیدن است، می‌باشد.

﴿۲۴﴾ **كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ**
(و به آن‌ها گفته می‌شود: بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید).

آری این نعمت‌های بزرگ، بی‌حساب نیست، این‌ها پاداش اعمال شما است که در دنیا برای امروز ذخیره کردید و از پیش فرستادید، البته این اعمال ناچیز هنگامی که در

افق فضل و رحمت الهی قرار گرفته ، به چنین ثمراتی منتهی شده است .

﴿ ۲۵ ﴾ **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهُ**

اما کسی که نامه اعمال او به دست چپش داده شده، می‌گوید: ای کاش هرگز

نامه اعمالم به من داده نمی‌شد .

﴿ ۲۶ ﴾ **وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَّاهُ**

و نمی‌دانستم حساب من چیست .

﴿ ۲۷ ﴾ **يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ**

ای کاش مرگم فرا می‌رسید .

ای کاش مرگم فرا می‌رسید

آیات مورد بحث درست به نقطهٔ مقابل « اصحاب الیمین » یعنی « اصحاب الشمال »

پرداخته و در یک مقایسه وضع آن دو را کاملاً روشن می‌سازد. آری در آن دادگاه بزرگ ، در

آن روز « یَوْمُ الْبُرُوزِ » و « یَوْمُ الظُّهُورِ » هنگامی که تمام قبایح اعمال خود را برملا می‌بیند ،

فریادش بلند می‌شود و پی‌درپی آه سوزان از دل می‌کشد، آهی حسرت‌بار و ناله‌ای شرربار دارد، آرزو می‌کند با گذشته‌اش به کلی قطع رابطه کند، آرزوی مرگ از خدا و نابودی و نجات از آن رسوایی بزرگ می‌نماید، همان‌گونه که در آیه ۴۰ سورة نبا نیز آمده است: «وَقَالَ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً: کافر در آن روز می‌گوید ای کاش خاک بودم و هرگز انسان نمی‌شدم».

﴿۲۸﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةُ

مال و ثروتم هرگز مرا بی‌نیاز نکرد،

﴿۲۹﴾ هَلَاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةُ

قدرت من نیز از دست رفت.

نه مال به کار آمد و نه مقام و امروز با دست تهی و در نهایت ذلت و شرمساری در دادگاه عدل الهی حاضرم، همه اسباب نجات قطع شده، قدرتم بر باد رفته و امیدم از همه جا بریده است.

﴿۳۰﴾ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ

اورا بگیرید و دربند و زنجیرش کنید!

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوَهُ ﴿٣١﴾

سپس او را در دوزخ بیفکنید !

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾

بعد او را به زنجیری که هفتاد ذراع است ، بیندید !

اورا بگیریید و زنجیرش کنید !

« غُلُوهُ » از ماده « غل » به معنای زنجیری است که گاه به وسیله آن دست و پای مُجرمان را به گردن آن‌ها می‌بستند و بسیار مشقت‌بار و رنج‌آور بود .

« سِلْسِلَةٍ » به معنی "زنجیر" است و دراصل از ماده « تسلسل » به معنی "تکان خوردن و لرزش" گرفته شده است ، زیرا حلقه‌های زنجیر می‌لرزند و تکان می‌خورند . « ذِرَاع » به معنی "فاصله آرنج تا نوک انگشتان" است (در حدود نیم متر) که واحد طول نزد عرب بوده و یک مقیاس طبیعی است ، ولی بعضی گفته‌اند که این ذراع غیر از ذراع معمول است ، به طوری که هر ذراع از آن فاصله‌های عظیمی را

دربرمی گیرد و همه دوزخیان را به آن زنجیر می بندند .
 تعبیر به «هفتاد ذراع» ممکن است از باب «تکثیر» باشد ، زیرا عدد هفتاد از اعدادی است که غالباً برای کثرت به کار می رود و نیز ممکن است که منظور همان عدد هفتاد باشد ، به هر حال چنان زنجیری را آن چنان اطراف مُجرمان می پیچند که سرتاپای آن ها را فرامی گیرد. بار دیگر تکرار می کنیم که مسائل مربوط به قیامت را با زبان ما ساکنان دنیا نمی توان کاملاً بیان کرد و آنچه در آیات و روایات آمده ، تنها شَبَحی از آن را ترسیم می کند .

﴿ ۳۳ ﴾ اِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ

چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد .

﴿ ۳۴ ﴾ وَلَا يَخْضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ

و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی نمود .

قطع رابطه با "خالق" و "خلق"، عامل بزرگ بدبختی است

در این دو آیه به علت اصلی این عذاب سخت پرداخته و می فرماید : و هر قدر انبیاء و

اولیاء و رسولان پروردگار او را به سوی خدا دعوت می‌کردند ، نمی‌پذیرفت و به این ترتیب پیوند او با "خالق" به کلی قطع شده بود و نیز مردم را بر اِطعام مستمندان تشویق نمی‌کرد و به این ترتیب پیوند خود را از "خلق" نیز بریده بود .

بنابراین عامل بزرگ بدبختی او ، قطع رابطه از "خالق" و "خلق" بود و از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که عمده اطاعات و عبادات و دستورهای شرع را می‌توان در این دو خلاصه کرد و عطف «اِطعام مسکین» بر «ایمان» ، اشاره به اهمیت فوق‌العاده این عمل بزرگ انسانی است و به راستی چنین است ، زیرا به گفته بعضی بدترین عقاید «کفر» است و بدترین رذایل اخلاقی «بخل» .

جالب این‌که نمی‌گوید : «اطعام نمی‌کرد» ، بلکه می‌گوید : «دیگران را وادار به اِطعام نمی‌نمود» ، اشاره به این‌که :

اولاً تنها اِطعام کردن یک فرد ، مشکل مستمندان را حل نمی‌کند بلکه باید دیگران را نیز دعوت به این کار خیر کرد تا جنبه عمومی پیدا کند .

ثانیاً ممکن است انسان شخصاً توانایی بر اِطعام نداشته باشد ، اما همه کس توانایی بر ترغیب دیگران را دارند .

ثالثاً افراد بخیل چنانند که نه تنها بذل و بخششی ندارند ، بلکه علاقه به بذل و بخشش دیگران نیز ندارند .

از بعضی از قدماء نقل شده است که به همسر خود دستور می داد غذا را بیشتر طبخ کند تا به مسکینان نیز بدهد و بعد می گفت : « نصف آن زنجیر را با ایمان به خدا از تن خود بیرون آوردیم و نصف دیگرش را با اِطعام بیرون می کنیم . » (۱)

﴿ ۳۵ ﴾ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ

لذا امروز در این جایار مهربانی ندارد.

﴿ ۳۶ ﴾ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ

و نه طعامی جز از چرک و خون.

سپس می افزاید: «چون عقیده و عمل او چنین بود ، امروز در این جا یارمهربانی ندارد» . قابل توجه این که « جزا » و « عمل » آن ها کاملاً با هم متناسبند ، به خاطر ترک اطعام مستمندان ، غذایی جز چرک و خون از گلوی آن ها پایین نمی رود ، چرا که آن ها سال ها لذیذترین طعام ها را می خوردند ، درحالی که بینوایان جز خون دل ، هیچ طعامی نداشتند . در این جا سؤالی مطرح می شود و آن این که در آیه ۶ سوره غاشیه آمده است : « لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ : آن ها ، غذایی جز " ضریع " ندارند » و « ضریع » را به نوعی " خار " تفسیر کرده اند و در آیه ۴۳ و ۴۴ سوره دخان می خوانیم : « إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامٌ الْأَثِيمِ : درخت زُقُوم ، طعام گنهکاران است » و « زُقُوم » را به " گیاه تلخ و بدبو و بدطعمی " تفسیر کرده اند که نمونه آن در سرزمین « تهامه » می رویده است و شیرۀ تلخ و سوزنده ای داشته ، چگونه می توان میان آن آیات و آیه مورد بحث جمع کرد ؟

در پاسخ این سؤال بعضی گفته‌اند : هر سه کلمه « ضَرِيع » ، « زُقُوم » و « غِسْلِین » اشاره به یک مطلب است و آن گیاه خَشِن و بسیار ناگواری است که غذای ساکنان دوزخ است . بعضی دیگر گفته‌اند : دوزخیان در طبقات مختلفی هستند و هریک از این سه چیز غذای گروهی از آنان است .

برخی دیگر گفته‌اند : غذای آن‌ها « زُقُوم و ضَرِيع » است و نوشیدنی آن‌ها « غِسْلِین » و تعبیر به « طَعام » در مورد نوشیدنی بی سابقه نیست .

﴿ ۳۷ ﴾ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ

غذایی که جزُ خطاکاران آن را نمی‌خورند .

بعضی از مفسران گفته‌اند : « خاطی » به کسی گفته می‌شود که عمداً به سراغ کار خطا می‌رود ولی « مخطی » هم به عمد گفته می‌شود و هم به سهو ، لذا این غذای دوزخی مخصوص کسانی است که با عمد و آگاهی و به عنوان طغیان و سرکشی راه شرک و کفر و بُخل را می‌پویند .

آغاز حرکت‌گذاری حروف قرآن

در حدیثی آمده است که «صَعْصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ» که از یاران علی علیه السلام بود، می‌گوید: مرد عربی خدمت علی علیه السلام آمد و از آیه «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» سؤال کرد و به جای «خَاطِئُونَ» یعنی «خطاکاران»، «خَاطُونَ» که به معنی «گام‌برداران» است، را قرائت کرد و لذا پرسید: «همه مردم گام برمی‌دارند، آیا خداوند به همه آن‌ها از این غذا می‌دهد؟» امام علیه السلام تبسمی فرمود و گفت، «ای مرد عرب! صحیح آن «لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ» است»، عرض کرد: «راست گفתי ای امیر مؤمنان علیه السلام! خداوند بنده غیر خطاکار را تسلیم عذاب نمی‌کند»، سپس امام علیه السلام رو به «أَبُو الْأَسْوَد» (که مرد ادیبی بود) کرد و فرمود: «امروز حتی بیگانگان از لغت عرب نیز مسلمان شده‌اند، ترقیبی ده تا بتوانند زبان خود را اصلاح کنند» و «أَبُو الْأَسْوَد» به دنبال این دستور علامت رفع و نصب و کسر (پیش و زبر و زیر) را ابداع کرد. (۱)

﴿ ۳۸ ﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ

سوگند می خورم به آنچه می بینید .

﴿ ۳۹ ﴾ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ

و آنچه نمی بینید .

این قرآن قطعاً کلام خدا است

معروف این است که کلمه « لا » در این گونه موارد زاید و برای تأکید است ولی بعضی گفته اند که « لا » در این جا نیز معنی نفی را می بخشد ، یعنی من قسم نمی خورم به این امور ، چراکه اولاً نیازی به این سوگند نیست ، ثانیاً سوگند باید به نام خدا باشد ، ولی این قول ضعیف است و مناسب همان معنی اول است و در قرآن مجید سوگند به نام خدا و غیر نام او فراوان است .

جمله « مَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ » مفهوم گسترده ای دارد که همه آنچه را انسان ها می بینند و نمی بینند ، فرامی گیرند و به تعبیر دیگر ، سراسر عالم « شهود » و « غیب » را شامل می شود .

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که آن چه را انسان با چشم نمی بیند ، بسیار است و علم و دانش امروز ، این حقیقت را ثابت کرده است که محسوسات دایره و حدودی از موجودات را شامل می شود و آن چه در افق حس قرار نمی گیرد ، چه در زمینه رنگ ها ، اصوات ، طعم ها ، امواج و غیر آن ، به مراتب افزون تر و بیشتر است . ستارگانی که در مجموع دو نیم کره زمین با چشم دیده می شود ، طبق محاسبه دانشمندان در حدود پنج هزار ستاره است ، درحالی که ستارگانی که با چشم دیده نمی شود ، از میلیاردها تجاوز می کند .

امواج صوتی که گوش انسان قادر به درک آن است ، امواج محدودی است درحالی که هزاران موج صوتی دیگر وجود دارد که گوش انسان قادر به شنیدن آنها نیست . رنگ هایی را که ما می توانیم ببینیم ، هفت رنگ معروف است ولی امروز مسلم شده که رنگ های بی شمار دیگری ماوراء بنفش و مادون قرمز وجود دارد که چشم ما قدرت مشاهده آن را ندارد . تعداد حیوانات کوچکی که با چشم دیده نمی شود ، آن قدر زیاد است که تمام

دنیا را پر کرده و گاه در یک قطره آب هزاران هزار از آنها وجود دارد ، با این حال چقدر دردناک است که ما خود را در زندان محسوسات زندانی کنیم و از ماوراء حس بی خبر بمانیم یا آن را انکار کنیم؟ عالم ارواح ، عالمی است که با دلایل عقلی و حتی تجربی اثبات شده ، عالمی است بسیار گسترده تر از عالم جسم ما ، با این حال چگونه می توان در چهارچوب محسوسات محبوس ماند ؟

﴿۴۰﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

که این قرآن گفتار رسول بزرگواری است .

منظور از «رَسُول» در این جا بدون شک پیغمبر اسلام است نه جبرئیل ، چراکه آیات بعد به وضوح به این معنی گواهی می دهد و این که می گوید : «این گفتار رسول بزرگواری است» با این که می دانیم قرآن گفتار خدا است ، به این جهت است که پیامبر ابلاغ کننده آن می باشد ، به خصوص این که روی عنوان «رسالت» او تکیه شده و می دانیم آن چه را رسول می آورد ، گفتار فرستنده او است ، هر چند که بر زبان

رسول جاری و از لب‌های مبارک او شنیده می‌شود .

﴿۴۱﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ

و گفته شاعری نیست ، اما کمتر ایمان می‌آورید .

﴿۴۲﴾ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ

و نه گفته کاهنی ، هرچند کمتر متذکر می‌شوید .

در حقیقت این دو آیه نفی نسبت‌های ناروایی است که مشرکان و مخالفان به پیامبر می‌دادند و گاه می‌گفتند : او شاعر است و این آیات ، شعر او است و گاه می‌گفتند : او کاهن است و این‌ها کیهانت ، چراکه کاهنان کسانی بودند که بر اثر ارتباط با جن و شیاطین گاه بعضی از اسرار غیب را بازگو می‌کردند و مخصوصاً کلمات خود را با سجع و جمله‌بندی‌های موزون همراه می‌ساختند و از آن‌جا که قرآن هم دارای خبرهای غیبی است و هم نظم مخصوصی دارد ، این تهمت را به پیامبر اکرم می‌زدند ، درحالی‌که تفاوت میان این دو از زمین تا آسمان است .

بعضی در شأن نزول این آیات نقل کرده اند: کسی که نسبت شعر و شاعری به پیامبر داده بود ، « ابوجهل » بود و کسی که نسبت کهنانت می داد ، « عقبه » یا « عتبه » بود و دیگران هم به دنبال آن ها این تهمت ها را تکرار می کردند .

درست است که الفاظ قرآن هماهنگی و نظم زیبایی دارد که گوش را نوازش و روح را آرامش می بخشد ، اما این نه ارتباطی به شعر شاعران دارد و نه با سجع کاهنان . « شعر » معمولاً زائیده تخیلات و بیانگر احساسات برافروخته و هیجانات عاطفی است و به همین دلیل فراز و نشیب و اُفت و خیز فراوان دارد ، درحالی که قرآن در عین زیبایی و جذابی کاملاً مستدل و منطقی است و محتوایی عقلانی دارد و اگر گهگاه پیشگویی هایی از آینده کرده ، این پیشگویی ها اساس قرآن را تشکیل نمی دهد ، تازه بر خلاف خبرهای کاهنان همه قرین واقعیت بوده است .

جمله های « قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ » و « قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ » توبیخ و سرزنش برای کسانی است که این وحی آسمانی را با نشانه های روشن می بینند اما گاه شعرش می خوانند و

گاه کهانت و کمتر ایمان می آورند .

﴿۴۳﴾ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بلکه کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است .

بنابراین قرآن نه شعر است و نه کهانت ، نه ساخته فکر پیامبر اسلام و نه

گفته جبرئیل ، بلکه سخن خداوند است که به وسیله پیک وحی بر قلب پاک

پیامبر نازل شده ، همین تعبیر بامختصر تفاوتی در یازده مورد از قرآن مجید آمده است .

﴿۴۴﴾ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ

هرگاه او سخنی دروغ بر ما می بست ،

﴿۴۵﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ

ما او را با قدرت می گرفتیم .

﴿۴۶﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ

سپس رگ قلبش را قطع می کردیم .

اگر او دروغ بر مامی بست، مهلتش نمی‌دادیم

«تَقُولُ» از ماده «تَقُولُ» (بر وزن تَكْلُف) به معنی "سخنانی است که انسان از خود ساخته و حقیقتی ندارد.

«أَقَاوِيلُ» جمع «أَقْوَالُ» است که آن نیز به نوبه خود جمع «قَوْل» است ، بنابراین «أَقَاوِيلُ» جمع است و منظور از آن در این جا "سخنان دروغین" است . جمله «لَاخِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» (ما او را با دست راست می‌گرفتیم) و مجازات می‌کردیم ، زیرا انسان کارهایی را که با دست راست انجام می‌دهد ، از قدرت بیشتری برخوردار است و به این ترتیب «يَمِينِ» کنایه از "قدرت" است . بعضی مفسران احتمالات دیگری در تفسیر این آیه داده‌اند که چون نامأنوس و ناموزون بود ، از آن صرف‌نظر کردیم .

«وَتَيْنِ» به معنی "رگ قلب" یعنی شاهرگی است که خون را به تمام اعضاء می‌رساند و اگر قطع شود ، مرگ انسان فوراً و بدون یک لحظه تأخیر فرامی‌رسد و این سریع‌ترین

مجازات‌ی است که در مورد یک نفر ممکن است انجام گیرد .

﴿ ۴۷ ﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ

و أَحَدٌ از شما نمی‌توانست مانع شود و از او حمایت کند .

« حَاجِزِينَ » جمع « حَاجِز » به معنی "مانع" است .

در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که اگر هر کس دروغ بر خدا ببندد ، خداوند فوراً او را مجازات و هلاک کند ، باید مدعیان دروغین نبوت همگی به سرعت نابود شوند ، درحالی‌که چنین نیست و بسیاری از آنها سالیان دراز زنده مانده‌اند و حتی آیین باطل آنها بعد از آنها نیز باقی مانده است . پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این است که قرآن نمی‌گوید « هر مدعی » ، بلکه می‌گوید : اگر پیامبر اسلام چنین کاری کند ، یعنی پیامبری که خدا به او معجزه داده و دلایل حقانیت او را تأیید کرده است ، اگر او از طریق حق منحرف گردد ، لحظه‌ای به او مهلت داده نخواهد شد ، چراکه مایه گمراهی و ضلالت مردم خواهد بود .

ولی کسی که ادعای باطلی می‌کند ، معجزه یا دلیل روشنی بر حقانیت خویش ندارد ، هیچ لازم نیست خداوند فوراً او را هلاک کند ، چراکه بطلان سخنان او برای هر کس که طالب حق باشد ، روشن است ، آنجا کار مشکل می‌شود که مدعی نبوت با دلایل و معجزات همراه گردد و از طریق حق منحرف گردد .

و از این‌جا روشن می‌شود این‌که بعضی از «فِرَق ضَالَّه» برای اثبات دعوی پیشوایان خود به این آیه چسبیده‌اند ، کاملاً اشتباه است و گرنه باید مسیلمه‌های کذاب و هر مدعی دروغین دیگر نیز بتوانند به این آیه بر حقانیت خود استدلال کنند .

﴿ ۴۸ ﴾ **وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ**

این مسلماً تذکری است برای پرهیزگاران .

برای آن‌ها که آماده‌اند خود را از گناه پاک کنند و راه حق را بپویند ، برای آن‌ها که جستجوگرند و طالب حقیقت و کسانی که این حد از تقوا را ندارند ، مسلماً نمی‌توانند از تعلیمات قرآن بهره گیرند .

﴿ ۴۹ ﴾ **وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ**

و ما می‌دانیم که بعضی از شما آن را تکذیب می‌کنید. اما وجود تکذیب‌کننده لجوج هرگز مانع دلیل بر عدم حقانیت آن نخواهد بود ، چراکه پرهیزگاران و طالبان حقیقت از آن متذکر می‌شوند ، نشانه‌های حق را در آن می‌بینند و در راه خدا گام می‌نهند .

بنابراین همان‌گونه که برای استفاده از نور یک چراغ پُرفروغ حداقل لازم است انسان چشم خود را باز کند ، برای بهره‌گیری از نور قرآن نیز باید دیده دل را به روی آن گشود .

﴿ ۵۰ ﴾ **وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ**

و این مایه حسرت کافران است .

امروز آن را تکذیب می‌کنند ولی فردا که « یَوْمُ الظُّهُور » و « یَوْمُ الْبُرُوز » و در عین حال « یَوْمُ الْحَسْرَةِ » است ، می‌فهمند چه نعمت بزرگی را به خاطر لجاجت و عناد از دست داده‌اند و چه عذاب‌های دردناکی را برای خود خریده‌اند ، آن روز که درجات مؤمنان و

دَرَکات خود را می‌بینند و با هم مقایسه می‌کنند ، انگشت حسرت بر دهان می‌گیرند و دست‌های خود را از شدت خشم زیر دندان می‌فشارند « وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا : به خاطر بیاور روزی را که ظالم هر دو دست خود را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید : ای کاش با رسول خدا راهی داشتم » (۲۷ / فرقان) .

﴿ ۵۱ ﴾ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ

و آن یقین خالص است .

تعبیر به « حَقُّ الْيَقِينِ » به عقیده بعضی از مفسران از قبیل «اضافه شیء به نفس» است ، زیرا «حق» عین «یقین» است و «یقین» عین «حق» ، همان‌گونه که می‌گوییم «مسجد الجامع» و «یوم الخمیس» و به اصطلاح اضافه ، اضافه بیانیه است . ولی بهتر این است که گفته شود از قبیل اضافه موصوف به صفت است ، یعنی قرآن یقینی است خالص و یا به تعبیر دیگر «یقین» دارای مراحل مختلفی است : گاه از دلیل عقلی حاصل می‌شود ، مثل این‌که دودی را از دور مشاهده می‌کنیم و از آن یقین به وجود

آتش حاصل می‌شود ، درحالی‌که آتش را ندیده‌ایم ، این را «علم الیقین» گویند .
گاه نزدیک می‌رویم و شعله‌های آتش را با چشم می‌بینیم ، در این‌جا یقین محکم‌تر
می‌شود و آن را «عین الیقین» می‌نامند .

گاه باز هم نزدیک‌تر رفته و در مجاورت آتش یا داخل آتش قرار می‌گیریم و سوزش آن
را با دست خود لمس می‌کنیم ، مسلماً این مرحله بالاتری از یقین است که آن را «حق
الیقین» می‌نامند. آیه فوق می‌گوید : قرآن در چنین مرحله‌ای از یقین است و با این
حال کوردلان آن را انکار می‌کنند .

﴿۵۲﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

حال که چنین است ، به نام پروردگار بزرگت تسبیح گو !
مضمون دو آیه اخیر با مختصر تفاوتی در آخر سوره واقع نیز آمده ، با
این تفاوت که در این‌جا سخن از «قرآن» است و توصیف آن به «حق الیقین» ، اما
در پایان سوره واقع ، سخن از گروه‌های مختلف نیکوکاران و بدکاران در قیامت است .

اوصاف چهارگانه قرآن برای چهار نوع مستمع آن

در این آیات، قرآن به چهار وصف توصیف شده است:

❧ ۱- این نازل شده از سوی ربّ العالمین است .

❧ ۲- یادآوری برای متّقین می باشد .

❧ ۳- مایه حسرت برای کافران است .

❧ ۴- این «حقّ الیقین» است که اولی برای همه مردم ، دومی برای پرهیزکاران ، سومی مربوط به کافران و چهارمی مربوط به خاصان و مقربان است . خداوند! تو خود می دانی چیزی برتر از سرمایه یقین نیست ، به ما ایمان و یقینی مرحمت کن که مصداق «حقّ الیقین» باشد .

پروردگارا! در «یوم الحسرة» ما را حداقل از کسانی قرار ده که از کمی طاعات حسرت می خورند نه از کثرت گناه و ترک طاعت .

پایان سورة حاقه

سورة معارج

فضیلت تلاوت سورة « معارج »

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « کسی که پیوسته سورة "معارج" را بخواند ، خداوند در روز قیامت او را از گناهانش بازپرسی نمی کند و او را در بهشتش با محمد صلی الله علیه و آله سکونت می دهد » . (۱)

همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است .

بدیهی است آنچه انسان را مشمول این همه ثواب عظیم می کند ، تلاوتی است که با عقیده و ایمان و سپس با عمل همراه باشد ، نه این که آیات و سوره را بخواند و هیچ انعکاسی در روح و فکر و عملش نداشته باشد .

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۵۱ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ

تقاضاکننده‌ای، تقاضای عذابی کرد که واقع شد.

﴿ ۲ ﴾ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

این عذاب مخصوص کافران است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را دفع کند.

عذاب فوری

این تقاضاکننده، "نعمان بن حارث" یا "نضر بن حارث" بود که به هنگام منصوب شدن علی علیه السلام به مقام خلافت و ولایت در غدیر خم و پخش شدن این خبر در شهرها بسیار خشمگین گشت و خدمت رسول خدا آمد و گفت: «آیا این از ناحیه توست یا از ناحیه خداوند؟» پیامبر صریحاً فرمود: «از ناحیه خداست». او بیشتر ناراحت شد و گفت: «خداوند!! اگر این حق است و از ناحیه توست، سنگی از آسمان بر ما فرود آور» و در این

هنگام سنگی فرود آمد و بر سر او خورد و او را کشت .
 همین مضمون را بسیاری از مفسران اهل سنّت و راویان حدیث
 با مختصری تفاوت نقل کرده‌اند .
 مرحوم « علامه امینی » در « الغدير » آن را از سی نفر از علمای معروف اهل سنت با ذکر
 مدرک و نقل عین عبارت ، آورده است ، از جمله :
 ✎ تفسیر غریب القرآن « حافظ ابو عبید هروی » .
 ✎ تفسیر ابوبکر یحیی « القرطبی » .
 ✎ تفسیر سراج المنیر « شمس الدین شافعی » .
 ✎ کتاب سیرة حلبی .
 ✎ و غیر اینها .^(۱)

۱- « الغدير » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۳۹ تا ۲۴۶ .

۳ مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ

از سوی خداوند ذی‌المعارج است (خداوندی که فرشتگانش بر آسمان‌ها صعود می‌کنند).
 «مَعَارِج» ، جمع «مَعْرَج» به معنی "پله یا جایی است که از آن‌جا صعود می‌کنند" و از آن‌جا که خداوند مقامات مختلفی برای فرشتگان قرار داده که با سلسله مراتب به سوی قرب خدا پیش می‌روند ، خداوند به « ذی المعارج » توصیف شده است.
 آری این فرشتگانند که مأموریت عذاب کافران و مجرمان را دارند و همان‌ها بودند که بر ابراهیم خلیل علیه السلام نازل شدند و به او خبر دادند که ما مأمور نابودی قوم لوط هستیم و صبحگاهان شهرهای آن قوم آلوده و ننگین را زیر و رو کردند، ^(۱) همان‌ها مأموریت عذاب را درباره مجرمان دیگر نیز انجام می‌دهند .

۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۱۱، صفحه ۹۸ و ۱۰۶.

﴿ ٤ ﴾ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ
فرشتگان و روح (فرشته مخصوص) به سوی او عروج می کنند، در آن روزی
که مقدارش پنجاه هزار سال است.

قیامت، روزی است به اندازه پنجاه هزار سال

منظور از «عروج فرشتگان»، عروج جسمانی نیست، بلکه «عروج روحانی» است،
یعنی آن‌ها به مقام قرب خدا می شتابند و در آن روز که روز قیامت است، آماده گرفتن فرمان
و اجرای آن می باشند. منظور از «رُوح» همان «روح الامین» بزرگ فرشتگان است. البته
«روح» معانی مختلفی دارد که در هر مورد به تناسب قرائن موجود ممکن است مفهوم
خاصی ببخشد: روح انسان، روح به معنی قرآن، روح به معنی روح القدس و به معنی
فرشته وحی همه از معانی روح است که در آیات دیگر قرآن به آن‌ها اشاره شده است. (۱)

۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۵۰ تا ۲۵۳.

اما تعبیر به «پنجاه هزار سال» از این نظر است که روز قیامت بر حسب سال‌های دنیا تا این حد ادامه پیدا می‌کند و با آنچه در آیه ۵ سورة سجده آمده است که مقدار آن را یک هزار سال تعیین می‌نماید، منافاتی ندارد، زیرا همان‌گونه که در روایات وارد شده است، در قیامت پنجاه موقف است و هر موقف به اندازه یک هزار سال طول می‌کشد. (۱)

البته این مدت طولانی درباره مجرمان و ظالمان و کافران است، لذا در حدیثی از «ابوسعید خدری» آمده است که بعد از نزول این آیه کسی عرض کرد: ای رسول خدا! چقدر آن روز طولانی است؟ فرمود: «قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، آن روز برای مؤمن سبک و آسان می‌شود آسان‌تر از یک نماز واجب که در دنیا می‌خواند». (۲)

۱- درامالی شیخ مفید از علی (ع) نقل شده («نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۳).

۲- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۳.

۵ فَاَصْبِرْ صَبْرًا جَمِیلاً

بنابر این صبر جمیل پیشه کن .

«صَبْرُ جَمِیل» به معنی «شکیبایی زیبا و قابل توجه» است و آن صبر و استقامتی است که تداوم داشته باشد، یأس و نومییدی به آن راه نیابد و توأم بایی تابیی و جزع و شکوه و آه و ناله نگردد و در غیر این صورت جمیل نیست .

صبر جمیل چیست؟

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان‌های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است ، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می‌دهد و لرزان نمی‌گردد . یک نسیم ملایم می‌تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد ، اما اقیانوس‌های بزرگ همچون اقیانوس آرام ، بزرگترین طوفان‌ها را هم در خود می‌پذیرند و آرامش آن‌ها برهم نمی‌خورد . گاه انسان ظاهراً شکیبایی می‌کند ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که

نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است ، زشت و بدنما می سازد . اما افراد باایمان و قوی الاراده و پرطرفیت کسانی هستند که در این گونه حوادث هرگز پیمانه صبرشان لبریز نمی گردد و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی تابی باشد ، بر زبان جاری نمی سازند ، صبر آن ها « صبر زیبا » و « صبر جمیل » است . اکنون این سؤال پیش می آید که در آیات دیگر قرآن می خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد ، آیا این با صبر جمیل منافات ندارد ؟ پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که : قلب مردان خدا کانون عواطف است ، جای تعجب نیست که در فراق فرزند ، اشک هایشان همچون سیلاب جاری شود ، این یک امر عاطفی است ، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند .

از احادیث اسلامی استفاده می شود که اتفاقاً همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می ریخت ، به او گرفتند که شما ما را از گریه کردن نهی

کردید اما خودتان اشک می‌ریزید؟

پیامبر در جواب فرمود: «چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود ولی چیزی که خدا را به خشم می‌آورد نمی‌گویم (تَذْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ)» و در جای دیگر می‌خوانیم که فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءً إِنَّ هَذَا رَحْمَةٌ: این گریه (بی‌تابی) نیست، این (گریه عاطفی) رحمت است» (۱).

اشاره به این‌که در سینه انسان قلب است نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسایل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست بلکه حُسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

﴿ ٦ ﴾ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً

زیرا آن‌ها آن روز را دور می‌بینند.

وَنَرِيهٗ قَرِيْبًا ﴿٧﴾

و ما آن را نزدیک می‌بینیم .

آن‌ها اصلاً باور نمی‌کنند که چنان روزی در کار باشد که حساب همهٔ خلایق را برسند و کوچکترین گفتار و کردار آن‌ها محاسبه شود ، آن هم در روزی که پنجاه هزار سال به طول می‌انجامد ، ولی آن‌ها در حقیقت خدا را نشناخته‌اند و در قدرت او شک و تردید دارند . جالب این‌که علم امروز می‌گوید : مقدار روز در هر گره‌ای از گُرّات آسمانی با دیگر گُرّات متفاوت است ، زیرا تابع مقدار زمانی است که آن گُره یک بار به دور محور خود می‌چرخد و لذا روز در گُرهٔ ماه به اندازهٔ دو هفته در گُرهٔ زمین است ، حتی می‌گویند : ممکن است با گذشت زمان گُرهٔ زمین از سرعت حرکت وضعی خود بکاهد و مقدار یک روز معادل یک ماه یا یک سال یا صدها سال شود . نمی‌گوییم که روز قیامت چنین است ، بلکه می‌گوییم روز معادل پنجاه هزار سال ، حتی با مقیاس‌های عالم دنیا چیز عجیبی نیست .

﴿۸﴾ یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ

همان روز که آسمان همچون فلز گداخته می شود .

﴿۹﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ

و کوه ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود .

«مُهْل» (بر وزن قفل) به معنی "فلز گداخته" است و «عِهْن» به معنی

"پشم زده شده ای است که رنگین باشد".

آری در آن روز آسمان ها از هم متلاشی و ذوب می شود و کوه ها درهم کوبیده و خرد و سپس با تندبادی در فضا پراکنده می گردد ، همچون پشمی که تندباد آن را با خود ببرد و چون کوه ها رنگ های مختلفی دارند ، تشبیه به پشم های رنگین شده اند و بعد از این ویرانی ، جهانی نوین ایجاد می گردد و انسان ها حیات نوین خود را از سر می گیرند .

﴿۱۰﴾ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً

و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد .

آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش رانمی‌گیرد

«حمیم» در اصل به معنی «آب داغ و سوزان» است، سپس به دوستان بسیار گرم و صمیمی نیز اطلاق شده است. هنگامی که رستاخیز در آن جهان نو برپا می‌شود، آن‌چنان وضع حساب و رسیدگی به اعمال وحشتناک است که همه در فکر خویشند، احدی به دیگری نمی‌پردازد.

﴿۱۱﴾ يُبْصَرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ

آنان را به آن‌ها نشان می‌دهند (ولی هرکس گرفتار کار خویشتن است) چنان است که گنه‌کار دوست می‌دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن‌روز فدا کند.

﴿۱۲﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ

و همسر و برادرش را.

﴿۱۳﴾ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤَيِّسُ

و قبیله‌اش که همیشه از او حمایت می‌کردند.

﴿۱۴﴾ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ

و تمام مردم روی زمین را تا مایه نجاتش شود .

«يُؤَدُّ» از ماده «وَدَّ» (بر وزن حُبَّ) به معنی "دوست داشتن توأم با تمَنّی" است و به گفته «راغب» در هر یک از این دو معنی (بلکه در هر دو معنی) نیز به کار می رود .
«يُفْتَدِي» از ماده «فِداء» به معنی حفظ کردن خود از مصائب و مشکلات به وسیله پرداخت چیزی است .

«فَصِيلَة» به معنی عشیره و فامیل و قبیله ای است که انسان از آن منفصل و جدا شده است .
«تُوِيه» از ماده «اِپواء» به معنی انضمام کردن چیزی به دیگری است سپس به معنی پناه دادن ، به کار رفته است .

﴿۱۵﴾ كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْمَسَتْ

اما هرگز چنین نیست شعله های سوزان آتش است .

«لَطَمَتْ» به معنی شعله خالص آتش است و یکی از نام های جهنم نیز می باشد و در آیات

فوق هر دو معنی ممکن است، ولی در جواب همه این تمناها و آرزوها می‌فرماید: هیچ فدیة و فدایی پذیرفته نمی‌شود و شعله‌های آتش است که پیوسته زبانه می‌کشد و هر چیز را در کنار و مسیر خود می‌یابد، می‌سوزاند.

﴿۱۶﴾ نَزَّاعَةً لِّلشَّوٰی

دست و پا و پوست سر را می‌کند و می‌برد.

«نَزَّاعَةً» به معنی چیزی است که پی‌درپی جدا می‌کند.

«شَوٰی» به معنی دست و پا و اطراف بدن است.

بعضی از مفسران «شَوٰی» را در این جا به معنی پوست تن و بعضی هم به معنی پوست سر و بعضی دیگر به معنی گوشت ساق پا، تفسیر کرده‌اند و همه این‌ها در آن مفهوم وسیعی که گفتیم، جمع است و عجیب این‌که با وجود این همه مصیبت، مرگ و میری در کار نیست.

﴿۱۷﴾ تَدْعُوا مِّنْ أَذْبَرٍ وَ تَوَلّٰی

و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند، صدا می‌زنند.

﴿ ۱۸ ﴾ وَجَمَعَ فَأَوْعَى

و آنها که اموال را جمع و ذخیره کردند .

به این ترتیب این آتش سوزان با زبان حال و جاذبه مخصوصی که نسبت به مجرمان دارد ، یا با زبان قال که خداوند به او داده ، پیوسته آنها را صدا می زند و به سوی خود فرامی خواند ، همان ها که دارای این دو صفتند ، « پشت به ایمان کرده و از طاعت خدا و رسول سربرافته » و از سوی دیگر « دائماً در فکر جمع مال از حرام و حلال و ذخیره کردن آن بوده اند ، بی آنکه به حقوق مستمندان توجه کنند و یا اصلاً فلسفه این نعمت الهی یعنی مال را بدانند » .

﴿ ۱۹ ﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً

انسان، حریص و کم طاقت آفریده شده است .

﴿ ۲۰ ﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً

هنگامی که بدی به او رسد ، بی تاب می کند .

﴿ ۲۱ ﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَذْوَِعًا

و هنگامی که خوبی به او رسد ، مانع دیگران می شود .

جمعی از مفسران و ارباب لغت «هَلُوع» را به معنی "حریص" تفسیر کرده اند و جمعی دیگر آن را به معنی "کم طاقت و بخیل" گرفته اند . البته این دو صفت لازم و ملزوم یکدیگرند و هر دو در معنی حریص ، جمع می باشند ، زیرا آدم های حریص غالباً بخیلند و در برابر حوادث ناگوار کم تحمل و البته عکس آن نیز صادق می باشد .

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان

در این جا سه سؤال به شرح زیر مطرح است که باید به آنها پاسخ داد :

❧ ۱- اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده ، چگونه در طبیعت او شر و بدی را قرار داده است ؟

❧ ۲- آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خود را مذمت کند ؟

❧ ۳- قرآن در آیه ۴ سورة « تین » صریحاً می گوید : «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ

تَقْوِیم: ما انسان را با بهترین صورت و ساختمان آفریدیم .

مسلماً منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است ، بلکه کُلّ خلقت انسان به صورت «أَحْسَن تَقْوِیم» است و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می‌ستایند ، این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است ؟ پاسخ همه این سؤالات با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این است که خداوند نیروها و غرایز و صفاتی را در انسان آفریده است که این‌ها بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می‌شوند ، بنابراین صفات و غرایز مزبور ذاتاً بد نیست ، بلکه وسیله کمال است ، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد و از آن سوء استفاده شود ، مایه نکبت و بدبختی و شرّ و فساد خواهد بود .

برای مثال همین حرص نیرویی است که به انسان اجازه نمی‌دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد و با رسیدن به نعمتی سیر شود ، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط است ، اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد و انسان حریص

در علم و یا به تعبیر دیگر تشنه و عاشق بی‌قرار علم باشد ، مسلماً مایه کمال اوست ، اما اگر آن در مسیر مادیات به کار افتد ، مایه شر و بدبختی و بُخل می‌گردد . به تعبیر دیگر : این صفت شاخه‌ای از حُب ذات است و می‌دانیم حُب ذات چیزی است که انسان را به سوی کمال می‌فرستد ، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود ، به سوی انحصارطلبی ، بخل ، حسد و مانند آن پیش می‌رود .

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است ، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که مسلماً مفید و سودمند است ، ولی هرگاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمب‌های ویرانگر بسازند ، نه نیروگاه‌های برق و وسایل صنعتی دیگر ، این مایه شر و فساد خواهد بود . و با توجه به بیان فوق ، می‌توان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است ، جمع کرد .

إِلَّا الْمُضِلِّينَ ﴿٢٢﴾

مگر ————— نوازگان .

﴿ ۲۳ ﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ

آنها که نمازها را مرتباً به جا می آورند .

ویژگی های نه گانه انسان های شایسته

این نخستین ویژگی و خصوصیت آنها است که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند و این ارتباط از طریق نماز تأمین می گردد ، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد ، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد ، او را همواره به یاد خدا می دارد و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور و فرورفتن در دریای شهوات و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود. بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند ، بلکه منظور این است که در اوقات معین ، نماز را انجام می دهند . اصولاً هر کار خیری آنگاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد ، لذا در حدیثی از پیامبر اکرم آمده است: « إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مُدَامًا وَإِنْ قَلَّ: محبوب ترین اعمال

نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هر چند کم باشد» (۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «این آیه اشاره به نافله است و آیه «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُخَافُونَ» ناظر به نماز فريضة است» (۲)

این تفاوت ممکن است از این جا باشد که تعبیر به "محافظت"، مناسب نمازهای واجب است که دقیقاً آنها را باید در وقت های معین انجام داد، اما تعبیر به "تداوم"، مناسب نمازهای مستحب است، چراکه انسان می تواند آنها را انجام دهد و گاه ترک کند.

﴿ ۲۴ ﴾ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ

و آنها که در اموالشان حق معلومی است.

۱- «المعجم المفهرس لألفاظ الحديث»، جلد ۲، صفحه ۱۶۰ (ماده دوام).

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۶.

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ

۲۵

برای تقاضا کنندگان و محرومان.

مراد از «حَقُّ مَغْلُوم» چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می‌شمرد که به نیازمندان دهد. شاهد این تفسیر حدیثی از امام صادق علیه السلام است که: وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است؟ فرمود: «آری این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می‌بخشد و او به مقدار هزار یا دوهزار یا سه هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صله رَحم می‌کند و مشقت را از قوم خود برمی‌دارد» ^(۱).

تفاوت میان «سائل» و «محروم» این است که «سائل» کسی است که حاجت خود را می‌گوید و تقاضا می‌کند و «محروم» کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای اوست. در این زمینه در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز آمده است: «محروم کسی است که زحمت در

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۱۷، حدیث ۲۵ و ۲۷.

کسب و کار می‌کشد ، ولی زندگی او پیچیده شده است » . (۱)

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده ، زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند .

﴿ ۲۶ ﴾ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّنَاتِ الدِّينِ

و آنها که به روز جزا ایمان دارند .

﴿ ۲۷ ﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ

و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند .

﴿ ۲۸ ﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ

چرا که هیچ‌گاه خود را از عذاب پروردگار در امان نمی‌بینند .

آنها از یک سو ایمان به روز جزا دارند و با توجه به تعبیر «يُصَدِّقُونَ» که فعل مضارع

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵ ، صفحه ۴۱۷ ، حدیث ۲۵ و ۲۷ .

است و دلالت بر استمرار دارد، آنها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزایی درکار است . ولی از آنجا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد ، اما خود را مشمول مجازات نشمرد ، می‌گوید : « آنها هرگز خود را در امان نمی‌بینند » یعنی دائماً احساس مسؤولیت می‌کنند و حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می‌دارند ، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود : « خَفِ اللَّهَ خَوْفًا أَنْكَ لَوْ أَنْتَيْتَهُ بِحَسَنَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً أَنْكَ لَوْ أَنْتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ : (فرزندم !) آنچنان از خدا خائف باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین را بیاوری ، احتمال بده از تو نپذیرد و آنچنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی ، احتمال ده تو را بپامزد » . (۱)

حتی خود پیامبر می‌فرمود : « لَنْ يُدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ قَالُوا وَ لَا أَنْتَ يَا

رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ وَ لَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ: هیچ کس باعملش وارد بهشت نمی شود، عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟ فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر آن که رحمت خدا شامل من شود.»

﴿۲۹﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ

و آنها که دامن خویش را از بی عفتی حفظ می کنند.

﴿۳۰﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

و آمیزش جنسی جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند) ندارند و در

بهره گیری از این ها مورد سرزنش نخواهند بود.

«فُرُوج» جمع «فَرْج»، کنایه از دستگاه تناسلی است.

بدون شک غریزه جنسی از غرایز سرکش انسان و سرچشمه بسیاری از گناهان است تا

آن جا که بعضی معتقدند در تمام پرونده های مهم جنایی اثری از این غریزه دیده می شود،

لذا کنترل و حفظ حدود آن از نشانه های مهم تقوی است و به همین دلیل بعد از ذکر نماز و

کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی کنترل این غریزه ذکر شده است.

استثنایی که ذیل آن آمده نشان می‌دهد که منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و کسی مانند راهبان و کشیشان بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالباً غیرممکن و به فرض امکان غیرمنطقی و لذا راهبان‌ها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند و اگر به طور رسمی ازدواج نمی‌کنند، بسیاری از آن‌ها چون به خلوت می‌روند، کار دیگری می‌کنند.

رسوایی‌هایی که از این رهگذر به بار آمده، کم نیست. مورخان مسیحی همچون «ویل دورانت» و غیر او پرده از روی آن برداشته‌اند.

﴿۳۱﴾ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

و هرکس ماوراء این را طلب کند، متجاوز است.

به این ترتیب اسلام طرح جامعه‌ای را می‌ریزد که هم به غرایز فطری در آن پاسخ داده می‌شود و هم آلوده فحشاء و فساد جنسی و مفاسد ناشی از آن نیست. البته کنیزان از نظر اسلام دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباط‌های قانونی او هستند،

هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است .

﴿ ۳۲ ﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ

و آنها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند .

«أمانة» معنی وسیعی دارد که نه تنها امانت‌های مادی مردم را از هر نوع دربرمی‌گیرد ، بلکه امانت‌های الهی و پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می‌شود .
هریک از نعمت‌های الهی امانتی از امانات او است ، پست‌های اجتماعی و خصوصاً
«پست حکومت» از مهم‌ترین امانات است و لذا در حدیثی از امام باقر و امام صادق
در تفسیر آیه ۵۸ سورة نساء (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) صریحاً
آمده است که : « ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید » . (۱)
در آیه ۷۲ سورة احزاب نیز مسألة تکلیف و مسؤولیت به عنوان یک امانت بزرگ الهی

۱- «تفسیر برهان» ، جلد ۱ ، صفحه ۳۸۰ .

معرفی شده است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و از همه مهم تر دین و آیین خدا و کتاب قرآن ، امانت بزرگ اوست که باید در حفظ آن کوشید . «عَهْد» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می شود و هم عهدها و پیمان های الهی را. زیرا «عهد» هر گونه التزام و تعهدی است که انسان نسبت به دیگری می دهد و بدون شک کسی که ایمان به خدا و پیامبر او می آورد ، با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است .

﴿۳۳﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ

و آنها که قیام به ادای شهادت حق می نمایند .

قرآن در این آیه کریمه و آیات متعددی مسلمانان را دعوت به ادای شهادت حق کرده و کتمان را گناه شمرده است .^(۱) در فقه اسلامی نیز شهادت اهمیت خاصی دارد و پایه

۱- ۲۸۳ و ۱۴۰ / بقره ، ۱۰۶ / مائده و ۲ / طلاق .

اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه‌ای دارد .
 آن‌ها که می‌گویند : چرا ما با شهادت و گواهی دادن بر ضدّ این و آن مثلاً نان زن و بچه
 آن‌ها را قطع کنیم یا عداوت این‌ها را بخریم و در دسر برای خود بیافرینیم ، افرادی
 بی‌اعتنا به حقوق انسانی و فاقد روح اجتماعی و غیرمتعهد نسبت به اجرای عدالتند .

﴿ ۳۲ ﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و آن‌ها که بر نماز مواظبت دارند .

« نماز » در این جا اشاره به « نماز واجب » و در آیه گذشته اشاره به « نماز نافله » دارد .
 البته در نخستین وصف اشاره به « تداوم » نماز بوده ، اما در این جا سخن از « حفظ آداب
 و شرایط و ارکان و خصوصیات آن » است ، آدابی که هم ظاهر نماز را از آن چه مایه فساد
 است ، حفظ می‌کند و هم روح نماز را که حضور قلب است ، تقویت می‌نماید و هم موانع
 اخلاقی را که سدّ راه قبول آن است از بین می‌برد ، بنابراین هرگز تکرار محسوب نمی‌شود .
 این آغاز و پایان نشان می‌دهد که در میان تمام این اوصاف نه‌گانه انسان‌های

برجسته و شایسته توجه به نماز برترین و مهم‌ترین آن‌هاست ، چرا چنین نباشد ، در حالی که نماز «مکتب عالی تربیت» و «مهم‌ترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه و ستون اصلی خیمه دین» است .

﴿۳۵﴾ **أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ**

این افراد در باغ‌های بهشتی گرامیند .

و در پایان این سخن مسیر نهایی صاحبان این اوصاف را بیان می‌کند ، همان‌گونه که در آیات گذشته مسیر نهایی مجرمان را شرح داد.

چرا گرامی نباشند ؟ در حالی که میهمان‌های خدا هستند و خداوند قادر و رحمان تمام وسایل پذیرایی را برای آن‌ها فراهم ساخته و در حقیقت دو تعبیر («جَنَّات» و «مُكْرَمُونَ») اشاره به نعمت‌های مادی و معنوی است که شامل حال این گروه است .

﴿۳۶﴾ **فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ**

این کافران را چه می‌شود که با سرعت نزد تو می‌آیند .

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِّينَ ﴿٣٧﴾

از راست و چپ ، گروه گروه (طمع بهشت دارند) .

أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾

آیا هریک از آنها طمع دارد که در بهشت پُر نعمت الهی وارد شود؟

به کدام روسفیدی طمع بهشت داری ؟

«مُطْمَعِينَ» جمع «مُطْمِع» به معنی کسی است که گردن می‌کشد و با سرعت راه می‌رود و در جستجوی چیزی است و گاه تنها به معنی گردن کشیدن برای خبر گرفتن می‌آید .
 «عِزِّينَ» جمع «عِزَّة» به معنی "جماعت‌های پراکنده" است .
 این آیات در مورد گروه‌هایی از مشرکان نازل شده که وقتی پیامبر در مکه آیات معاد را برای مسلمانان می‌خواند ، آنها از هر گوشه و کنار می‌آمدند و می‌گفتند : اگر معادی در کار باشد ، وضع ما از این افرادی که به تو ایمان آورده‌اند ، در آن عالم بهتر می‌باشد .
 مشرکان خودخواه و خودپرست از این ادعاهای بی‌اساس بسیار داشتند و مرقه بودن

زندگی مادی خود را که غالباً از طرق نامشروع و غارتگری و مانند آن حاصل شده بود ، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خداوند و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند ، سپس با یک مقایسه بی معنی مقامات والایی در قیامت برای خود قائل بودند .

﴿ ۳۹ ﴾ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ

هرگز چنین نیست ، ما آنها را از آن چه خودشان می دانند ، آفریده ایم .

در حقیقت خداوند می خواهد با این جمله ؛

اولاً غرور آنها را در هم بشکند ، زیرا می گوید : خودتان بهتر می دانید که ما شما را از چه چیز آفریده ایم ؟ از نطفه ای بی ارزش ، از آبی گندیده و پست ، پس این همه غرور و نخوت برای چیست ؟

ثانیاً پاسخی به استهزا کنندگان معاد می گوید که اگر شما در امر معاد شک دارید ، بروید و حال نطفه را بررسی کنید و ببینید چگونه از یک قطره آب بی ارزش موجودی بدیع می سازیم که در تطورات جنینی هر روز خلقت تازه ای به خود می گیرد . آیا خالق

انسان از نطفه قادر نیست که بعد از خاک شدن ، لباس حیات در تن انسان پیوشاند ؟
 ثالثاً این ها چگونه طمع بهشت دارند با این که در صحیفه اعمال خود این همه
 گناه دارند ، زیرا موجودی که از نطفه ای بی ارزش آفریده شده از نظر مادی
 شرافتی ندارد ، اگر شرفی هست به خاطر ایمان و عمل صالح است که این ها فاقد
 آنند ، پس چگونه انتظار دارند در باغ های بهشتی گام بنهند ؟

﴿ ۴۰ ﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ

سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که ما قادریم .

﴿ ۴۱ ﴾ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ

بر این که جای آن ها را به کسانی بدهیم که از آن ها بهترند و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد .
 ما قادریم شما را به کیفر اعمالتان نابود کنیم و افرادی شایسته و آگاه و مؤمن جانشین
 شما سازیم تا یار و یاور پیامبر ما باشند و چیزی مانع ما از این کار نخواهد بود .
 بنابراین اگر اصرار به شما می کنیم ، ایمان بیاورید نه از روی نیاز و عجز است ، بلکه

مصلحت کلی تربیت و هدایت بشر چنین ایجاب می‌کند .

تعبیر به «رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» (پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها) ممکن است اشاره به این باشد که همان خداوندی که قادر است خورشید با عظمت را هر روزی در مشرق و مغرب جدیدی قرار دهد و آن‌چنان این حساب دقیق باشد که میلیون‌ها سال دوره سالانه خود را بی‌کم و کاست طی‌کند، قادر است باردیگر انسان‌را به زندگی بازگرداند و حیات نوینی بخشد و یا گروهی را ببرد و گروهی شایسته‌تر جانشین آن‌ها کند .

منظور از خداوند «مشارق» و «مغارب» چیست ؟

در آیات قرآن گاهی تعبیر «مشرق» و «مغرب» به صورت مفرد آمده است ، مانند آیه ۱۱۵ سوره بقره «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ: مشرق و مغرب از آن خداست» و گاه به صورت تشبیه آمده است ، مانند آیه ۱۷ سوره الرّحمن «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ: پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» و گاه به صورت جمع آمده است «الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»، مانند آیه مورد بحث . بعضی کوته نظران این تعبیرات را متضاد پنداشته‌اند ، در حالی که همگی هماهنگ و

هر یک اشاره به نکته‌ای است ، توضیح این که خورشید هر روز از نقطه تازه‌ای طلوع و در نقطه تازه‌ای غروب می‌کند ، بنابراین به تعداد روزهای سال ، مشرق و مغرب داریم و از سوی دیگر در میان این همه مشرق و مغرب ، دو مشرق و دو مغرب در میان آن‌ها ممتاز است که یکی در آغاز تابستان یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی و یکی در آغاز زمستان یعنی حداقل پایین آمدن خورشید در مدار جنوبی است (که از یکی تعبیر به مدار *رَأْسُ السَّرَطَانِ* و از دیگری تعبیر به مدار *رَأْسُ الْجَدَى* می‌کنند) و چون این دو کاملاً مشخص است ، روی آن مخصوصاً تکیه شده است ، علاوه بر این دو مشرق و دو مغرب دیگر که آن‌ها را مشرق و مغرب اعتدالی می‌نامند (در اول بهار و اول پاییز هنگامی که شب و روز در تمام دنیا برابر است) نیز مشخص می‌باشد که بعضی «*رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ* و *رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ*» را اشاره به آن گرفته‌اند که قابل توجه است .

اما آن‌جا که به صورت مفرد ذکر شده معنی جنس را دارد که توجه تنها روی اصل مشرق و مغرب است ، بی‌آن‌که نظر به افراد داشته باشد ، به این ترتیب

تعبیرات مختلف بالا هر یک نکته‌ای دارد و انسان را متوجه تغییرات مختلف طلوع و غروب آفتاب و تغییر منظم مدارات شمس می‌کند.

﴿۴۲﴾ فَذَرَهُمْ يَخْوَضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ

آنها را به حال خود واگذار تا در باطل خود فرو روند و بازی کنند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند.

بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست، آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی برای بیدار شدن دارند، بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه‌ور باشند و مانند کودکان سرگرم بازی، تا روز موعود آنها، روز رستاخیز فرارسد و همه چیز را با چشم خود ببینند.

﴿۴۳﴾ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُؤْفَضُونَ

همان روز که از قبرها به سرعت خارج می‌شوند، گویی به سوی بت‌هایشان می‌دوند.

گویی به سوی بت‌هایشان می‌دوند

«أَجْدَاث» جمع «جَدَث» به معنای قبر است.

«سبّاع» جمع «سريع» (مثل ظراف و ظریف) به معنی شخص یا چیزی است که به سرعت حرکت می‌کند.

«نُصْب» جمع «نَصِيب» آن‌هم به گفته بعضی جمع «نَضْب» (بر وزن سقف) در اصل به معنی چیزی است که در جایی نصب می‌شود و به بت‌هایی که به صورت قطعه سنگی آن‌ها را در جاهایی نصب می‌کردند و پرستش می‌نمودند و روی آن قربانی کرده و خون قربانی را بر آن می‌ریختند، گفته می‌شد و تفاوتش با «صَنَم» این بود که ؛ «صَنَم» بتی بود که دارای شکل و صورت خاصی بود، اما «نَضْب» قطعه سنگ‌های بی‌شکلی بود که آن‌ها را به علتی پرستش می‌کردند، همان‌گونه که در آیه ۳ سورة مائده آمده ؛ از جمله گوشت‌های حرام، گوشت حیوانی است که روی این بت‌ها ذبح می‌شد (وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ). «يُوفِضُونَ» از ماده «افاضة» به معنی حرکت سریع شبیه حرکت سریع آب از سرچشمه است. چه تعبیر عجیبی، وضع حال آن‌ها را در قیامت و هنگامی که به سوی دادگاه عدل الهی با سرعت حرکت می‌کنند، تشبیه به هجوم آن‌ها در یک روز جشن یا عزا به سوی بت‌هایشان

می‌کند ، اما آن کجا و این کجا ؟ و در حقیقت سُخریه‌ای است نسبت به عقاید پوچی که در عالم دنیا داشتند .

﴿ ۴۴ ﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

در حالی که چشم‌های آن‌ها از شدت وحشت به زیر افتاده و پرده‌ای از ذلت و خواری آن‌ها را پوشانده است (و به آن‌ها گفته می‌شود :) این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد .

آری این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می‌گرفتند و گاه می‌گفتند : به فرض که چنین روزی در کار باشد ، وضع ما در آن روز از مؤمنان هم بهتر است ، ولی آن روز از شدت ترس و وحشت و شرمساری جرأت ندارند سر برآورند ، گرد و غبار مذلت بر سر و روی آن‌ها نشسته و در هاله‌ای از غم و اندوه فرو رفته‌اند ، مسلماً آن روز نادم و پشیمان می‌شوند، اما چه سود؟

پایان سوره معارج

سورة نوح

فضیلت تلاوت سورة «نوح»

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم : « کسی که سورة "نوح" را بخواند ، از مؤمنانی خواهد بود که شعاع دعوت نوح پیامبر علیه السلام او را فرامی گیرد » . (۱)

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه فرموده اند : « کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد و کتاب او را می خواند ، تلاوت سورة "نوح" را راها ننماید ، هرکس آن را برای خدا و توأم با شکیبایی در نماز فریضه یا نافله تلاوت کند ، خداوند او را در منازل نیکان جای می دهد و سه باغ از باغ های بهشت همراه باغ خودش برای احترام او مرحمت می کند » . (۲)

هدف از تلاوت این سوره ، پیروی کردن از راه و رسم این پیامبر و صبر و شکیبایی یاران او در راه دعوت به حق است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿۱﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم: قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید.

این عذاب دردناک ممکن است عذاب دنیا باشد یا عذاب آخرت و مناسبتر این است که هر دو باشد، هرچند به قرینه آیات آخر این سوره بیشتر منظور عذاب دنیا است. تکیه روی «انذار» (و بیم دادن) با این که پیامبران هم «بیم‌دهنده» بودند و هم «بشارت‌دهنده»، به خاطر آن است که انذار غالباً تأثیر قوی‌تر دارد، همان‌گونه که برای ضمانت اجرایی قوانین در تمام دنیا روی انذار و مجازات تکیه می‌شود.

﴿۲﴾ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

گفت: ای قوم! من برای شما بیم‌دهنده آشکاری هستم.

نخستین پیام نوح

نوح عليه السلام این "پیامبر اولوالعزم" که صاحب نخستین شریعت و آیین الهی بود و دعوت جهانی داشت، بعد از دریافت این فرمان به سراغ قومش آمد و آن‌ها را بیم داد.

﴿۲﴾ اَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَاطِيعُونَ

که خدا را پرستش کنید و از مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید.
نوح عليه السلام محتوای دعوت خود را در سه جمله خلاصه کرد: پرستش خدای یکتا، رعایت تقوا و اطاعت از قوانین و دستوراتی که او از سوی خدا آورده که مجموعه عقاید و اخلاق و احکام بود.

﴿۴﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِكُمُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

اگر چنین کنید، خدا گناهانتان را می‌آمرزد و تا زمان معینی شما را عمر می‌دهد، اما هنگامی که اجل الهی فرارسد، تأخیری نخواهد داشت، اگر می‌دانستید.

سپس به تشویق آن‌ها پرداخته ، نتایج مهم اجابت این دعوت را در دو جمله کوتاه بیان می‌کند که عبارت است از ؛ «آمزش گناهان» و «عمر طولانی» . در حقیقت قاعده معروف «الْإِسْلَامُ يَجُوبُ مَا قَبْلَهُ : اسلام پیش از خود را می‌پوشاند و از بین می‌برد» قانونی است که در همه ادیان الهی و توحیدی بوده است و منحصر به اسلام نیست . از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که «أَجَل» و سررسید عمر انسان ، دو گونه است ؛ «أَجَل مُسَمًّى» و «أَجَل نَهَائِي» و یا به تعبیری «أَجَل مُعَلَّق» (مشروط) و «أَجَل حَتْمِي» (مطلق) .

قسم اول سررسیدی است که قابل تغییر و دگرگونی است و بر اثر اعمال نادرست انسان ممکن است بسیار جلو بیفتد که عذاب‌های الهی یکی از آن‌ها است و به عکس بر اثر تقوا و نیکوکاری و تدبیر ممکن است بسیار عقب بیفتد .

اما اجل و سررسید نهایی به هیچ وجه قابل دگرگونی نیست ، این موضوع را با یک مثال می‌توان مشخص کرد و آن این‌که یک انسان استعداد عمر جاویدان ندارد ، اگر تمام دستگاه‌های بدن خوب کار کند ، سرانجام زمانی فرامی‌رسد که بر اثر فرسودگی زیاد قلب او

خود به خود از کار می افتد ، ولی رعایت اصول بهداشت و جلوگیری به موقع از بیماری ها می تواند عمر انسان را طولانی کند ، در حالی که عدم رعایت این امور ممکن است آن را بسیار کوتاه سازد و به زودی به آن پایان دهد .

توضیح این که : بسیاری از موجودات از نظر ساختمان ذاتی و طبیعی ، استعداد و قابلیت بقاء برای مدتی طولانی را دارند ، ولی در اثناء این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آن ها را از رسیدن به حداکثر عمر طبیعی بازدارد . مثلاً یک چراغ نفت سوز باتوجه به مخزن نفت آن ممکن است مثلاً بیست ساعت استعداد روشنایی داشته باشد ، اما وزش یک باد شدید و ریزش باران و عدم مراقبت از آن سبب می شود که عمر آن کوتاه گردد . در این جا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد ، سپس خاموش شود ، به «اجل حتمی» خود رسیده است و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد ، مدت عمر آن را «اجل غیر حتمی» می گوئیم . در مورد یک انسان نیز چنین است ، اگر تمام شرایط برای بقای او جمع گردد و موانع

برطرف شود ، ساختمان و استعداد او ایجاب می‌کند که مدتی طولانی — هرچند این مدت بالاخره پایان و حدی دارد — عمر کند ، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف و یا دست زدن به خودکشی یا ارتکاب گناهان خیلی زودتر از آن مدت بمیرد ، مرگ را در صورت اول اجل حتمی و در صورت دوم اجل غیر حتمی می‌نامند . و به تعبیر دیگر اجل حتمی در صورتی است که ما به مجموع علل تامه بنگریم و اجل غیر حتمی در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم . با توجه به این دو نوع «اجل» بسیاری از مطالب روشن می‌شود ، از جمله این‌که در روایات می‌خوانیم صله رَحمِ عمر را زیاد و یا قطع رَحمِ عمر را کم می‌کند (منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیر حتمی است) . و یا در آیه‌ای می‌خوانیم : «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ : هنگامی که اجل آن‌ها فرا رسد، نه ساعتی به عقب می‌افتد و نه به جلو» ^(۱) ، که منظور از اجل ، مرگ حتمی است .

بنابراین آیه مزبور تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهایی خود رسیده است و اما مرگ‌های پیش‌رس را به هیچ وجه شامل نمی‌شود. و در هر صورت باید توجه داشت که هر دو اجل از ناحیه خدا تعیین می‌شود، یکی به طور مطلق و دیگری به عنوان مشروط یا معلق، درست مثل این که می‌گوییم: این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ قید و شرط خاموش می‌شود و نیز می‌گوییم: اگر طوفانی بوزد، بعد از دو ساعت خاموش خواهد شد. در مورد انسان و اقوام و ملت‌ها نیز چنین است. می‌گوییم: خداوند اراده کرده که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر به‌طور قطع از میان برود و نیز می‌گوییم: اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل‌انگاری و تنبلی را پیشه کنند، در یک‌سوم آن مدت، از بین خواهند رفت. هر دو اجل از ناحیه خداست؛ یکی مطلق و دیگری مشروط.

از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: «هُمَا أَجَلَانِ أَجَلٌ مَحْتَوَمٌ وَ أَجَلٌ مَوْقُوفٌ: این اشاره به دو نوع اجل است؛ اجل حتی و اجل مشروط» و در احادیث

دیگری که در این زمینه آمده ، تصریح شده که اجل غیر حتمی (مشروط) قابل تقدیم و تأخیر است و اجل حتمی قابل تغییر نیست .^(۱)

تأثیر عوامل معنوی در زیادی و کوتاهی عمر

نکته دیگری که به خوبی از این آیه استفاده می شود ، تأثیر گناهان در کوتاهی عمر است ، زیرا می گوید : «اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید ، خدا به شما عمر طولانی می دهد و مرگ شمارا به تأخیر می اندازد» ، با توجه به این که گناهان همواره بر جسم و یاروح انسان ضربه های هولناک وارد می کند ، درک این معنی آسان است .

در روایات اسلامی نیز روی این معنی تأکید فراوان شده است ، از جمله در یک حدیث پرمعنی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : «مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ : آن ها که بر اثر گناهان می میرند ،

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۵۲ ، صفحه ۲۴۹ .

بیش از آنهایی هستند که به مرگ الهی از دنیا می‌روند و کسانی که بر اثر نیکوکاری عمر طولانی پیدا می‌کنند ،
بیش از کسانی هستند که بر اثر عوامل طبیعی عمرشان زیاد می‌شود . (۱)

﴿ ۵ ﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا

(نوح) گفت : پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم .
سخنان نوح علیه السلام در این زمینه سخنانی است که می‌تواند برای همه مبلغان دینی
راهگشا باشد ، می‌فرماید : «لحظه‌ای در ارشاد و تبلیغ آن‌ها کوتاهی نکردم» .

﴿ ۶ ﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا

اما دعوت من چیزی جز «فرار از حق» بر آن‌ها نیفزود.

افراد لجوج و دشمن حق ، هنگامی که دعوت مردان خدا را می‌شنوند ، در
مقابل آن مقاومت به خرج می‌دهند و همین مقاومت ، در واقع آن‌ها را از خدا

دورتر کرده و کفر و نفاق را راسخ تر می سازد .

و این که در آیات قرآن می خوانیم این کتاب آسمانی مایه هدایت پرهیزگاران است (هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ «۱۶ بقره») به خاطر همین است که باید مرحله ای از تقوا هرچند ضعیف ، در وجود انسان باشد ، تا آماده پذیرش حق گردد . این مرحله همان «روح حقیقت جویی» و آمادگی برای پذیرش گفتار حق است.

وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾

و من هر زمان آن ها را دعوت کردم که ایمان بیاورند و تو آن ها را پیامرزی ، انگشتان خویش را در گوش ها قرار داده و لباس هایشان را بر خود (پیچیدند) و در مخالفت اصرار ورزیدند و شدیداً استکبار کردند .

از هر فرصتی برای هدایت آن ها استفاده کردم، اما...

گذاشتن انگشت در گوش ها برای این بوده که صدای حق را نشنوند و پیچیدن لباس بر

خویشتن یا به این معنی است که لباس بر سر می انداختند تا پشتوانه‌ای برای انگشتان فروکرده در گوش باشد و کمترین امواج صوتی به پرده صماخ آنها نرسد و از آن جا پیامی به مغز منتقل نگردد و یا می خواستند صورت خود را بپوشانند، مبدا چشمانشان برقیافه ملکوتی نوح این پیامبر بزرگ بیفتد، در واقع اصرار داشتند هم گوش از شنیدن بازماند و هم چشم از دیدن. این راستی حیرت انگیز است که انسان به این مرحله از عداوت و دشمنی با حق برسد که حتی اجازه دیدن و شنیدن و اندیشیدن را به خود ندهد. این آیه نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آنها استکبار و غرور بود، زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود هر چند نماینده خدا باشد و قلبش کانون علم و دانش و تقوا سر تسلیم فرود آورند، این کبر و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمر شوم آنرا در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم.

﴿۸﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا

سپس من آنها را آشکارا (به توحید و بندگی تو) دعوت کردم.

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾

آن‌گاه آشکار و پنهان آن‌ها را به سوی تو خواندم .

نوح علیه السلام برای نفوذ در دل‌های این گروه لجوج و خودخواه ، دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد : گاه تنها دعوت مخفیانه می‌نمود که با عکس‌العمل‌های چهارگانه مواجه شد (انگشت‌ها را در گوش گذاشته ، لباس‌ها را به خود پیچیدند ، در کفر اصرار ورزیدند و استکبار نمودند) و گاه تنها دعوت علنی و آشکار داشت و گاه نیز از روش آمیختن دعوت آشکار و نهان استفاده می‌کرد ، ولی هیچ یک از آن‌ها مؤثر نیفتاد .^(۱)

راه و رسم تبلیغ

نوح علیه السلام گاه به سراغ مردم در خانه‌هایشان می‌رفت ، یا در کوچه و بازار آن‌ها را به طور خصوصی صدا می‌زد و با حوصله و لحن محبت‌آمیزی تبلیغ می‌کرد و گاه در مجالس

۱- تفسیر «فخر رازی» ، جلد ۳۰ ، صفحه ۱۳۶ .

عمومی که به منظوره‌های دیگری از قبیل جشن و عزا تشکیل شده بود ، می‌آمد و با صدای بلند و آشکار فرمان خدا را بر آن‌ها می‌خواند ، اما همیشه با عکس‌العمل‌های نامطلوب و توهین و استهزاء و گاه ضرب و جرح روبرو می‌شد، ولی با این حال هرگز منصرف نشد . این صبر و حوصله عجیب و آن دلسوزی عجیب‌تر و پشتکار و استقامت بی‌نظیر ، سرمایه او در راه دعوت به آیین حق بود. و شگفت‌انگیزتر این‌که در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم ، روشن می‌شود که برای هدایت هر یک نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد. آیا اگر مبلغان اسلامی از یک چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند ، اسلام با این محتوای غنی و جالب عالمگیر نخواهد شد ؟

فرار از حقیقت چرا ؟

گاه انسان تعجب می‌کند که مگر ممکن است در زیر این آسمان کسانی پیدا شوند که حتی حاضر به شنیدن حرف حق نباشند و از آن فرار کنند ؟ سخن از پذیرش نیست ، سخن

تنها از شنیدن است ، ولی تاریخ می گوید که این گونه افراد بسیار بوده اند .
 نه تنها قوم نوح هنگامی که آن ها را دعوت به توحید می کرد ، انگشت درگوش نهاده و جامه
 بر سر و صورت می پیچیدند که حق را نشنوند و نبینند ، بلکه در عصر پیامبر اسلام
 طبق صریح قرآن گروهی بودند که وقتی صدای دل انگیز پیامبر به آیات قرآن بلند
 می شد ، با جار و جنجال و سوت و صفیر چنان غوغایی به راه می انداختند که هیچ کس
 صدای او را نشنود ، همچنان که در آیه ۲۶ سورة فصلت آمده که : « کافران گفتند : گوش به این قرآن
 فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید » .

در تاریخ خونین کربلا نیز آمده است ؛ هنگامی که امام حسین علیه السلام سالار
 شهیدان می خواست دشمنان منحرف را ارشاد و بیدار کند ، چنان جنجالی به راه
 انداختند که صدای امام در میان آن ها گم شد .^(۱)

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۴۵ ، صفحه ۸۱ .

امروز نیز این برنامه ادامه دارد ، اما در اشکال و چهره‌های دیگر؛ طرفداران باطل با انواع سرگرمی‌های ناسالم ، موسیقی‌های مخرب ، موادّ مخدر و مانند آن چنان جوّی فراهم کرده‌اند که مردم خصوصاً جوانان صدای دلنواز مردان خدا را نشنوند .

﴿۱۰﴾ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً

به آنها گفتم : از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است .

نوح علیه السلام در ادامهٔ بیانات مؤثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش این بار روی بشارت و تشویق تکیه می‌کند و به آنها وعده مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند ، خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها می‌گشاید .

﴿۱۱﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً

تا باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرستد .

﴿۱۲﴾ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً

و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند و باغ‌های سرسبز و نه‌های

جاری در اختیار تان قرار دهد .

پاداش دنیوی ایمان

می‌گوید: «آسمان را بر شما می‌فرستد» یعنی آن‌قدر باران می‌بارد که گویی آسمان دارد نازل می‌شود ، اما چون باران رحمت است نه ویرانی می‌آورد و نه آسیبی می‌رساند ، بلکه در همه جا مایهٔ خرمی و سرسبزی و طراوت است . خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرامی‌گیرد . به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی را به آن‌ها وعده داده ؛ نعمت بزرگ معنوی ، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است ، اما نعمت‌های مادی ، ریزش باران‌های مفید و به موقع و پربرکت ، فزونی اموال ، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی) ، باغ‌های پربرکت و نه‌های آب جاری . آری ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است . در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سرباز زدند ،

خشکسالی و قحطی آنها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزندان شان هلاک شدند ، زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می آوردند ، نوح به آنها گفت : اگر ایمان بیاورید ، همه این مصائب و بلاها از شما دفع خواهد شد ، ولی آنها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرارسید و همه را درو کرد .

رابطه « تقوا » و « عمران و آبادی »

از آیات مختلف قرآن از جمله آیات فوق ، این نکته به خوبی استفاده می شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه ها و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است . در آیه ۹۶ اعراف می خوانیم : « وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ : اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ، درهای برکات آسمان و زمین رابه روی آنها می گشایم » و در آیه ۴۱ سوره روم می خوانیم : « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ : فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد » . و در آیه ۳۰ سوره شوری آمده است : « وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ : هر

مصیبتی به شما می‌رسد، به خاطر اعمال شماست.»

این «رابطه» تنها یک رابطه معنوی نیست، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می‌بینیم، رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد. کفر و بی‌ایمانی، منشأ عدم احساس مسؤولیت، قانون شکنی و فراموش کردن ارزش‌های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه‌ها، متزلزل شدن پایه‌های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است. بدیهی است که جامعه‌ای که این امور بر آن حاکم گردد، به سرعت عقب‌نشینی کرده و راه سقوط و نابودی را در پیش می‌گیرد.

و اگر می‌بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند، آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و علماء در طول قرن‌هاست.

علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می شود ، از جمله : در حدیثی از علی علیه السلام آمده که فرمود : « أَكْثَرُ الْإِسْتِغْفَارِ تَجَلُّبُ الرِّزْقِ : زیاد استغفار کن تا روزی رابه سوی خود جلب کنی » . (۱)

در حقیقت مجازات بسیاری از گناهان ، محرومیت هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد ، خداوند این مجازات را از او برطرف می سازد .

گناه و ویرانی جامعه ها

این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز دیده می شود . جالب این که در روایات اسلامی می خوانیم که « ربیع بن صبیح » می گوید : نزد حسن

بصری بودم ، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد . حسن به او گفت : «استغفار کن» ، دیگری آمد از فقر شکایت کرد ، به او نیز گفت : «استغفار کن» ، سومی آمد و به او گفت : دعاکن که خداوند پسری به من بدهد ، به او نیز گفت : «استغفار کن» . ربیع می‌گوید : (من تعجب کردم و) به او گفتم : «هر کس نزد تو می‌آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی ، به او همین دستور را می‌دهی و به همه می‌گویی استغفار کنید و از خدا طلب آموزش نمایید» . وی در جواب من گفت : «آن چه را گفتم ، از پیش خود نگفتم ، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می‌کند، استفاده کردم» ، سپس آیات سورة نوح را که در بالا ذکر شد ، تلاوت کرد.^(۱) آن‌ها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند ، فوراً یک نوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می‌شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می‌کنند . ولی اگر بیشتر دقت کنیم ، در میان این امور پیوندهای نزدیکی می‌یابیم ، که توجه به

آن‌ها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می‌آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می‌دهد .

کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین‌های خرّم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفّهی داشته باشد .

کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس‌ها باشند و در عین حال نیرومند و پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند .

با صراحت باید گفت : هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این‌که اثر مفید و سازنده‌ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی‌شود مگر این‌که در ساختن یک جامعه‌ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد .

آن‌ها که مسایل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسایل مادی جدا می‌کنند ، نه مسایل معنوی را درست شناخته‌اند و نه مسایل مادی را .

اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری خالی از محتوا در میان مردم

باشد ، بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت ، اما آن‌گاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن‌چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد ، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ‌کس مخفی نخواهد ماند .

ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است . در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی‌ترین ارتش‌ها و قدرت‌های استعماری پیروز گردد و این نشان می‌دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاد است .

﴿۱۳﴾ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً

چرا شما برای خدا عظمت قائل نیستید؟

﴿ ۱۴ ﴾ وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْـُوراً

در حالی که شما را در مراحل مختلف آفریده است.

نخست «نطفه» بی‌ارزشی بودید ، چیزی نگذشت که شما را به صورت «علقه» و از آن پس به صورت «مضغه» درآورد ، سپس شکل و اندام انسانی به شما داد ، بعد لباس حیات در اندام شما پوشانید و به شما روح و حس و حرکت داد ، همین گونه مراحل مختلف جنینی را یکی پس از دیگری پشت سر نهادید ، تا به صورت انسانی کامل از مادر متولد شدید ، باز اطوار حیات و اشکال مختلف زندگی ادامه یافت ، شما همیشه تحت ربوبیت او قرار دارید و دائماً نو می‌شوید و آفرینش جدیدی می‌یابید ، چگونه در برابر آستان با عظمت خالق خود سر تعظیم فرود نمی‌آورید؟

نه تنها از نظر جسمانی اشکال مختلفی به خود می‌گیرید ، که چهره روح و جان شما نیز دائماً در تغییر است ، هریک از شما استعدادی دارید و در هر سری ذوقی و در هر دلی عشقی است و همه شما دائماً دگرگون می‌شوید ، احساسات کودکی جای خود را به

احساسات جوانی می‌دهد و آن هم جای خود را به احساسات کهولت و پیری می‌بخشد .
و به این ترتیب او در همه جا با شماسست و در هر گام رهبری و هدایت می‌کند و با این
همه لطف و عنایت او ، این همه کفران و بی حرمتی چرا ؟

﴿۱۵﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا

آیا نمی‌دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است ؟
«طِبَاق» مصدر باب مفاعله به معنی "مطابقه" است ، گاه به معنی قرار
گرفتن چیزی بالای چیزی می‌آید و گاه به معنی هماهنگی و مطابقت دو چیز
با یکدیگر است و در این جا هر دو معنی صدق می‌کند .

مطابق معنی اول ، آسمان‌های هفتگانه یکی بالای دیگری قرار دارد . یک تفسیر قابل
توجه این است که تمام آنچه را ما با چشم مسلح و غیرمسلح از ستارگان ثوابت و سیار
می‌بینیم ، همه جزء آسمان اول است و شش عالم دیگر یکی مافوق دیگری بعد از آن قرار
دارد که از دسترس علم و دانش انسان امروز بیرون است و ممکن است در آینده این شایستگی را

پیدا کند که آن عوالم عجیب و گسترده را یکی بعد از دیگری کشف کند و بنا بر احتمال دوم قرآن به هماهنگی و مطابقت آسمان‌های هفتگانه در نظم و عظمت و زیبایی اشاره می‌کند .
 ﴿١٦﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا
 و ماه را در میان آسمان‌ها مایه روشنایی و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است .

تعبیر به «سِرَاج» (چراغ) درباره «خورشید» و «نُور» در مورد «ماه» ، به خاطر آن است که نور خورشید از درون خودش می‌جوشد مانند چراغ ، اما نور ماه از درون خودش نیست و شبیه بازتابی است که از آینه منعکس می‌شود و لذا کلمه «نور» که مفهوم عام دارد در مورد آن به کار رفته است .

﴿١٧﴾ وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا

و خداوند شمارا همچون گیاهی از زمین رویانید.

باغبان هستی ، شما را چون گل پرورش داد

تعبیر به «انْبَات» و رویانیدن در مورد انسان ، به خاطر آن است که اولاً آفرینش نخستین

انسان از خاک است ثانیاً تمام مواد غذایی که انسان می خورد و به کمک آن رشد و نمو می کند ، از زمین است ، یا مستقیماً مانند سبزی ها و دانه های غذایی و میوه ها و یا به طور غیرمستقیم مانند گوشت حیوانات و ثالثاً شباهت زیادی در میان انسان و گیاه وجود دارد و بسیاری از قوانینی که بر تغذیه و تولیدمثل و رشد گیاهان حاکم است ، بر انسان نیز حاکم است . درباره حضرت مریم در آیه ۳۷ آل عمران آمده : «وَأَنْبَتْهَا نَبَاتًا حَسَنًا: خدا به طرز شایسته ای گیاه وجود مریم را آفرید و پرورش داد » ، این ها همه اشاره به همان نکته لطیف است .

﴿۱۸﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا

سپس شما را به همان زمین باز می گرداند و بار دیگر شما را خارج می سازد . در آغاز خاک بودید ، بار دیگر به خاک بر می گردید و همان کسی که قدرت داشت در آغاز شما را از خاک بیافریند ، توانایی دارد بار دیگر بعد از خاک شدن ، لباس حیات در اندامتان بیوشاند .

﴿۱۹﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا

و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد .

نه آنقدر خشن است که نتوانید بر آن استراحت و رفت و آمد کنید و نه آنقدر نرم است که در آن فرو روید و قدرت حرکت نداشته باشید. نه چنان داغ و سوزان است که از گرمایش به زحمت بیفتید و نه چنان سرد و بی حرارت است که زندگی روی آن برای شما مشکل گردد ، به علاوه بساطی گسترده و آماده و دارای همه نیازمندی های زندگی شما است . نه تنها زمین های هموار همچون فرش گسترده ای است ، بلکه کوه ها به خاطر دره و شکاف هایی که در لابلای آنها وجود دارد و قابل عبور است ، نیز بساط گسترده ای می باشد .

﴿۲۰﴾ لَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا

تا از راه های وسیع و دره های آن بگذرید (و به هر نقطه که می خواهید بروید) .
«فِجَاج» جمع «فَجَّ» به معنی دره ای است که در میان دو کوه قرار دارد و به جاده های وسیع نیز گفته می شود .

﴿۲۱﴾ قَالَ نُوحُ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا

نوح (بعد از یأس از هدایت آنها) عرض کرد : پروردگارا ! آنها نافرمانی من کردند و از

کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده . این آیه اشاره به این دارد که رهبران این قوم جمعیتی هستند که تنها امتیازشان اموال و فرزندان زیاد است ، آن هم اموال و فرزندانی که جز در مسیر فساد به کار گرفته نمی شود ، نه خدمتی به خلق می کنند و نه خضوعی در برابر خالق دارند و این امکانات فراوان ، مایه غرور و طغیان و سرکشی آنها شده است . اگر به تاریخ بشر نگاه کنیم ، می بینیم بسیاری از رهبران اقوام مختلف از همین قماش مردم بوده اند ، کسانی که تنها امتیازشان اندوختن اموال حرام و به وجود آوردن فرزندان ناصالح و سپس سرکشی و طغیان و سرانجام تحمیل افکار خود بر توده های مستضعف و به زنجیر کشیدن آنها بوده است .

﴿ ۲۲ ﴾ وَ مَكْرُواْ مَكْرًا كُبَّارًا

و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند .
احتمال دارد که این مکر عظیم ، همان مسأله بت پرستی بوده باشد ؛ زیرا طبق بعضی از

روایات بت پرستی قبل از نوح سابقه نداشت ، بلکه قوم نوح آن را به وجود آوردند و مسأله از این جا سرچشمه گرفت که در فاصله زمان آدم و نوح ، مردان صالحی بودند که مردم به آن ها اظهار علاقه می کردند ، شیطان (و انسان های شیطان صفت) از علاقه مردم سوء استفاده نموده و آن ها را تشویق به ساختن مجسمه آن بزرگان و گرامی داشت آن مجسمه ها کرد . اما چیزی نگذشت که نسل های بعد رابطه تاریخی این موضوع را فراموش کرده و تصور نمودند که این مجسمه ها موجوداتی محترمند که باید مورد پرستش قرار گیرند و به این ترتیب به پرستش بت ها سرگرم شدند و مستکبران ظالم با اغفال آن ها از این طریق آنان را به بند کشیدند و مکر بزرگ واقع شد .

﴿ ۲۳ ﴾ وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا

و گفتند : دست از خدایان و بت های خود برندارید ، مخصوصاً بت های « وُد » و « سُوَاع » و « یَغُوث » و « یَعُوق » و « نَسْر » را رها نکنید .
رؤسای قوم نوح گفتند : هرگز دعوت نوح را به خدای یگانه نپذیرید ،

خدایی که هرگز دیده نمی شود و بادست قابل لمس نیست.

مخصوصاً روی پنج بت تأکید کردند ، از قرائن چنین استفاده می شود که این پنج بت امتیازات ویژه ای داشتند و مورد توجه خاص آن قوم گمراه بودند ، به همین دلیل رهبران فرصت طلب آنان نیز روی عبادت آنها تکیه می کردند .

﴿ ۲۴ ﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالاً

و آنها گروه بسیاری را گمراه کردند ، خداوندا ! ظالمان را جز ضلالت میفزای .
منظور از افزودن ضلالت و گمراهی ظالمان و ستمگران ، همان سلب توفیق الهی از آنهاست که سبب بدبختی آنها می شود و یا مجازاتی است که آنها به خاطر ظلمشان دریافت می دارند که خدا نور ایمان را از آنها گرفته و تاریکی کفر را جانشین آن می سازد .

﴿ ۲۵ ﴾ مِمَّا حَظَبُوا لَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً

(آری سرانجام) همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد گشتند و جز خدا، یاورانی برای خود نیافتند.

تعبیر آیه نشان می‌دهد که آن‌ها بعد از غرق شدن ، بلافاصله وارد آتش شدند و این عجیب است که از آب فوراً وارد آتش شوند و این آتش همان آتش برزخی است ، چراکه طبق گواهی آیات قرآن گروهی بعد از مرگ در عالم برزخ مجازات می‌شوند و طبق بعضی از روایات «قبر» یا باغی از باغ‌های بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ . بعضی نیز احتمال دادند که منظور آتش دنیاست ، می‌گویند : به فرمان خدا در میان همان امواج طوفان آتشی ظاهر شد و آن‌ها را در کام خود فروکشید .^(۱)

﴿۲۶﴾ وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا

«نوح» گفت : پروردگارا! روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار .

این قوم فاسد و مفسد باید بروند

تعبیر به «عَلَى الْأَرْضِ» (بر صفحه زمین) نشان می‌دهد که هم دعوت نوح جهانی بوده و هم طوفان

۱- تفسیر «ابوالفتح رازی» ، جلد ۱۱ ، صفحه ۲۸۰ .

و عذابی که بعد از آن آمد .

«دَیَّار» از ماده «دار» به معنی کسی است که در خانه‌ای سُکنی می‌گزیند ، این واژه معمولاً در موارد نفی عام به کار می‌رود ، مثلاً گفته می‌شود : «مَا فِي الدَّارِ دَيَّارٌ» در خانه احدی ساکن نیست .

این سخن را هنگامی گفت که به طور کامل از هدایت آن‌ها مأیوس شده بود و آخرین تلاش و کوشش خود را برای ایمان آوردن آن‌ها به کار بست و نتیجه‌ای نگرفت و تنها گروهی اندک به او ایمان آوردند .

﴿۲۷﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا
چرا که اگر آن‌ها را بگذاری بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند.

«فَاجِر» به معنی کسی است که گناه زشت و شنیعی مرتکب می‌شود و «كَفَّار» مبالغه در «کفر» است ، بنابراین تفاوت میان این دو واژه این است که یکی مربوط به جنبه‌های

عملی است و دیگری اعتقادی .

تعبیر به «يُضِلُّوْا عِبَادَكَ» (بندگان را گمراه می‌کنند) ، ممکن است اشاره به گروه اندک مؤمنانی باشد که در این مدت طولانی به نوح ایمان آوردند و نیز ممکن است اشاره به توده‌های مستضعف مردم باشد که بر اثر فشار رهبران گمراه از آیین آن‌ها پیروی می‌کنند . در این‌که نوح از کجا فهمید که این‌ها دیگر ایمان نمی‌آورند و علاوه بر آن بندگان خدا را که در آن محیط بودند ، گمراه می‌سازند و از این گذشته نسل آینده آنان نیز فاسد و مفسد است ، بعضی گفته‌اند : این از طریق آگاهی بر غیب بود که خدا به او داد ، این احتمال نیز داده شده که نوح این مطلب را از وحی الهی استفاده کرد ، آن‌جا که می‌فرماید : «به نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو احدی جز آنان که ایمان آورده‌اند ، ایمان نخواهد آورد» (۳۶ / هود) . (۱)

«نوح» از مجرای طبیعی و محاسبات معمولی نیز به این حقیقت رسیده بود ، زیرا

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۲۸ .

قومی که نهصد و پنجاه سال با مؤثرترین بیانات تبلیغ شوند و ایمان نیاورند ، امیدی به هدایتشان نیست و چون این گروه کافر اکثریت قاطع را در اجتماع داشتند و همه امکانات در اختیار آنها بود ، طبعاً برای اغوای دیگران کوشش می‌کردند و نسل‌های آینده چنین قومی قطعاً فاسد بوده ، جمع میان این احتمالات سه‌گانه نیز ممکن است . از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که عذاب‌های الهی بر اساس « حکمت » است ، جمعیتی که فاسد و مفسد باشند و نسل‌های آینده آنها نیز در خطر فساد و گمراهی قرار گیرند ، در حکمت خداوند حق حیات ندارند ، طوفان یا صاعقه یا زمین‌لرزه یا بلای دیگری نازل می‌شود و آنها را از صفحه زمین برمی‌اندازد ، همان‌گونه که طوفان نوح زمین را از لوث وجود آن قوم شرور شستشو داد .

و با توجه به این که این قانون الهی مخصوص زمان و مکانی نیست ، باید توجه داشته باشیم که اگر امروز هم قومی فاسد و مفسد و فرزندانشان « فاجر » و « کفار » بودند ، باید منتظر عذاب الهی باشند ، چراکه در این امور تبعیضی وجود ندارد و این یک سنت الهی است .

﴿ ۲۸ ﴾ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ
لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

پروردگارا! مرا، پدرانم و همچنین پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان با ایمان را و ظالمان را جز هلاکت میفرزا. و چنین است حال «اولیاء الله»، که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا باز هم خویش را مقصّر می دانند و هرگز گرفتار غرور و خودبزرگ بینی نمی شوند، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک چنان مغرور می شوند که گویی از خداوند طلبکارند. نوح در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می کند: «اول» برای خودش، مبادا قصور و ترک اولایی از او سرزده باشد. «دوم» برای پدر و مادرش، به عنوان قدردانی و حق شناسی از زحمات آنان. «سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند، هرچند کم بودند و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود.

«چهارم» برای مردان و زنان با ایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ و از این جوارابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم برقرار می‌سازد .

ولی در پایان باز تأکید بر نابودی ظالمان می‌کند ، اشاره به این‌که آن‌ها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند .

امام صادق علیه السلام نیز فرموده‌اند: «منظور از بیت در این جا "ولایت" است ، هرکس وارد ولایت گردد، در خانه انبیاء وارد شده است.» (۱)

پایان سوره نوح

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۲۹ .

سورة جن

فضیلت تلاوت سورة « جن »

در فضیلت تلاوت این سوره ، پیغمبر اکرم فرموده‌اند : « هرکس سورة "جن" را بخواند ، به تعداد هر جن و شیطانی که تصدیق به محمد یا تکذیب او کرده است ، ثواب آزاد کردن برده‌ای داده می‌شود » . (۱)

از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که فرمودند : « هرکس بسیار سورة "جن" را بخواند ، هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جن و جادو و سحر و مکر آنها به او نمی‌رسد و با محمد همراه خواهد بود و می‌گوید : "پروندگان! من کسی را به جای او نمی‌خواهم و هرگز از او به دیگری متمایل نمی‌شوم" » . (۲)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۶۵ . ۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۴ ، صفحه ۳۹۰ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿۱﴾ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا

بگو: به من وحی شده است که جمعی از «جن» به سخنانم گوش فراداده‌اند، سپس

گفته‌اند: ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم.

ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم

«نَفَرٌ» بنا به گفته جمعی از ارباب لغت و تفسیر به ۳ تا ۹ نفر گفته می‌شود.

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که طایفه «جن» دارای عقل، شعور، فهم، درک، تکلیف، مسؤولیت، آشنایی به لغت و توجه به فرق بین کلام اعجاز‌آمیز هستند، همچنین خود را موظف به تبلیغ حق می‌دانند و مخاطب خطاب‌های قرآن نیز می‌باشند.

آن‌ها حق داشتند که قرآن را سخنی عجیب بشمرند، زیرا هم لحن و آهنگ آن عجیب است و هم نفوذ و جاذبه‌اش، هم محتوا و تأثیرش عجیب است و هم آورنده آن که درس

نخوانده بود و به این ترتیب آن‌ها اعتراف به اعجاز قرآن نمودند .

﴿ ۲ ﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا

که به راه راست هدایت می‌کند، لذا ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نمی‌دهیم .

تعبیر به «رُشد» ، تعبیر بسیار گسترده و جامعی است که هرگونه امتیازی را در برمی‌گیرد، راهی است صاف ، بدون پیچ و خم ، روشن و واضح که پویندگان را به سرمنزل سعادت و کمال می‌رساند.

﴿ ۳ ﴾ وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا

و این‌که بلند است مقام با عظمت پروردگار ما او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است .

«جَد» آن‌چنان‌که «راغب» در « مفردات » آورده ، به معنی « قطع » است و از آن‌جاکه هر وجود با عظمتی از موجودات دیگر جدا می‌شود ، این واژه به معنی عظمت آمده و اگر به پدر بزرگ ، جد گفته می‌شود ، آن‌هم به واسطه بزرگی مقام یا سن او است .

گویندگان جنّ ، در این جا مخصوصاً روی این مطلب تکیه می کنند که خداوند همسر و فرزندی ندارد و این تعبیر احتمالاً اشاره به نفی خرافه ای است که در میان عرب وجود داشت ، می گفتند : ملائکه دختران خدا هستند از همسری از جن که خداوند برای خود برگزیده است .

﴿ ۴ ﴾ وَ اِنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللّٰهِ شَطَطًا

و این که سفیهان ما درباره خداوند سخنان ناروا می گفتند .

«سفیه» در این جا همان مفهوم فردی را دارد و اشاره به «ابلیس» است که بعد از مخالفت فرمان خدا ، نسبت های ناروایی به ساحت مقدس او داد ، حتی به دستور پروردگار دایر به سجده بر آدم ، رسماً اعتراض کرد و آن را دور از حکمت شمرد و خود را برتر از آدم پنداشت . «شَطَطُ» (بر وزن وسط) به معنی خارج شدن از حد اعتدال و دور افتادن است ، لذا به سخنانی که دور از حق است ، شطط گفته می شود و نیز به همین دلیل حاشیه نهرهای بزرگ که از آب فاصله زیادی دارد و دیواره هایش بلند است ، شط نامیده می شود .

از آن جا که «ابلیس» از جن بوده ، مؤمنان جن به این وسیله از او ابراز تنفر می کنند و سخن او را گزافه و شطط می نامند ، هر چند ظاهراً عالم و عابد بود ، اما عالم بی عمل ، عابد خودخواه و منحرف و مغرور ، از مصداق های روشن سفیه است .

﴿ ۵ ﴾ **وَإِنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِباً**

و این که ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز دروغ بر خدا نمی بندند .
این سخن اشاره به تقلید کورکورانه ای بود که این گروه قبلاً از دیگران داشتند و برای خدا شریک و شبیه و همسر و فرزند قائل بودند ، می گویند : اگر ما این مسایل را از دیگران بدون دلیل پذیرفتیم ، به خاطر خوش باوری بود ، هرگز خیال نمی کردیم که انس و جن به خود جرأت دهند که چنین دروغ های بزرگی به خدا ببندند ، ولی اکنون که در مقام تحقیق برآمدم و حق را دریافتیم و به آن ایمان آوردیم ، حالا پی به غلط بودن این تقلید ناروا می بریم و به این ترتیب به اشتباه خود و انحراف مشرکان جن اعتراف می کنیم .
﴿ ۶ ﴾ **وَإِنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقاً**

و این که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند و آن ها سبب گمراهی و طغیان شان می شدند .

«رَهَقَ» در اصل به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و چون «گمراهی» و «گناه» و «طغیان» و «ترس» بر قلب و روح آدمی مسلط شده و آن را می پوشاند، به این معانی تفسیر شده است .

مفهوم آیه ، مفهوم وسیعی است که هرگونه پناه بردن افرادی از انسان ها به جن را شامل می شود ، زیرا در میان عرب کاهنان زیادی وجود داشتند که معتقد بودند به وسیله طایفه «جن» بسیاری از مشکلات را حل می کنند و از آینده خبر می دهند . ضمناً از این آیه استفاده می شود که طایفه جن نیز ، مرد و زن دارند ، زیرا در آن تعبیر به «رِجَالٌ مِنَ الْجِنِّ» شده است .

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَذَّبْنَاهُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾

و این که آن ها گمان کردند همان گونه که شما گمان می کردید که خداوند هرگز کسی را

(به نبوت) مبعوث نمی‌کند.

این آیات همچنان سخنان مؤمنان جن است که به هنگام تبلیغ قوم خود بیان داشتند و از طرق مختلف آن‌ها را به سوی اسلام و قرآن دعوت نمودند و گفتند: هنگامی که ما با دقت به آیات این کتاب آسمانی گوش فرا دادیم، حقانیت آن را به روشنی درک کردیم، مبادا شما هم مانند مشرکان انسان‌ها راه کفر پیش گیرید و به سرنوشت آن‌ها گرفتار شوید. این تعبیر هشدار است به مشرکان که بدانند وقتی جن، منطقش این است

و داوری‌ش چنین، بیدار شوند و به دامن قرآن و پیامبر اکرم چنگ زنند.

﴿۸﴾ وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا

و این که ما آسمان را جستجو کردیم و همراه پُر از محافظان قوی و تیرهای شهاب یافتیم.

﴿۹﴾ وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا

و این که ما پیش از این به استراق سمع در آسمان‌های نشستیم، اما اکنون

هرکس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد.

«لَمَسْنَا» از ماده «لمس» می‌باشد که معنی آن معروف است ، ولی در این‌جا کنایه از طلب و جستجو است .

«خَرَس» جمع «خارس» به معنی نگاهبان و بعضی آن را اسم جمع دانسته‌اند .

«شِهَاب» در اصل به معنی شعله‌ای است که از آتش زبانه می‌کشد و به شعله‌های آتشی که در آسمان به صورت خط ممتد ظاهر می‌شود نیز «شهاب» می‌گویند ، طبق تحقیقات دانشمندان امروز آن‌ها قطعه سنگ‌های کوچکی هستند که در فضای بیرون از کره زمین در حرکتند ، هنگامی که به زمین نزدیک شوند ، تحت تأثیر جاذبه آن قرار گرفته و با سرعت به طرف زمین سقوط می‌کنند ، هنگامی که وارد جو یعنی قشر هوای فشرده محیط به زمین شوند ، به خاطر برخورد شدید با آن داغ و آتشین و به صورت شعله سوزانی درمی‌آیند و سرانجام خاکستر آن‌ها بر زمین می‌نشیند . واژه «رَصَد» (بر وزن حَسَد) به معنی آمادگی برای انتظار چیزی است که در فارسی از

آن تعبیر به «کمین کردن» می‌شود ، این واژه گاه به معنی اسم فاعل یعنی کسی یا چیزی که در کمین نشسته ، نیز آمده است .

جریان استراق سمع قوم جن

سپس مؤمنان جن به یکی از نشانه‌های صدق گفتار خود که در جهان طبیعت برای همه جّیان قابل درک است ، اشاره کرده‌اند . آیا این وضع تازه ، دلیل بر این حقیقت نیست که با ظهور این پیامبر و نزول کتاب آسمانی او دگرگونی عظیمی در جهان رخ داده است ؟ چرا شما قبلاً قدرت بر استراق سمع داشتید و الآن احدی توانایی بر این کار ندارد ؟ آیا مفهوم وضع جدید این نیست که دوران شیطنیت و کفایت و فریب پایان گرفته و شب تاریک جهل به پایان رسیده و آفتاب عالم‌تاب وحی و نبوت طلوع کرده است ؟ ﴿۱۰﴾ **وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا** و این که (با این اوضاع و احوال) ما نمی‌دانیم آیا اراده شری درباره اهل زمین شده یا پروردگارشان اراده کرده است آن‌ها را هدایت کند .

آن‌ها گفتند : ما نمی‌دانیم آیا این امر مقدمه نزول عذاب و بلا از سوی خدا است یا مقدمه هدایت آن‌ها ؟

ولی مؤمنان جن قاعدتاً باید فهمیده باشند که ممنوعیت از استراق سمع که با ظهور پیامبر اسلام مقارن بوده ، مقدمه هدایت انسان‌ها و برچیده شدن دستگاه کفالت و خرافات دیگری مانند آن است و این چیزی جز اعلام پایان یک دوره تاریک و آغاز دورانی نورانی نمی‌تواند باشد .

اما از آن‌جا که «جن» به مسأله استراق سمع دلبستگی خاصی داشت ، هنوز نمی‌توانست باور کند که این محرومیت یک نوع خیر و برکت است و گرنه روشن است که کاهنان در عصر جاهلیت با اتکاء به همین مسأله استراق سمع سهم بزرگی در گمراه ساختن مردم داشتند. قابل توجه این‌که آن‌ها در این جمله هدایت را به خدا نسبت می‌دهند ، ولی شر را به صورت فعل مجهول بدون نسبت به خدا ذکر می‌کنند ، اشاره به این‌که آن‌چه از سوی خدا می‌رسد ، خیر و هدایت است و شر و فساد از خود مردم و سوء استفاده آن‌ها از نعمت‌های

الهی و مواهب آفرینش ناشی می شود .

﴿ ۱۱ ﴾ وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا

و این که در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صالحند و ما گروه های متفاوتی هستیم .

ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم

واژه «قِدْد» (بر وزن پسر) جمع «قِد» (بر وزن ضد) و به معنی "بریده شده" است و به گروه های مختلف ، به خاطر این که قطعه های جدا از هم هستند ، نیز اطلاق می شود . مؤمنان جن با این سخن روشن می سازند که اصل اختیار و آزادی اراده بر آنها نیز حاکم است و افرادی صالح و غیر صالح هر دو وجود دارند ، بنابراین زمینه های هدایت در وجود آنها فراهم می باشد و اصولاً یکی از عوامل تأثیر تبلیغ ، « شخصیت دادن » به طرف مقابل و توجه دادن او به وجود زمینه های هدایت و کمال است . این آیه در ضمن ذهنیات ما انسان ها را درباره جن نیز اصلاح می کند ، زیرا در تصوّر بسیاری از مردم واژه جن با نوعی « شیطنیت » و فساد و گمراهی و انحراف ، همراه

است ، این آیه می‌گوید : آن‌ها نیز گروه‌های مختلفی دارند ؛ صالح و غیر صالح .
 ﴿۱۲﴾ **وَإِنَّا ظَنُّنَا أَنَّ لَن تَعْجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا**
 و این‌که ما یقین داریم هرگز نمی‌توانیم بر اراده‌ی خداوند در زمین غالب شویم و
 نمی‌توانیم از پنجه‌ی قدرت او فرار کنیم .

مؤمنان جن به قوم خود هشدار دادند که اگر تصور کنید می‌توانید از کیفر و مجازات خدا
 با فرار کردن به گوشه‌ای از زمین یا نقطه‌ای از آسمان‌ها نجات یابید ، سخت در اشتباهید .
 ﴿۱۳﴾ **وَإِنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا**
 و این‌که ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم ، به آن ایمان آوردیم و هرکس به
 پروردگارش ایمان بیاورد ، نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم .
 «بَخْسٌ» (بر وزن شخص) به معنی نقصان از طریق ظلم و ستم است و «رَهَقٌ» (بر وزن
 شقق) به معنی پوشاندن چیزی به زور است .
 منظور از آیه مورد بحث این است که ؛ مؤمنان هر کار کوچک و بزرگی را انجام دهند ،

اجر و پاداش آن را بی کم و کاست دریافت می نمایند .

﴿۱۴﴾ **وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا**

و این که گروهی از ما مسلمان و گروهی ظالمند ، هر کس اسلام را اختیار کند ،

راه راست را برگزیده است .

﴿۱۵﴾ **وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا**

و اما ظالمان هیزم بر آتش جهنم گردیدند .

«قاسط» از ماده «قسط» به معنی «تقسیم عادلانه» است ، این ماده وقتی که به صورت

ثلاثی مجرد استعمال شود (مانند این آیه) به معنی ظلم و انحراف از مسیر حق است .

«تَحَرَّوْا» از ماده «تَحَرَّى» به معنی قصد کردن چیزی است .

در این آیات «مُسْلِم» در برابر «ظالم» قرار گرفته ، اشاره به این که چیزی که انسان را از

ظلم باز می دارد ، همان ایمان است و گرنه یک فرد بی ایمان به هر حال آلوده به ظلم و ستم

خواهد شد و ضمناً نشان می دهد که مؤمن واقعی کسی است که هرگز آلوده به ظلم و ستمی

نشود ، چنان‌که در حدیثی از پیامبر اکرم می‌خوانیم : «الْمُؤْمِنُ مِّنْ أَمِينَةِ النَّاسِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ : مؤمن کسی است که مردم بر جان و مال خود از ناحیه او در امان باشند» .^(۱)

و در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده است : «الْمُسْلِمُ مِّنْ سَلَمِ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ : مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند» .^(۲)

تعبیر به «تَحَرُّوا رَشَدًا» نشان می‌دهد که مؤمنان از روی توجه و قصد و تحقیق به سراغ هدایت می‌روند ، نه چشم‌پسته و کورکورانه و بالاترین پاداش آن‌ها نیز همان نیل به حقیقت است که در سایه آن به همه نعمت‌های الهی نایل می‌شوند ، در حالی‌که بدترین بدبختی ستمکاران آن است که هیزم دوزخند ، یعنی آتش از درون وجودشان زبانه می‌کشد .

۱- «روح البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۹۵ .

۲- «اصول کافی» ، جلد ۲ ، باب المؤمن و علامات و صفاته .

﴿١٦﴾ وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا
 و اگر آنها (جن و انس) بر طریقه (ایمان) استقامت ورزند، ما آنها را با
 آب فراوان سیراب می‌کنیم .
 «غَدَق» به معنی "آب فراوان" است .

باران رحمت خود را بر آنها فرومی‌باریم و منابع و چشمه‌های آب حیاتبخش را در
 اختیارشان می‌گذاریم و آن‌جا که آب فراوان است ، همه چیز فراوان است و به این ترتیب
 آنها را مشمول انواع نعمت‌ها قرار می‌دهیم .
 قابل توجه این‌که طبق این بیان ، آنچه مایه وفور نعمت می‌شود ، استقامت بر ایمان
 است نه اصل ایمان ، زیرا ایمان موقت و زودگذر نمی‌تواند چنین برکاتی از خود نشان
 دهد ، مهم استقامت بر ایمان و تقوا است .

﴿١٧﴾ لِنَقْتَبَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَدًا
 هدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازماییم و هرکس از ذکر

پروردگارش روی گردان شود، او را به عذاب شدید و روزافزونی گرفتار می‌سازد. «صَعْد» (بر وزن سفر) به معنی صعود کردن و بالا رفتن است و گاه به معنی گردنه آمده است و از آن‌جا که بالا رفتن از گردنه‌ها، مشقت‌بار است، این واژه به معنی "امور مشقت‌بار" به کار می‌رود.

شما را با نعمت‌های فراوان آزمایش می‌کنیم

یکی از اسباب مهم امتحان الهی، وفور نعمت است و اتفاقاً آزمایش به وسیله «نعمت» از آزمایش به وسیله «عذاب» سخت‌تر و پیچیده‌تر است، زیرا طبیعت فزونی نعمت، ایجاد سستی، تنبلی و غفلت در فرد و غرق شدن در لذایذ و شهوات است و این درست چیزی است که انسان را از خدا دور می‌سازد و میدان را برای فعالیت شیطان آماده می‌کند، تنها کسانی می‌توانند از عوارض نامطلوب فزونی وفور نعمت در امان بمانند که به طور دائم به یاد خدا باشند، ذکر او را فراموش نکنند و با یادآوری‌های مداوم خانه قلب را از نفوذ شیاطین حفظ نمایند.

چنان که در آیه ۲۴ سورة طه می خوانیم: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً: هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت.»

و در آیه ۴۰ سورة نمل از زبان سلیمان می خوانیم: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ: این از فضل پروردگار من است، می خواهد مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم» و در آیه ۲۸ سورة انفال آمده: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمُوالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ: بدانید که اموال و فرزندان شما مایه امتحان شما است.»

﴿ ۱۸ ﴾ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا

و این که مساجد از آن خداست، در این مساجد احدی را با خدا نخوانید. منظور از «مَسَاجِد» ، مکان هایی است که در آن جا برای خدا سجده می شود که مصداق اکمل آن ، مسجد الحرام و مصداق دیگرش سایر مساجد و مصداق گسترده ترش تمام مکان هایی است که انسان در آن جا نماز می خواند و برای خدا سجده می کند و به حکم حدیث معروف پیغمبر که فرمود: «جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً: تمام روی زمین،

سجده گاه و وسیله طهور (تیمم کردن) برای من قرار داده شده است»^(۱)، همه جا را شامل می شود. و به این ترتیب پاسخی است به اعمال مشرکان عرب و مانند آنها که خانه کعبه را بتکده ساخته بودند و به اعمال مسیحیان منحرف که به سراغ «تثلیث» رفته و در کلیساهای خود خدایان سه گانه را می پرستیدند، قرآن می گوید: تمام معابد مخصوص خداست و در این معابد، جز برای خدا سجده نمی توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است. **تحریف در تفسیر آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»**

مسأله «توسل» به پیامبر و اولیاء دین یعنی آنها را وسیله و شفیع در درگاه خدا قرار دادن، مطلبی است که نه با حقیقت توحید منافات دارد و نه با آیات قرآن مجید، بلکه تأکیدی است بر توحید و این که همه چیز از ناحیه خدا است، در آیات قرآن نیز کراراً به مسأله شفاعت و همچنین استغفار و طلب آمرزش پیامبر برای مؤمنان اشاره شده است.

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۲، صفحه ۹۷۰، حدیث ۳.

با این حال بعضی از دورافتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن اصرار دارند که هرگونه توسل و شفاعتی را منکر شوند و برای اثبات مقصود خود، دستاویزهایی پیدا کرده‌اند، از جمله همین آیه، آن‌ها می‌گویند: طبق این آیه، قرآن دستور می‌دهد نام هیچ‌کس را همراه نام خدا نبرید و جز او را نخوانید و شفاعت نطلبید.

ولی انصاف این است که این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آن‌ها ندارد، بلکه هدف از آن نفی شرک، یعنی چیزی را همدیف خدا در عبادت یا طلبیدن حاجت، قراردادن است. به تعبیر دیگر اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را صاحب‌اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد، مشرک است، همان‌گونه که واژه «مَعَ» در جمله «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ» به این معنی گواهی می‌دهد که نباید کسی را «همردیف» خدا و «مبدأ تأثیر مستقل» دانست. ولی اگر از انبیاء الهی شفاعت بخواهد، یا تقاضای وساطت در درگاه پروردگار کند، نه تنها آن را نفی نمی‌کند، بلکه قرآن گاه خود پیامبر را به این معنی دعوت کرده و گاه به دیگران دستور داده از پیامبر شفاعت بخواهند.

در آیه ۱۰۳ سوره توبه می‌خوانیم : « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ : از اموال آنها زکات بگیر تا به وسیله آن ، آنها را پاک سازی و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است . »
و در آیه ۹۷ سوره یوسف از زبان برادرانش خطاب به پدر می‌خوانیم : « يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ : ای پدر ! برای ما استغفار کن که ما خطا کار بودیم . »
یعقوب نیز این تقاضا را نه تنها انکار نکرد بلکه به آنها قول مساعد داد و گفت : « سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي : به زودی برای شما از درگاه خداوند تقاضای آمرزش می‌کنم . »
بنابراین مسأله توسل و شفاعت طلبیدن به مفهومی که گفته شد ، از دستورهای صریح قرآن است .

﴿ ۱۹ ﴾ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا
و این که هنگامی که بنده خدا (محمد) به عبادت بر می‌خاست و اورامی خواند ، گروهی سخت اطراف او جمع می‌شدند .

«لَبَد» (بر وزن پدر) به معنی چیزی است که اجزای آن روی هم متراکم شده باشد، این تعبیر بیانگر هجوم عجیب مؤمنان جن برای شنیدن قرآن در اولین برخورد با آن و همچنین بیانگر جاذبه فوق العاده نماز پیامبر است.

در این آیه مؤمنان جن حال یاران پیامبر را شرح می دهند که چگونه با همان تعداد کمی که در مکه داشتند، برای شنیدن سخنانش از سر و دوش هم بالا می رفتند و منظور این بود که طایفه جن از آن ها سرمشق گرفته، به سوی ایمان بشتابند.

﴿۲۰﴾ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا

بگو: من تنها پروردگارم را می خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم.

﴿۲۱﴾ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا

بگو: من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم.

﴿۲۲﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا

بگو: (اگر من بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او پناه نمی دهد و

پناهگاهی جز او نمی‌یابم .

«مُلْتَحِد» به معنی پناهگاه مطمئن است و در اصل از ماده «لَحَد» (بر وزن مَهْد) به معنی حفره‌ای است که در کنار قرار گرفته باشد ، شبیه آن‌چه برای مردگان در عمق قبر کنده می‌شود که در یک‌سوی عمق قبر مقداری پیشروی به یک‌طرف می‌کنند و جسم مرده را در آن می‌گذارند ، تا خاک به روی او ریخته نشود و از آسیب جانوران نیز محفوظ‌تر بماند ، سپس به هر مکان و پناهگاه مطمئن دیگری اطلاق شده است . این سخنان از یک سو اعتراف به عبودیت کامل پیامبر در پیشگاه خداوند است و از سوی دیگر هرگونه غلو در مورد پیامبر را نفی می‌کند و از سوی سوم نشان می‌دهد که نه تنها از بت‌ها کاری ساخته نیست ، بلکه شخص پیامبر نیز با آن‌همه عظمت ، ملجأ و پناهگاه مستقلی در برابر عذاب خدا نمی‌تواند باشد و از سوی چهارم به بهانه‌جویی‌ها و انتظارات بی‌موردی که افراد لجوج در برابر پیامبر داشتند و از او تقاضای کارهای خدایی می‌کردند ، پایان می‌دهد و ثابت می‌کند که توسل و شفاعت نیز به اذن خداست .

﴿ ۲۳ ﴾ **الْأَبْلَغُ مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا**

تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالات او است و هرکس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ از آن اوست، جاودانه در آن می ماند. در این که میان «بلاغ» و «رسالات» چه تفاوتی وجود دارد، بعضی معتقدند که «بلاغ» اشاره به ابلاغ اصول دین است و «رسالات» بیان فروع دین. و بعضی «بلاغ» را به معنی ابلاغ دستورات الهی و «رسالات» را به معنی اجرای آن ها دانسته اند. ولی به نظر می رسد که هر دو به یک معنی بازگردد و تأکید یکدیگر باشند، به قرینه آیات متعددی از قرآن که هر دو را به صورت یک معنی ذکر می کند، مانند آیه ۶۲ سوره اعراف که می گوید: «أَبْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي: من "رسالت های" پروردگارم را به شما "ابلاغ" می کنم». در پایان آیه هشدار می دهد که «هرکس معصیت خدا و رسولش را کند، آتش جهنم از آن اوست و جاودانه در آن می ماند».

روشن است که منظور هرگنهکاری نیست ، بلکه منظور مشرکان و کافران است ، زیرا هر گنهکاری مستحقّ خلود در آتش دوزخ نمی باشد .

صداقت رهبران الهی

یکی از ویژگی‌های «رهبران الهی» این است که بر خلاف «رهبران شیطانی» هرگز پُرمَدعا و خودبزرگ‌بین و متکبر و مغرور نیستند .

در حالی که فرعون فریاد احمقانه «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى : من خدای بزرگ شما هستم » . «و هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي : این شاخه‌های عظیم رود نیل همه زیر نظر من جریان دارد » بلند می‌کرد ، رهبران الهی در نهایت تواضع و فروتنی خود را بنده کوچکی از بندگان خدا معرفی می‌نمودند که در برابر اراده او هیچ قدرتی از خود ندارند .

در آیه ۱۱۰ کهف آمده : «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ : بگو : من تنها بشری همچون شما هستم جز این که بر من وحی می‌شود » .

و در جای دیگر آمده : «وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مَا يُوْحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا

إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ: من نمی دانم خداوند بامن و باشما چه خواهد کرد، تنها از چیزی پیروی می کنم که به من وحی می شود و جزییم دهنده آشکار نیستم «(۹/احقاف)».

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ : بگو : من نمی گویم خزائن خدا نزد من است و من از غیب آگاه نیستم (جز آنچه خدا به من بیاموزد) و ادعا نمی کنم که من فرشته ام «(۵۰ / انعام) .

آن ها حتی اگر به اوج قدرت مالی می رسیدند ، هرگز دست و پای خود را گم نکرده و مانند سلیمان می گفتند : «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي : این قدرت و شوکت از فضل پروردگار من است «(۴۰ / نمل)» . جالب این که در آیات متعددی از قرآن مجید تعبیرات تندی دیده می شود که مخاطب در آن شخص پیامبر است و به او عتاب می کند و هشدار می دهد که دقیقاً مراقب مسؤولیت های خویش باشد .

مجموعه این آیات و آیات گذشته که تعداد آن در قرآن کم نیست ، سند زنده ای بر حقانیت این پیامبر بزرگ است و گر نه چه مانعی داشت در برابر توده مردمی که آماده

پذیرش هرگونه مقامی برای او بودند ، مقامات عظیمی برای خود ادعا کند که از دسترس فکریش بالاتر و دورتر از هرگونه چون و چرا باشد، همان گونه که تاریخ نظیر آن را در مورد رهبران شیطانی بسیار نشان داده است .

آری تعبیراتی همچون آیات مورد بحث و مانند آن از شواهد زنده حقایق دعوت رسول الله است .

﴿ ۲۲ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْخَرُونَ مِنْ أُضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا

(این کارشکنی کفار همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که آنچه را به آن ها وعده داده شده ، ببینند ، آن گاه می دانند چه کسی یاورش ضعیف تر و جمعیتش کمتر است . در این که منظور از جمله «مَا يُوعَدُونَ» عذاب دنیا یا آخرت ، یا هر دو است ، تفسیرهای متعددی گفته اند ، ولی مناسب این است که معنی آن عام و گسترده باشد ، خصوصاً این که فزونی و کمی عدد و ضعف و قدرت ناصر و یاور بیشتر مربوط به دنیا است و لذا جمعی از مفسرین آن را به مسئله جنگ بدر که در آن قوت و قدرت مسلمانان آشکار

شد، تفسیر کرده‌اند و در روایات متعددی به ظهور حضرت مهدی "اَزْوَاحُنَا فِذَاهُ" تفسیر شده است، بنابراین اگر آیه را به معنی وسیعش تفسیر کنیم، همه این‌ها را شامل می‌شود. به علاوه در آیه ۷۵ سورة «مریم» نیز آمده است: «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِنَّمَا الْعَذَابُ وَ إِنَّمَا السَّاعَةُ فَيَسْغَلُمُونَ مِنْهُ وَ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضْعَفُ جُنْدًا: این وضع همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند؛ یا عذاب این دنیا، یا عذاب آخرت، آن روز می‌دانند چه کسی موقعیتش بدتر و لشکرش ناتوان‌تر است».

به هر حال لحن آیه به خوبی نشان می‌دهد که دشمنان اسلام پیوسته قدرت و کثرت نفرات خود را به رخ آن‌ها می‌کشیدند و آن‌ها را ضعیف و ناتوان می‌شمردند، قرآن به این وسیله به مؤمنان دل‌داری و نوید می‌دهد که سرانجام پیروزی آن‌ها و شکست و ناتوانی دشمنان فراخواهد رسید.

فزونى جمعیت مهم نیست، ایمان جمعیت مهم است

در آیات قرآن این مطلب زیاد به چشم می‌خورد که طاغوت‌های هر زمان نفرات و

فزونی جمعیت خود را به رخ دیگران می‌کشیدند و در برابر انبیاء به آن می‌بالیدند .
 فرعون در تحقیر هواداران موسی می‌گفت : «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ : این‌ها گروهی اندکند» (۵۴ / شعراء) .

و مشرکان عرب می‌گفتند : «نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ : ما اموال و فرزندان بیشتری داریم و هرگز مجازات نخواهیم شد» (۳۵ / سبأ) .
 و گاه یک فرد بی‌ایمان در مقابل یک فرد مؤمن ، ثروت و نفراتش را به رخ او می‌کشید و می‌گفت : «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا : من ثروتی بیشتر از تو دارم و نفراتی نیرومندتر» (۳۴ / کهف) ،
 ولی در مقابل ، افراد مؤمن به پیروی انبیاء و رهبران الهی هرگز روی فزونی جمعیت و نفرات تکیه نمی‌کردند ، منطلق آن‌ها این بود : «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ : چه بسیار گروه اندکی بر گروه بسیاری به فرمان خدا پیروز شدند» (۲۴۹ / بقره) .
 حضرت علی علیه السلام می‌فرماید : «أَيُّهَا النَّاسُ ! لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ

أَهْلِيهِ : ای مردم ! در طریق هدایت هرگز از کمی نفرات وحشت نکنید .^(۱)

تاریخ انبیاء مخصوصاً تاریخ زندگی پیامبر اسلام نیز نشان می‌دهد که چگونه جمعیت‌های انبوه و بی‌ایمان با داشتن همه گونه قدرت در برابر اندک یاران مؤمن ، گرفتار شکست و درماندگی شدند ، در قرآن مجید در داستان « بنی اسرائیل » و « فرعون » و « طالوت » و « جالوت » و آیات مربوط به جنگ « بدر » و « احزاب » نیز این معنی به خوبی منعکس شده است .

﴿ ۲۵ ﴾ قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا

بگو : من نمی‌دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است ،

یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می‌دهد ؟

«أمد» به معنی زمان است ، با این تفاوت که به گفته «راغب» در «مفردات»، زمان هم

۱- نهج البلاغه ، خطبه ۲۰۱ .

شامل ابتدا است و هم انتها ، در حالی که آمد تنها به انتهای زمان چیزی می گویند. و نیز گفته اند که آمد و ابد از نظر معنی به هم نزدیکند ، با این تفاوت که ابد مدت نامحدودی را شامل می شود ، در حالی که آمد، مدت محدودی را ، هرچند که طولانی باشد . علم زمان برپاشدن قیامت ، مخصوص ذات پاک خداست و او خواسته از بندگان مکتوم بماند تا موضوع امتحان و آزمون خلق کامل گردد ، چراکه اگر بدانند دور است یا نزدیک ، در هر دو صورت امتحان کم اثر خواهد بود .

به هر حال بارها در آیات قرآن مجید به این معنی برخورد می کنیم که وقتی سؤال از زمان قیامت می شد، پیغمبر اکرم اظهار بی اطلاعی کرده و می فرمود: «علم آن مخصوص خداست».

در حدیثی آمده است که روزی « جبرئیل » به صورت یک عرب بیابانی در برابر پیامبر ظاهر شد و از جمله سؤالاتی که از آن حضرت نمود، این بود که گفت : «أَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ: به من بگو کی قیامت برپا می شود ؟» پیامبر فرمود : «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ: کسی که از او سؤال می کنی (در این مسأله) آگاه تر از سؤال کننده نیست » .

بار دیگر آن مرد عرب با صدای بلند گفت : «یا مُحَمَّد ! مَتَى السَّاعَةُ : ای محمد ! قیامت کی خواهد بود ؟» پیامبر فرمود : «وَيُخْلِكَ أَنَّهَا كَائِنَةٌ فَمَا أَعَدَدْتَ لَهَا : وای بر تو قیامت می آید . بگو بینم چه چیز برای آن فراهم کرده ای ؟» اعرابی گفت : «من نماز و روزه بسیاری فراهم نکرده ام ، ولی خدا و رسولش را دوست دارم .» پیامبر فرمود : «فَأَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ : پس تو با کسی خواهی بود که دوستش داری .» «أَنْسَ» یکی از یاران پیامبر می گوید : «فَمَا فَرِحَ الْمُسْلِمُونَ بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِهَذَا الْحَدِيثِ : مسلمانان از هیچ سخنی مانند این سخن خوشحال نشدند» .^(۱)

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

عالم الغیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد.

سپس در ادامه این بحث یک قاعده کلی در مورد علم غیب را بیان می دارد و می فرماید : عالم الغیب ، خداست .

۱- «تفسیر المراغی» ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۰۵ .

﴿ ۲۷ ﴾ **إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا**
 مگر رسولانی که آنها را برگزیده است و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها
 قرار می‌دهد.

سپس به عنوان یک استثناء از این مسأله کلی می‌افزاید: «مگر رسولی که او
 را برگزیده» به او آنچه را بخواهد از علم غیب می‌آموزد و از طریق وحی به او ابلاغ می‌کند.
 «رَصَد» در اصل معنی مصدری دارد و به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است و
 بر اسم فاعل و مفعول نیز اطلاق شده است و هم در مفرد و هم در جمع به کار می‌رود،
 یعنی به یک فرد مراقب و نگهبان یا جمعیت مراقبین و نگهبانان هر دو اطلاق می‌شود.
 و منظور از آن در این جا فرشتگانی است که خداوند بعد از نزول وحی به آنها دستور
 می‌دهد پیامبرش را از هر سو احاطه کنند و از شرّ شیاطین جن و انس و وسوسه‌های آنها و
 آنچه اصالت وحی را خدشه‌دار می‌کند، محافظت و پاسداری نمایند، تا پیام الهی
 بی‌کم و زیاد و بدون کمترین خدشه‌ای به بندگان ابلاغ گردد و این خود یکی از دلایل

معصوم بودن پیامبران است که با نیروهای غیبی و امدادهای الهی و مراقبت فرشتگان او ، از لغزشها و خطاها مصون و محفوظند .

﴿ ۲۸ ﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا
تا بداند پیامبران رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند و او به آنچه نزد آن‌هاست ، احاطه دارد و هر چیزی را احصاء کرده است .
منظور از «عِلْم» در این جا «علم فعلی» است و به تعبیر دیگر معنی آیه این نیست که خداوند چیزی را دربارهٔ پیامبران نمی‌دانسته و بعداً دانسته است ، چه این که علم خدا ازلی و ابدی و بی‌پایان است ، بلکه منظور این است که این علم الهی در خارج تحقق یابد و صورت عینی به خود بگیرد ، یعنی پیامبران رسالت او را عملاً ابلاغ کرده و اتمام حجت نمایند .
تحقیق گسترده‌ای پیرامون علم غیب خدا و پیامبر و امامان معصوم
با دقت در آیات مختلف قرآن به خوبی روشن می‌شود که دو دسته آیه در زمینهٔ علم غیب وجود دارد ؛ نخست آیاتی که علم غیب را مخصوص خدا معرفی کرده و از غیر او نفی

می‌نماید ، مانند آیه ۵۹ سورة انعام : «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ : کیدهای غیب نزد خداست که جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند » و آیه ۶۵ سورة نمل : «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ : بگو هیچ‌یک از کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند ، غیب را نمی‌دانند ، جز خدا » .

و مانند آن‌چه درباره پیامبر در آیه ۵۰ سورة انعام آمده است : «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ : بگو من به شما نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است و من غیب را نمی‌دانم » .

و در آیه ۱۸۸ سورة اعراف می‌خوانیم : «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْنَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ : اگر من غیب را می‌دانستم ، خیر فراوانی را برای خود فراهم می‌نمودم » و بالاخره در آیه ۲۰ سورة یونس می‌خوانیم : «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ : بگو غیب مخصوص خداست » . و امثال این آیات .

گروه دوم آیاتی است که به روشنی نشان می‌دهد که اولیاء الهی «اجمالاً» از غیب آگاهی داشتند ، چنان‌که در آیه ۱۷۹ سورة آل عمران می‌خوانیم : «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ : چنان‌بود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند ولی خداوند از میان رسولان خود هرکس را بخواهد ، برمی‌گزیند (و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می‌گذارد) » .

و در معجزات حضرت مسیح آمده که فرمود: «وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ: من شمارا از آنچه می خورید یا در خانه های خود ذخیره می کنید ، خبر می دهم » (۴۹/آل عمران). آیه مورد بحث نیز با توجه به استثنایی که در آن آمده است ، نشان می دهد که خداوند قسمتی از علم غیب را در اختیار رسولان برگزیده اش قرار می دهد (زیرا استثناء از نفی ، دلالت بر اثبات دارد).

از سوی دیگر آیاتی از قرآن که مشتمل بر خبرهای غیبی است ، نیز کم نیست ، مانند آیه دوم تا چهارم سورة روم : «غَلِبَتِ الرُّومُ ، فِي أَذْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ : رومیان مغلوب شدند و این شکست در سرزمین نزدیک واقع شد ، اما آنها بعد از این مغلوبیت به زودی غالب خواهند شد در عرض چند سال » و آیه ۸۵ سورة قصص که می گوید : «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَابِدِ : آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد ، تو را به جایگاهت (مکه) بازمی گرداند » .

و آیه ۲۷ فتح که می گوید : «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ : شما به خواست

خدا مسلماً وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت» و مانند این آیات :

اصولاً وحی آسمانی که بر پیامبران نازل می‌شود ، نوعی غیب است که در اختیار آنان قرار می‌گیرد ، چگونه می‌توان گفت آن‌ها آگاهی از غیب ندارند در حالی که وحی بر آنان نازل می‌شود؟! از همه این‌ها گذشته ، روایات زیادی داریم که نشان می‌دهد پیامبر و امامان معصوم اجمالاً به اذن‌الله از غیب ، آگاهی داشتند و گاه از آن خبر می‌دادند مثلاً در داستان فتح مکه و ماجرای «حاطب بن ابی بلتعه» که نامه‌ای به مردم مکه نوشت و به دست زنی به نام «ساره» داد تا به مشرکان مکه برساند و آن‌ها را از حمله قریب‌الوقوع لشکریان اسلام آگاه سازد و آن زن نامه را در میان گیسوان خود پنهان کرده و به سوی مکه حرکت نمود ، پیامبر ، علی علیه السلام و بعضی دیگر از مسلمانان را به سراغ او فرستاد و فرمود : «در منزلگاهی که نامش روضه «خاخ» است ، به چنین زنی برخورد می‌کنید که نامه‌ای از «حاطب» به مشرکان مکه دارد ، نامه را از او بگیرید و آن‌ها آمدند و او را یافتند، او در آغاز شدیداً انکارکرد، ولی سرانجام

اعتراف نمود و نامه را از او گرفتند» (۱)

و مانند خبر دادن از ماجرای جنگ «موت» و شهادت جعفر و بعضی دیگر از فرماندهان اسلام که در همان لحظه وقوع، پیامبر در مدینه مسلمانان را آگاه کرد^(۲) و مانند آن در زندگی پیامبر کم نیست.

در «نهج البلاغه» نیز پیشگویی‌های بسیاری از حوادث آینده آمده که نشان می‌دهد علی علیه السلام این اسرار غیب را می‌دانست مانند خطبه ۱۳ در مذمت اهل بصره که می‌فرماید: «كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤٍ سَفِيَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَ مِنْ تَحْتِهَا وَ عَرَقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا: گویایینم عذاب خدا از آسمان و زمین بر شما فرود آمده و همه غرق شده‌اید، تنها قله بلند مسجدتان همچون سینه کشتی در روی آب نمایان است».

۱- به «تفسیر نمونه» جلد ۲۴، ذیل سورة «ممتحنه» مراجعه شود.

۲- «کامل بن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۲۳۷ (ماجرای غزوة موت).

در روایات دیگری که در کتب علمای اهل سنت و شیعه نقل شده ، پیشگویی‌های متعددی از آن حضرت علیه السلام نسبت به حوادث آینده آمده است ، مانند آنچه به «حجر بن قیس» فرمود که : « تو را بعد از من مجبور به لعن می‌کنند » .^(۱) و آنچه درباره « مروان » فرمود که : « او پرچم ضلالت را بعد از پیری به دوش خواهد کشید » .^(۲) و آنچه « کمیل بن زیاد » به « حجاج » گفت که : « امیر مؤمنان علی علیه السلام به من خبر داده که تو قاتل منی » .^(۳) و آنچه درباره خوارج نهروان فرمود که : « در جنگ با آنها از گروه ما ده نفر کشته نمی‌شود و از آنها

۱- « مستدرک الصحيحین » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۵۸ .

۲- « طبقات ابن سعد » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۰ .

۳- « الاصابة ابن حجر » ، جلد ۵ ، قسم ۳ ، صفحه ۳۲۵ .

ده نفر نجات نمی‌یابد»^(۱) و مطلب عیناً چنین شد .
و آنچه درباره محل قبر امام حسین علیه السلام به هنگام عبور از کنار سرزمین
کربلا به «اصبغ بن نباته» فرمود .^(۲)
در کتاب «فضایل الخمسه» روایات فراوانی از کتب اهل سنت درباره وسعت
فوق العاده علم علی علیه السلام نقل شده است که ذکر همه آنها در این جا به طول می‌انجامد .^(۳)
در روایات اهل بیت نیز در احادیث متعددی اشاره به علم غیب برای
امامان معصوم شده است ، از جمله در کتاب «کافی» جلد اول در ابواب متعددی
تصریح یا اشاراتی در این زمینه دیده می‌شود .
و مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار» جلد ۲۶ احادیث زیادی که

۱- «مجمع میثمی» ، جلد ۶ ، صفحه ۲۴۱ . ۲- «الریاض النظرة» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۲۲ .

۳- «فضایل الخمسه» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۱ تا ۲۵۳ .

بالغ بر ۲۲ حدیث می‌شود، را در این زمینه آورده‌است .
 روی هم رفته روایات در زمینه آگاهی پیامبر و امامان معصوم
 بر اسرار غیب در حد تواتر است .
 اکنون سخن در این است که چگونه بین آیات و روایات که بعضی علم غیب
 را از غیر خدا نفی و بعضی اثبات می‌کنند، جمع کنیم ؟
 در این جا هفت استدلال مختلف به شرح زیر برای جمع ذکر می‌شود :
 ۱- از معروف‌ترین راه‌های جمع این است که منظور از اختصاص علم غیب به خدا،
 علم ذاتی و استقلالی است، لذا غیر او مستقلاً هیچ گونه آگاهی از غیب ندارند و هر چه دارند، از
 ناحیه خداست، با الطاف و عنایات اوست و جنبه تبعی دارد .
 شاهد این جمع همان آیه مورد بحث است، که می‌گوید :
 « خداوند هیچ کس را از اسرار غیب آگاه نمی‌کند، مگر رسولانی را که مورد رضایت او هستند » .
 در « نهج البلاغه » نیز به همین معنی اشاره شده است که وقتی علی علیه السلام از حوادث آینده

خبر می داد (و حمله مغول را به کشورهای اسلامی پیش بینی می فرمود) ، یکی از یارانش پرسید: «ای امیرمؤمنان! آیا دارای علم غیب هستی؟» حضرت خندید و فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ الْغَيْبِ وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِّنْ ذِي عِلْمٍ: این علم غیب نیست ، این علمی است که از صاحب علمی (پیامبر) آموخته ام» (۱).

این جمع را بسیاری از محققان و دانشمندان پذیرفته اند .
 ۲- اسرار غیب دو گونه است ؛ قسمتی مخصوص به خدا است و هیچ کس جز او نمی داند مانند قیام قیامت و اموری از این قبیل و قسمتی از آنرا به انبیاء و اولیاء می آموزد ، چنان که در «نهج البلاغه» ذیل همان خطبه مذکور می فرماید : «وَ إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَخْلُقُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ: علم غیب تنها علم قیامت و آنچه

خداوند در این آیه برشمرده است ، می‌باشد . آن‌جا که می‌فرماید : آگاهی از زمان قیامت مخصوص خداست و اوست که باران را نازل می‌کند و آنچه در رَجم مادران است ، را می‌داند و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه می‌کند یا در چه سرزمینی می‌میرد ؟

سپس امام علیه السلام در شرح این معنی افزود : « خداوند سبحان از آنچه در رَجم‌ها قرار دارد ، آگاه است : پسر است یا دختر ؟ زشت است یا زیبا ؟ سخاوتمند است یا بخیل ؟ سعادتمند است یا شقی ؟ اهل دوزخ است یا بهشت ؟ ... این‌ها علوم غیبی است که غیر از خدا کسی نمی‌داند و غیر از آن علومی است که خدا به پیامبرانش تعلیم کرده و او به من آموخته است » .^(۱)

ممکن است بعضی از انسان‌ها علم اجمالی به وضع جنین یا نزول باران و مانند آن پیدا کنند ، اما علم تفصیلی و آگاهی بر جزئیات این امور مخصوص ذات پاک خداست ، همان‌گونه که در مورد قیامت ما نیز علم اجمالی داریم ، اما از جزئیات و خصوصیات

۱- «نهج البلاغه» ، خطبة ۱۲۸ .

قیامت بی خبریم و اگر در روایاتی آمده است که پیامبر یا امامان از بعضی از نوزادان یا از پایان عمر بعضی از افراد خبر دادند، مربوط به همان علم اجمالی است. ۳- راه دیگر جمع میان این دو گروه از آیات و روایات این است که اسرار غیب در دو جا ثبت است؛ در «لوح محفوظ» (خزانه مخصوص علم خداوند) که هیچ‌گونه دگرگونی در آن رخ نمی‌دهد و هیچ‌کس از آن آگاه نیست و «لوح محو و اثبات» که علم به مقتضیات است نه علت تامه و به همین دلیل قابل دگرگونی است و آنچه دیگران نمی‌دانند، مربوط به همین قسمت است. لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ لِلَّهِ عِلْمًا لَمْ يَعْلَمْهُ إِلَّا هُوَ وَ عِلْمًا أَعْلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ، فَمَا أَعْلَمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ أَنْبِيَائُهُ وَ رُسُلُهُ فَتَحَنُّ نَعْلَمُهُ: خداوند علمی دارد که جز خودش نمی‌داند و علمی دارد که فرشتگان و پیامبران را از آن آگاه ساخته، آنچه را به فرشتگان و پیامبران و رسولانش داده، ما می‌دانیم.» (۱)

از امام علی بن الحسین علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود: «لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ! فَقُلْتُ لَهُ آيَةٌ أَيْ؟ فَقَالَ: قَوْلُ اللَّهِ: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ: اگر آیه‌ای در قرآن مجید نبود، من از آن‌چه در گذشته اتفاق افتاده و حوادثی که تا روز قیامت اتفاق می‌افتد، خبر می‌دادم. کسی عرض کرد: کدام آیه؟ فرمود: خداوند می‌فرماید: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ « ۳۹ / رعد ») خدا هر چیزی را بخواهد، محو می‌کند و هر چیزی را بخواهد، ثابت می‌دارد و لوح محفوظ (أُمُّ الْكِتَابِ) نزد اوست». (۱)

تفسیر پندی علوم مطابق این جمع بر اساس حتمی بودن و نبودن آن است و در جمع سابق بر اساس مقدار معلومات است.

۴- راه دیگر این‌که خداوند بالفعل از همه اسرار غیب آگاه است، ولی انبیاء و اولیاء ممکن است بالفعل بسیاری از اسرار غیب را ندانند، اما هنگامی که اراده کنند، خداوند به

۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۵۱۲، حدیث ۱۶۰.

آن‌ها تعلیم می‌دهد و البته این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می‌گیرد .
 بنابراین جمع ، آیات و روایاتی که می‌گوید: آن‌ها نمی‌دانند، اشاره به امکان دانستن آن است .
 این درست به آن می‌ماند که کسی نامه‌ای را به انسان بدهد که به دیگری برساند ، در
 این جا می‌توان گفت : او از محتوای نامه اطلاعی ندارد و در عین حال می‌تواند نامه را باز
 کند و باخبر شود ، گاه صاحب نامه اجازه مطالعه را به او داده ، در این صورت می‌توان او را
 از یک نظر عالم به محتوای نامه دانست و گاه به او اجازه نداده است .
 شاهد این جمع روایاتی است در کتاب کافی در بابی تحت عنوان «إِنَّ الْأَئِمَّةَ إِذَا شَاءُوا أَنْ
 يَعْلَمُوا عُلَّمُوا» (امامان هرگاه بخواهند چیزی را بدانند ، به آن‌ها تعلیم داده می‌شود) ، از جمله در
 حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است : «إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا عَلَّمَهُ
 اللَّهُ بِذَلِكَ: هنگامی که امام اراده می‌کند چیزی را بداند ، خدا به او تعلیم می‌دهد» . (۱)

۱- «اصول کافی» ، باب إِنَّ الْأَئِمَّةَ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلَّمُوا ، حدیث ۳ .

این وجه جمع بسیاری از مشکلات در زمینه علم پیامبر و امام علیه السلام را حل می‌کند ، از جمله این که ؛ چگونه آن‌ها آب یا غذایی را که مثلاً مسموم بود ، می‌خوردند در حالی که جایز نیست انسان به کاری که موجب خطر برای اوست ، اقدام کند ، باید گفت : در این گونه موارد پیامبر یا امام علیه السلام اجازه نداشته‌اند که اراده کنند تا اسرار غیب بر آن‌ها آشکار گردد . همچنین گاه مصلحت ایجاب می‌کند پیامبر یا امام علیه السلام مطلبی را نداند ، یا آزمایشی برای او صورت گیرد که موجب تکامل او گردد ، همان گونه که در داستان « لیلۃ المیت » آمده است که علی علیه السلام در بستر پیغمبر خوابید ، در حالی که از خود آن حضرت نقل شده است که نمی‌دانست صبحگاهان که مشرکان قریش به آن بستر حمله می‌کنند ، شهید خواهد شد یا جان به سلامت می‌برد؟ در این جامصلحت این است که امام علیه السلام از سرانجام این کار آگاه نگردد تا آزمون الهی تحقق یابد و اگر امام علیه السلام می‌دانست که در بستر پیامبر می‌خوابد و صبح سالم برمی‌خیزد ، چندان افتخاری محسوب نمی‌شد و آن چه در آیات قرآن و روایات در اهمیت این ایثارگری وارد شده است ، چندان موجه به

نظر نمی‌رسید. آری مسأله علم ارادی، پاسخی است برای تمام این اشکالات. ۵- راه جمع دیگری نیز برای روایات مختلف در علم غیب وجود دارد (هرچند این راه فقط در مورد قسمتی از این روایات صادق است) و آن این‌که مخاطبین در این روایات مختلف بودند، آن‌ها که استعداد و آمادگی پذیرش مسأله علم غیب را درباره امامان داشتند، حق مطلب به آن‌ها گفته می‌شد، ولی در برابر افراد مخالف یا ضعیف و کم‌استعداد سخن به اندازه فهم شنونده مطرح می‌گشت.

مثلاً در حدیثی می‌خوانیم که «ابوبصیر» و چند تن از یاران بزرگ امام صادق علیه السلام در مجلسی بودند، امام علیه السلام غضبناک وارد مجلس شد، هنگامی که نشست، در حضور جمع فرمود: «عجیب است که عده‌ای گمان می‌کنند ما علم غیب داریم، هیچ‌کس جز خداوند متعال از غیب آگاه نیست، من الآن می‌خواستم کنیزم را تأدیب کنم، از دست من گریخت، ندانستم در کدام یک از اتاق‌های خانه است.» (۱)

۱- «اصول کافی»، جلد ۱، باب نادر فیه ذکر الغیب، حدیث ۳.

راوی حدیث می‌گوید: وقتی که امام علیه السلام از مجلس برخاست ، من و بعضی دیگر از یاران حضرت وارد اندرون منزل شدیم و گفتیم : « فدایت شویم ، شما درباره کینزتان چنین گفتی ، در حالی که ما می‌دانیم شما علوم زیادی دارید و ما نامی از علم غیب نمی‌بریم » . امام علیه السلام سپس شرحی در این زمینه داد که مفهومی آگاهی او بر اسرار غیب بود . واضح است که در آن مجلس افرادی بوده‌اند که آمادگی و استعداد لازم برای درک این معانی و معرفت مقام امام نداشتند .

۶- می‌دانیم دایرهٔ مأموریت آن‌ها محدود به مکان و زمان خاصی نبوده ، بلکه رسالت پیامبر و امامت امامان جهانی و جاودانی است ، چگونه ممکن است کسی چنین مأموریت گسترده‌ای داشته باشد ، در حالی که هیچ‌گونه آگاهی جز بر زمان و محیط محدود خود نداشته باشد ؟ آیا کسی را که مثلاً مأمور امارت و استانداری بخش عظیمی از کشوری می‌کنند ، می‌تواند از آن منطقه آگاهی نداشته باشد و در عین حال مأموریت خود را به خوبی انجام دهد ؟

به تعبیر دیگر پیامبر و امام (علیه السلام) در مدت حیات خود باید آن چنان احکام الهی را بیان و اجرا کنند که جوابگوی نیازمندی های همه انسان ها در هر زمان و مکان باشد و این ممکن نیست مگر این که لااقل بخشی از اسرار غیب را بدانند .

۷- سه آیه در قرآن مجید است که اگر آن ها را در کنار هم بچینیم ، مسأله علم غیب پیامبر و امامان از آن روشن می شود ، نخست این که قرآن در مورد کسی که تخت ملکه سبا را در یک چشم برهم زدن نزد « سلیمان » آورد ، (یعنی آصف بن برخیا) می گوید : « قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي : كَسَى كَذِبًا أَهْلَكَ مِنْ أَصْنَانٍ كُفَّاءٍ » (نمل / ۴۰) .

در آیه دیگر می خوانیم : « قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ : بَكَو كَافِيًا » (نمل / ۴۳) .

از سوی دیگر در احادیث متعددی که در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده ، چنین می‌خوانیم که « ابوسعید خدری » می‌گوید: از رسول خدا معنی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» را سؤال کردم ، ایشان فرمود : « او وصی برادرم سلیمان بن داوود بود » ، گفتم : « وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ » کیست ؟ فرمود : « ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ : او برادرم "علی بن ابیطالب" است » . (۱)

با توجه به این که «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» که در مورد «أَصْف» آمده ، «علم جزئی» را می‌گوید و «عِلْمُ الْكِتَابِ» که درباره علی علیه السلام آمده ، «علم کلی» را می‌گوید . تفاوت میان مقام علمی آصف و علی علیه السلام روشن می‌گردد .

از سوی سوم در آیه ۸۹ سوره نحل می‌خوانیم: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ مَّا قَرَّأْنَاهُ» بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است .

روشن است کسی که عالم به اسرار چنین کتابی باشد ، باید اسرار غیب را بداند و این

دلیلی است آشکار بر این که ممکن است انسانی از اولیاء الله از اسرار غیب به فرمان خدا آگاه گردد. باید توجه داشت که این استدلال‌های هفتگانه منافاتی باهم ندارند و همه آن‌ها می‌تواند صادق باشد.

تحقیقی پیرامون آفرینش «جن»

«جن» چنان‌که از مفهوم لغوی این کلمه به دست می‌آید، موجودی است ناپیدا که مشخصات زیادی در قرآن برای او ذکر شده است، از جمله این‌که:

- ۱- موجودی است که از شعله آتش آفریده شده است، برخلاف انسان که از خاک آفریده شده است، (وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ «۱۵ / الرحمن»).
- ۲- دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطقی و استدلال است (آیات مختلف سورة جن).
- ۳- دارای تکلیف و مسؤولیت است (سورة جن و الرحمن).
- ۴- گروهی از آن‌ها مؤمن و صالح و گروهی کافرند (وَ اِنَّا مِنْ الصَّالِحِينَ وَ مِنْهُمْ ذُلِكَ) (۱۱ / جن).

- ﴿ ۵- آن‌ها دارای حشر و نشر و معادند (وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) (۱۵/جن).
- ﴿ ۶- آن‌ها قدرت نفوذ در آسمان‌ها و خبرگیری و استراق سمع داشتند و بعداً ممنوع شدند (وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِئْنًا رَصَدًا) (۹/ جن).
- ﴿ ۷- آن‌ها با بعضی انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند ، به اغوای انسان‌ها می‌پرداختند (وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا) (۶/ جن).
- ﴿ ۸- در میان آن‌ها افرادی هستند که از قدرت زیادی برخوردارند ، همان‌گونه که در میان انسان‌ها نیز چنین است « قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ : یکی از گردنکشان جن به سلیمان گفت : من تخت ملکهٔ سبازاپیش از آن‌که از جای برخیزی ، از سرزمین او به این جا می‌آورم » (۳۹ / نمل) .
- ﴿ ۹- آن‌ها قدرت بر انجام بعضی کارهای موردنیاز انسان را دارند « وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيِّنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاطِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ : گروهی از

جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می‌کردند و برای او معبدها، تمثال‌ها و ظروف بزرگ غذا تهیه می‌کردند» (۱۲ و ۱۳/سبا).

﴿ ۱۰ - خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسان‌ها بوده است (وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ) (۲۷ / حجر) و ویژگی‌های دیگری. به علاوه از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که بر خلاف آنچه در افواه مردم عوام مشهور است و آنها را «از ما بهتران» می‌دانند، انسان نوعی است برتر از آنها، به دلیل این‌که تمام پیامبران الهی از انسان‌ها برگزیده شدند و آنها به پیامبر اسلام که از نوع بشر بود، ایمان آورده و از او تبعیت کردند و اصولاً واجب‌شدن سجده در برابر آدم بر شیطان که بنا به تصریح قرآن آن روز از (بزرگان) طایفه جن بود (۵۰ / کهف) دلیل بر فضیلت نوع انسان بر جن می‌باشد. تا این‌جا سخن از مطالبی بود که از قرآن مجید درباره این موجود ناپیدا استفاده می‌شود که خالی از هرگونه خرافه و مسایل غیرعلمی است، ولی می‌دانیم مردم عوام و ناآگاه، خرافات زیادی درباره این موجود ساخته‌اند که با عقل و منطق مطابقت ندارد و به همین

جهت یک چهره خرافی و غیرمنطقی به این موجود داده که وقتی کلمه جن گفته می شود ،
مشتی خرافات نیز با آن تداعی می شود ، از جمله این که آن ها را با اشکال عجیب و غریب و
وحشتناک ، موجوداتی دُم دار و سُم دار، موزی و پُرآزار، کینه توز و بدرفتار که ممکن است از
ریختن یک ظرف آب داغ در یک نقطه خالی ، خانه هایی را به آتش کشند و موهومات
دیگری از این قبیل .

درحالی که اگر موضوع وجود جن از این خرافات پیراسته شود ، اصل مطلب کاملاً
قابل قبول است ، چراکه هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می بینیم ، نداریم ،
بلکه علماء و دانشمندان علوم طبیعی می گویند : موجوداتی را که انسان با حواس خود
می تواند درک کند ، در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند ، ناچیز است .
تااین اواخر که موجودات زنده ذره بینی کشف نشده بود ، کسی باور نمی کرد که در یک قطره
آب ، یا یک قطره خون ، هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دید آن ها را نداشته باشد .
و نیز دانشمندان می گویند : چشم ما رنگ های محدودی را می بیند و گوش ما امواج

صوتی محدودی را می‌شنود ، رنگ‌ها و صداها یی که با چشم و گوش ما قابل درک نیست، بسیار بیش از آن است که قابل درک است .

وقتی وضع جهان چنین باشد ، چه جای تعجب که انواع موجودات زنده‌ای در این عالم وجود داشته باشند که ما نتوانیم با حواس خود آن‌ها را درک کنیم و وقتی فجر صادقی مانند پیامبر اسلام از آن خبر دهد ، چرا نپذیریم ؟

به هر حال از یک طرف قرآن ، کلام ناطق صادق ، خبر از وجود جن با ویژگی‌هایی که در بالا ذکر شد ، داده است و از طرف دیگر هیچ دلیل عقلی بر نفی آن وجود ندارد ، بنابراین باید آن را پذیرفت و از توجیهات غلط و ناروا باید بر حذر بود ، همان‌گونه که از خرافات عوام در این قسمت باید اجتناب کرد .

این نکته نیز قابل توجه است که جن گاهی بر یک مفهوم وسیع‌تر اطلاق می‌شود که انواع موجودات ناپیدا را شامل می‌گردد ، اعم از آن‌ها که دارای عقل و درکند و آن‌ها که عقل و درک ندارند و حتی گروهی از حیواناتی که با چشم دیده می‌شوند و معمولاً در لانه‌ها

پنهانند، نیز در این معنی وسیع وارد شده‌اند: شاهد این سخن روایتی است که از پیامبر نقل شده است که فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ الْجِنَّ خَمْسَةَ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ كَالرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ، وَصِنْفٌ حَيَاتٌ وَصِنْفٌ عَقَارِبٌ، وَصِنْفٌ حَشَرَاتُ الْأَرْضِ، وَصِنْفٌ كَبَنَى آدَمَ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَ الْعِقَابُ: خداوند جن را پنج صنف آفریده است؛ صنفی مانند باد در هوا (ناپیدا هستند) و صنفی به صورت مارها و صنفی به صورت عقرب‌ها و صنفی همچون حشرات زمینند و صنفی از آن‌ها مانند انسانند که بر آن‌ها حساب و عقاب است» (۱).

مطابق این روایت و مفهوم گسترده‌اش، بسیاری از مشکلاتی که در روایات و داستان‌ها در مورد جن گفته می‌شود، حل می‌گردد. مثلاً در بعضی از روایات امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا تَشْرِبُ الْمَاءَ مِنْ ثَلَمَةِ الْإِنْسَاءِ وَلَا مِنْ عُرْوَتِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى الْعُرْوَةِ وَ الثَّلَمَةِ: از قسمت شکسته

۱- «سفينة البحار»، جلد ۱، صفحه ۱۸۶ (ماده جن).

ظرف و طرف دستگیره آن آب نخورید، زیرا شیطان روی دستگیره و قسمت شکسته می‌نشیند.^(۱) با توجه به این‌که «شیطان» از «جن» است و با توجه به این‌که جای شکسته ظرف و همچنین دسته آن محل اجتماع انواع میکروب‌هاست، بعید به نظر نمی‌رسد که «جن» و «شیطان» به مفهوم عام، این‌گونه موجودات را نیز شامل می‌شود، هرچند که معنی خاصی دارد که به موجودی گفته می‌شود که دارای قدرت فهم و شعور و مسئولیت و تکلیف است. و روایات در این زمینه فراوان است.^(۲)

پایان سورة جن

۱- «کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۸۵، حدیث ۵.

۲- در جلد اول کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» حدود ۲۳ روایت در این زمینه مطرح شده است.

سورة مزمل

فضیلت تلاوت سورة «مُزَّمِّل»

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر اکرم نقل شده است :
 « هرکس سورة "مزمل" را بخواند ، سختی‌ها در دنیا و آخرت از او برداشته می‌شود . » (۱)
 امام صادق علیه السلام نیز فرموده‌اند : « هرکس سورة "مزمل" را در نماز عشاء دوم (منظور همان نماز عشاء است ، زیرا گاهی به نماز مغرب ، نماز عشاء اول گفته می‌شود) یا در آخر شب بخواند ، شب و روز و همچنین خود این سوره ، گواه او در روز قیامت خواهد بود و خداوند او را حیات پاکیزه و مرگ پاکیزه‌ای خواهد داد . » (۲)
 مسلماً این فضایل بزرگ ، از آن کسی است که به محتوای این سوره که دایر بر قیام شبانه و تلاوت قرآن و انفاق است ، عمل کند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ

ای جامه به خود پیچیده !

۲ قُمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا

شب را ، جز کمی ، به پاخیز !

۳ نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا

نیمی از شب را ، یا کمی از آن کم کن !

۴ أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا

یا بر نصف آن بیفزای و قرآن را با دقت و تأمل بخوان !

ای جامه به خود پیچیده به پاخیز !

«مَزْمَل» در اصل «مُزْمَل» بوده ، از ماده «تَزْمَل» به معنی پیچیدن پارچه ای بر

خویش است و «زَمِيل» که به معنی همدیف (کسی که همراه انسان بر مرکبی سوار می‌شود) و سپس به معنی رفیق آمده، به خاطر این است که ارتباط و پیوند نزدیکی دارد. همان‌گونه که از لحن آغاز این سوره برمی‌آید، دعوتی است آسمانی از پیامبر برای استقامت و آمادگی جهت پذیرش یک وظیفه بزرگ و سنگین، که بدون خودسازی قبلی انجام آن ممکن نیست.

جالب این‌که مخاطب در این آیات، پیامبر است ولی نه به عنوان «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» و «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» بلکه به عنوان «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ»، اشاره به این‌که دوران «جامه به خود پیچیدن» و درگوشه انزوا نشستن نیست، بلکه دوران قیام و خودسازی و آمادگی برای انجام رسالتی عظیم است.

و انتخاب شب برای این کار به خاطر این است که اولاً چشم و گوش دشمنان در خواب است و ثانیاً کارهای زندگی تعطیل می‌باشد و به همین دلیل انسان آمادگی بیشتری برای اندیشه و تفکر و تربیت نفس دارد.

همچنین انتخاب «قرآن» به عنوان متن اصلی این برنامه ، به خاطر آن است که تمام درس‌های لازم را در این زمینه دربردارد و بهترین وسیله تقویت ایمان و استقامت است و تقوا و پرورش نفوس است .

تعبیر به «ترتیل» که در اصل به معنی تنظیم و ترتیب موزون است ، در این جا به معنی خواندن آیات قرآن باتأنی و نظم لازم ، اداء صحیح حروف ، تبیین کلمات ، دقت و تأمل در مفاهیم آیات و اندیشه در نتایج آن است .

بدیهی است چنین قرآن‌خواندنی می‌تواند به سرعت به انسان رشد و نمو معنوی ، شهامت اخلاقی ، تقوا و پرهیزگاری ببخشد .

تعبیر به «قیام» در جمله «قُمِ اللَّیْل» به معنی برخاستن در مقابل خوابیدن است، نه فقط روی پایستادن .

و اما تعبیرات مختلفی که درباره مقدار «شب‌زنده‌داری» در این آیات آمده ، درحقیقت برای بیان «تخیر» است و در واقع پیامبر را مخیر می‌کند که نیمی از شب یا چیزی

کمتر ، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند و تلاوت قرآن کند در مرحله اول « تمام شب » را جز مقدار کمی ذکر می کند و بعد تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و سپس کمتر از نیم .

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

گفتیم گرچه مخاطب در این آیات ، شخص پیامبر است ، ولی ذیل سوره نشان می دهد که مؤمنان هم در این برنامه با شخص پیامبر همگام بودند ، اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب زنده داری در اوایل دعوت پیامبر بر همگان واجب بوده است یا نه ؟

بعضی از مفسران معتقدند این امر واجب بوده ، بعداً آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده و فاصله آن حدود یکسال بوده است . حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریع نمازهای پنجگانه بوده و پس از آن که نمازهای پنجگانه تشریع شد ، این حکم نسخ گردید . ولی همان طور که مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » نیز آورده ، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر « نسخ » باشد ، به چشم نمی خورد و بهتر آن است که گفته شود این

قیام و عبادت ، مستحب و سنت مؤکد بوده و هرگز جنبه وجوب نداشته است ، جُز در مورد شخص پیامبر اکرم که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن نماز شب بر او واجب بوده است و مانعی ندارد که این مسأله برای پیامبر واجب باشد و بر مسلمین مستحب ، از این گذشته آنچه در آیات فوق آمده ، منحصر به «نماز شب» نیست ، چراکه نماز شب نیمی از شب یا دو ثلث از شب و یا حتی یک ثلث از شب را اشغال نمی‌کند ، آنچه در آیه مطرح است ، قیام برای ترتیل قرآن است .

بنابراین در اوایل کار این حکم به صورت مستحب مؤکدی بوده و بعد تخفیف داده شده است و با توجه به این‌که در آغاز هر کار مخصوصاً در اوایل یک انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است ، جای تعجب نیست که یک چنین دستور فوق‌العاده به پیامبر و مسلمانان داده شده باشد ، که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند و به محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا گردند و علاوه بر آگاهی ، خود را برای پیاده کردن آن از نظر روحیه بسازند .

فضیلت نماز شب

این آیات بار دیگر اهمیت شب‌زنده‌داری و نماز شب و تلاوت قرآن را در آن هنگام که غافلان در خوابند، گوشزد می‌کند. عبادت در شب و مخصوصاً در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر، اثر فوق‌العاده‌ای در صفای روح و تهذیب نفوس و تربیت معنوی انسان و پاکی قلب و بیداری دل و تقویت ایمان و اراده و تحکیم پایه‌های تقوا در دل و جان انسان دارد، که حتی با یک‌مرتبه آزمایش انسان آن‌را به روشنی در خود احساس می‌کند. و به همین دلیل علاوه بر آیات قرآن، در روایات اسلامی نیز تأکید فراوانی روی آن شده است. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَةً: التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ إِفْطَارُ الصَّائِمِ وَ لِقَاءُ الْإِخْوَانِ: سه چیز از عنایات مخصوص الهی است: عبادت شبانه (نماز شب) و افطار دادن به روزه‌داران و ملاقات برادران مسلمان» (۱).

و در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که در تفسیر آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ» (کارهای نیک، اثر کارهای بد را از بین می‌برد) فرمود: «صَلَاةُ اللَّيْلِ تُذْهِبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ: نماز شب، گناهان روز را از بین می‌برد».^(۱)

معنی ترتیل چیست؟

آنچه در آیات فوق روی آن تکیه شده، مسأله قرائت قرآن نیست، بلکه مسأله «ترتیل» است.

در تفسیر «ترتیل» روایاتی از معصومین نقل شده که هر کدام به یکی از ابعاد وسیع آن اشاره می‌کند.

در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «بَيِّنَةُ بَيَانًا وَ لَا تَهْدُهُ هَذَ الشَّعْرِ وَ لَا تَنْتُرُهُ نَتْرُ الرُّمْلِ وَ لَكِنْ اقْرَعْ بِهِ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ وَ لَا يَكُونَنَّ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ: ترتیل» یعنی آن را

به طور روشن بیان کن ، نه مانند اشعار ، سریع و پشت سر هم بخوان و نه مانند دانه‌های شن آن را پراکنده ساز ، لکن چنان بخوان که دل‌های سنگین را با آن بکوبی و بیدار کنی ، هرگز هدف شما این نباشد که حتماً به آخر سوره برسی (مهم آن است که محتوای آیات را درک کنید) . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر « ترتیل » می‌خوانیم : « إِذَا مَرَزْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ ، وَ إِذَا مَرَزْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ : وقتی از کنار آیه‌ای می‌گذری که در آن نامی از بهشت است ، توقف کن و از خدا بهشت را بطلب (و خود را برای آن بساز) و هنگامی که از آیه‌ای می‌گذری که در آن نام دوزخ است ، از آن به خدا پناه ببر (و خوشتن را از آن دور بدار) » . (۲)

آن امام علیه السلام در روایت دیگری در تفسیر « ترتیل » فرموده : « هُوَ أَنْ تَقَمَّقْتَ فِيهِ وَ

تُحَسِّنُ بِهِ صَوْتَكَ: ترتیل آن است که در آیات مکث کنی و با صدای خوب آن را بخوانی. (۱)
و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت چنین نقل شده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً وَ لَكِنْ يُرْتَّلُ تَرْتِيلاً، إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ: قرآن را سریع و تند نباید خواند، بلکه با ترتیل خوانده شود، هرگاه از آیه‌ای می‌گذری که در آن سخنی از دوزخ است، می‌ایستی و از آتش دوزخ به خدا پناه می‌بری». (۲)
و بالاخره در حالات پیامبر نقل شده که ایشان آیات را از یکدیگر جدا می‌کرد و صدای خود را می‌کشید. (۳)
این روایت و روایات دیگری که به همین معنی نقل شده، همگی گواه بر این حقیقت است که نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام تلاوت کرد،

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۸. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۴۷.

۳- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

بلکه باید به تمام اموری که تأثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می‌سازد، توجه داشت و فراموش نکرد که این پیام الهی است و هدف تحقق بخشیدن به محتوای آن است. ولی متأسفانه امروز بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته و از آن قرآن تنها به الفاظی اکتفا نموده‌اند و هم‌شان فقط ختم سوره و ختم قرآن است، بی‌آنکه بدانند این آیات برای چه نازل شده؟ و چه پیامی را ابلاغ می‌کند؟ درست است که الفاظ قرآن نیز محترم و خواندن آن دارای فضیلت است، ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت، مقدمه بیان محتواست.

﴿۵﴾ اِنَّا سَأَلْنٰكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا

چرا که ما به‌زودی سخنی سنگین را به تو القاء خواهیم کرد.

از چه نظر قرآن، "قول سنگین" است؟

در این آیه هدف نهایی این دستور سخت و مهم بیان می‌شود.

گرچه مفسران در تفسیر «قَوْلٌ ثَقِيْلٌ» هرکدام بیانی دارند که ناظر بر یکی از ابعاد مسأله است، ولی چنین به نظر می‌رسد که سنگین بودن این قول که منظور از آن بدون شک

قرآن مجید است ، از شش جهت مختلف است ؛

❧ ۱- سنگین از نظر محتوا و مفهوم آیات .

❧ ۲- سنگین از نظر تحمل آن بر قلوب و دلها ، تا آنجا که خود قرآن میگوید : «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ : اگر این قرآن را بر کوهها نازل می کردیم ، آن را خاشع و از هم شکافته می دیدی » . (۲۱ / حشر) .

❧ ۳- سنگین از نظر وعده ها ، وعیدها و بیان مسؤولیت ها .

❧ ۴- سنگین از نظر تبلیغ و مشکلات راه دعوت .

❧ ۵- سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت .

❧ ۶- سنگین از نظر برنامه ریزی و اجرای کامل آن .

خواندن قرآن گرچه آسان و زیبا و دلنشین است ، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می باشد ، مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تار جهل و بت پرستی و خرافات فراگرفته بود و دشمنان لجوج و

متعصب و بی‌رحم در برابر او دست به دست هم داده بودند ، ولی پیامبر و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید و استعانت از نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار ، توانستند بر تمام این مشکلات فائق آیند و بار این «قَوْلٌ ثَقِيلٌ» را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند .

﴿ ٦ ٓ اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ اَشَدُّ وَطْأً وَّ اَقْوَمُ قِيلاً ٦ ٓ﴾

مسلماً برنامه (عبادت) شبانه پابرجاتر و بااستقامت‌تر است .

تأثیر نیایش در دل شب

این آیات همچنین به بحث پیرامون عبادت شبانه و آموزش‌های معنوی در پرتو تلاوت قرآن در دل شب ادامه می‌دهد و در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای آن‌چه در آیات قبل آمده است ، می‌فرماید : «این دستور عبادت و تلاوت شبانه به خاطر آن‌است که برنامه (عبادت و تعلیم) شب پابرجاتر و بااستقامت‌تر است» .

«نَاشِئَةُ» از ماده «نَشَى» به معنی «حادثه» است و منظور از آن در

این جا مطابق حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه : «قِيَامُهُ عَنْ فِرَاشِهِ لَا يُرِيدُ إِلَّا اللَّهَ: برخاستن از بستر است که هدفی جز خدا نداشته باشد»^(۱) و نیز منظور آن «حالات معنوی و روحانی» و «نشاط و جذبه ملکوتی» است که در جان انسان در این ساعات مخصوص شب ایجاد می شود که آثارش عمیق تر و دوامش بیشتر است . «وُطْأً» در اصل به معنی گام نهادن و نیز به معنی توافق کردن است . تعبیر به «أَشَدُّ وَطْأً» به معنی تأثیرات ثابت و راسخی است که در پرتو این عبادات در روح و جان انسان پیدا می شود .

این احتمال نیز وجود دارد که به معنی توافق بیشتری است که در این لحظات در میان قلب و چشم و گوش انسان و بسیج همه آنها در مسیر عبادت پیدا می شود . «أَقْوَمُ» از ماده «قیام» و به معنی پابرجا تر و صاف تر است و «قِيلَ» به معنی سخن گفتن

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۴۸ ، حدیث ۱۶ .

است که در این جا اشاره به ذکر خدا و تلاوت قرآن است .
 روی هم رفته این آیه از آیاتی است که با تعبیرات پرمحتوایش ، رساترین سخن را
 درباره «عبادت شبانه» و نیایش سحرگاهان و راز و نیاز با محبوب ، در
 ساعاتی که اسباب فراغت خاطر از هر زمان فراهم تر است و همچنین تأثیر آن در
 تهذیب نفس و پرورش روح و جان انسانی ، بیان کرده است و نشان می دهد که
 روح آدمی در آن ساعات آمادگی خاصی برای نیایش و مناجات و ذکر و فکر دارد .

﴿۷﴾ إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا

و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت .
 «سَبْح» در اصل به معنی حرکت و رفت و آمد است و گاه به شنا کردن
 نیز اطلاق می گردد ، چراکه حرکات مداومی دارد .

گویی جامعه انسانی را به اقیانوس بیکرانی تشبیه می کند که گروه کثیری در آن در حال
 غرق شدن می باشند ، امواج خروشان به هر سو حرکت می کند ، کشتی های سرگردان

در آن پناهگاهی می‌جویند و پیامبر اسلام تنها منجی غریق در این دریا و قرآنش تنها کشتی نجات در این اقیانوس است .

این شناگر بزرگ باید با عبادات شبانه خود را برای این مأموریت و رسالت عظیم روزانه آماده سازد .

﴿ ۸ ﴾ **وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتَلًا**

نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند .

دستورهای پنجگانه مکّه ـ نماز شب

بعد از دستور قیام برای عبادت شبانه و اشاره اجمالی به آثار عمیق آن ، پنج دستور را که مکمل آن است ، به شرح زیر بیان می‌فرماید :

﴿ ۱ ﴾ - ذکر پروردگار : مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست ، بلکه توجه به معنی است ، چراکه یاد لفظی مقدمه یاد قلبی است و ذکر قلبی روح و جان را صفا می‌بخشد و نهال معرفت و تقواریا در دل آبیاری می‌کند .

تعبیر به «رَبِّ» اشاره به این است که هر گاه نام مقدس او را می‌بری ، توجه به نعمت‌های بی‌پایان و تربیت مستمر او نسبت به خویش داشته باش .
 ﴿۲- تَبَتَّلْ: از مادهٔ «بَتَّل» در اصل به معنی انقطاع است و لذا به مریم ، «بتول» گفته شده ، چراکه هیچ همسری برای خود انتخاب نکرده بود و اگر به بانوی اسلام فاطمه زهرا نیز «بتول» گفته می‌شود ، به خاطر این است که او از زنان عصر خود از نظر اعمال و رفتار و معرفت جدا و برتر و به حالت انقطاع الی‌الله رسیده بود .
 «تَبَتَّل» آن است که انسان با تمام قلبش متوجه به خدا گردد و از ماسوی‌الله منقطع شده و اعمالش را فقط برای او به جا آورد و غرق در اخلاص گردد .

﴿۹﴾ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا

همان پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست ، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن .

﴿۳- توکل: در این جا بعد از مرحلهٔ «ذکرالله» و «اخلاص» ، مرحلهٔ توکل و

واگذاری همه کارها به خدا فرامی‌رسد ، خداوندی که مشرق و مغرب عالم ، یعنی مجموعه جهان هستی در زیر سیطره حکومت و ربوبیت او قرار دارد و تنها معبود شایسته پرستش اوست ، این تعبیر به منزله دلیلی است برای موضوع توکل بر خدا ، چگونه انسان بر او توکل نکند و کار خویش را به او نسپارد ، در حالی که در پهنه جهان هستی غیر از او حاکم ، فرمانروا ، منعم ، مربی و معبود نیست .

تعبیر به «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» (خداوند مشرق و مغرب) اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است ، همان‌گونه که در تعبیرات روزمره می‌گوییم: فلان‌کس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد ، یعنی تمام روی زمین را ، نه فقط نقطه مشرق و مغرب .

﴿ ۱۰ ﴾ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

و در برابر آنچه آن‌ها (دشمنان) می‌گویند ، شکیا باش و به طرزی شایسته از آن‌ها دوری نما .

﴿ ۴ و ۵ - صبر و هجران : و به این ترتیب در این جا مقام « صبر » و « هجران » به

عنوان چهارمین و پنجمین دستور در مسیر دعوت به سوی حق ، بدگویی دشمنان و ایذاء و آزار آنان ، فراوان است و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند ، باید در برابر زبان خار ، صبر و تحمل داشته باشد .

به علاوه گاهی در این جا بی اعتنائی و دوری لازم است ، تا هم از شرشان در امان بماند و هم درسی از این طریق به آنان بدهد ، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه های تربیتی و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد .

به این ترتیب آیات فوق نسخه جامع و کاملی به پیامبر اسلام و تمام کسانی که در خط او گام برمی دارند ، می دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان ، مدد بگیرند و سپس این نهال را با آب " یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل " آبیاری کنند ، چه نسخه جامع و جالبی .

﴿ ۱۱ ﴾ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِيَ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قُلُوبًا
مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار و آنهارا کمی مهلت ده .

حساب این گنهکاران مستکبر را با من واگذار

یعنی طرف آنها تو نیستی ، منم ، مجازات و کیفر آنها را به خود من واگذار و کمی به آنها مهلت ده ، تا هم اتمام حجت گردد و هم ماهیت خود را آشکار سازند و پشت خود را از بار گناه سنگین کنند ، آنگاه عذاب من گلوی آنها را خواهد فشرد . و می دانیم که مدت کمی گذشت که مسلمانان نیرومند شدند و ضربات سنگین و شکننده خود را در جنگ های « بدر » و « حنین » و « احزاب » و مانند آن بر پیکر دشمن وارد آوردند و نیز مدت کمی بیشتر نگذشت که این گردنکشان از دنیا رفتند و گرفتار عذاب الهی در برزخ شدند و عذاب قیامت نیز از آنها چندان دور نیست .

ضمناً تعبیر به «أُولَى النِّعْمَةِ» (صاحبان نعمت) ، اشاره به غرور و غفلت ناشی از فزونی مال و ثروت و امکانات مادی است که غالباً دامگیر صاحبان آنها می شود و به همین دلیل در طول تاریخ انبیاء چنان که قرآن شاهد و گواه است ، این دسته همیشه در صف اول مخالفان قرار داشتند .

﴿۱۲﴾ إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا

که نزد ما عل و زنجیرها و (آتش) دوزخ است.

«اَنْکَال» جمع «نِکَل» (بر وزن فِکْر) به معنی زنجیرهای سنگین است و در اصل از ماده «نُکُول» به معنی ضعف و ناتوانی گرفته شده و از آنجا که زنجیرهایی که بر دست و پا و گردن می‌نهند، انسان را از حرکت بازمی‌دارد و ناتوان می‌سازد، این واژه در معنی زنجیر به کار رفته است، آری در برابر آزادی بی‌قید و شرط و تنعمی که در این دنیا داشتند، بهره آن‌ها در آنجا اسارت است و آتش.

﴿۱۳﴾ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا

و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک.

غذایی بر عکس غذاهای چرب و شیرین دنیای آن‌ها که به راحتی از گلو فرومی‌رفت و گوارا بود و زندگی دردناک در برابر آسایش بی‌حساب این مغروران خودخواه و مستکبر در این دنیا. چگونه این غذای گلوگیری نباشد؟ در حالی که در آیه ۶ سوره غاشیه می‌خوانیم:

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ: آنها غذایی جز از خارهای جانگداز ندارند» .
و نیز در آیه ۴۳ و ۴۴ سورة دخان می خوانیم: «إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ، طَعَامُ
الْأَثِيمِ: درخت زقُوم (همان گیاه تلخ و بدبو و بدطعم و تلخ و کشنده) ، غذای گنهکاران است » .
(۱۴) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَّهِيلاً
در آن روز که زمین و کوهها سخت به لرزه می افتند و کوهها (چنان در هم کوبیده می شود
که) به شکل توده هایی از شن نرم درمی آید .

«کثیب» به معنی شن های متراکم است و «مهیل» از ماده «هیل» به
معنی ریختن شیء نرمی مانند رمل و آرد بر چیزی است و در این جا منظور
شن های نرمی است که هرگز استقرار و ثبات ندارد .
بنابراین معنی ، کوهها در قیامت آن چنان از هم متلاشی می شوند که به صورت شن های
نرمی درمی آیند که اگر پا روی آن بگذارند ، فرومی روند .

(۱۵) إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِداً عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا

ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شماست، همان‌گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم .

سپس به مقایسه‌ای میان بعثت پیامبر و مخالفت زورمندان عرب و قیام موسی بن عمران در مقابل فرعونیان می‌پردازد و می‌گوید : هدف او هدایت شما و نظارت بر اعمال شماست ، همان‌گونه که هدف موسی بن عمران ، هدایت فرعون و فرعونیان و نظارت بر اعمال آنها بود .

﴿۱۶﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا

فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست و ما او را شدیداً مجازات کردیم . «وَبِيل» از ماده «وَبَّل» در اصل به معنای باران شدید و سنگین است و سپس به هر چیز شدید و سنگین اطلاق شده ، مخصوصاً در مورد مجازات و در آیه مورد بحث نیز اشاره به شدت عذاب است که گویی اشخاص را مانند یک باران شدید زیر رگبار خود قرار می‌دهد . نه لشکر عظیم فرعون مانع عذاب الهی شد و نه وسعت مملکت و قدرت حکومت و

اموال و ثروتمندانشان جلوی این کار را گرفت و سرانجام همگی در امواج خروشان نیل که به آن مباحات می‌کردند، غرق شدند، شما که در سطحی بسیار پایین‌تر از آن‌ها قرار دارید و از نظر عِدّه و عُدّه به مراتب از فرعون و فرعونیان ضعیف‌ترید، درباره خود چه می‌اندیشید؟ و چگونه به این مختصر اموال و نفراستان مغرور می‌شوید؟

﴿۱۷﴾ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا

شما اگر کافر شوید، چگونه خود را ((از عذاب شدید الهی)) برکنار می‌دارید،

در آن روز که کودکان را پیر می‌کند؟

«شِيب» جمع «أَشْيَب» به معنی پیر است و در اصل از ماده

«شَيْب» و «مَشَيْب» به معنی سفید شدن مو گرفته شده است.

آری عذاب آن روز آن‌قدر زیاد، سنگین، شدید، هولناک و کمر شکن است که

کودکان را پیر می‌کند و این در واقع کنایه از شدت آن است.

عذاب آخرت که سهل است، بعضی نقل می‌کنند در همین دنیا گاه که انسان

در تنگناهای فوق‌العاده شدید قرار می‌گیرد ، محسوس است که در یک لحظه زودگذر موهای او رو به سفیدی می‌رود .

به هر حال آیه فوق اشاره به این است که به فرض این‌که شما در این جهان همچون فرعونیان گرفتار عذاب نابودکننده نشوید ، قیامت و عذاب قیامت را چه خواهید کرد ؟

﴿ ۱۸ ﴾ السَّمَاءُ مُنْقَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا

در آن روز آسمان از هم شکافته می‌شود و وعده‌او تحقق می‌یابد . «مُنْقَطِرٌ» از ماده «انفطار» به معنی انشقاق و شکافتن است . بسیاری از آیات قیامت و «اَشْرَاطُ السَّاعَةِ» (حوادثی که در آستانه پایان جهان و آغاز رستاخیز صورت می‌گیرد) حکایت از انفجارهای عظیم ، زلزله‌های شدید و دگرگونی‌های سریع می‌کند که آیه مورد بحث تنها به گوشه‌ای از آن اشاره نموده است . وقتی آسمان و کرات آسمانی با آن‌همه عظمت نتوانند در برابر حوادث عظیم آن روز مقاومت کنند ، از این انسان ضعیف و ناتوان و آسیب‌پذیر چه کاری ساخته است ؟

﴿١٩﴾ إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

این هشدار و تذکری است و هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند .
اگر پیمودن این راه از طریق اجبار و اکراه صورت گیرد ، نه افتخاری است و نه فضیلتی .
فضیلت آن است که انسان با اراده و اختیار خود این راه را انتخاب کرده و پیوید .
خلاصه این که خداوند راه و چاه را نشان داده و دیده بینا و آفتاب روشنی‌بخش را در اختیار گذارده و مردم را مخیر ساخته تا در اطاعت فرمانش با اراده و تصمیم وارد عمل شوند .

مراحل چهارگانه عذاب الهی

در این آیات تکذیب‌کنندگان مغرور و مست نعمت را به چهار عذاب دردناک تهدید می‌کند ؛

❖ غُلل و زنجیرها (اُنْکَلال) .

❖ آتش سوزان جهنم (جَحیم) .

❖ غذاهای خشن و گلوگیر و مرگبار (وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ) .

❖ و انواع مجازات‌های دردناک دیگر که در فکر انسان .

نمی‌گنجد (وَ عَذَاباً أَلِيماً) .

این مجازات‌ها در حقیقت نقطهٔ مقابل وضع آن‌ها در زندگی این دنیا است ؛

از یکسو داشتن آزادی بی‌حد و مرز .

و از سوی دیگر زندگی مرفه .

و از سوی سوم غذاهای گوارا .

و از سوی چهارم انواع آسایش‌ها .

و چون همه این‌ها را به قیمت ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و کبر و غرور و

غفلت از خدا پیدا کرده‌اند ، در قیامت به چنان سرنوشتی گرفتار خواهند شد .

﴿۲۰﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِّنَ

الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ

فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ وَ آخَرُونَ

يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

فَاقْرَأْ مَا نَيَّسَرَ مِنْهُ وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تَقْدُمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که باتو هستند، نزدیک دوسوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پامی خیزید و خداوند شب و روز را اندازه گیری می‌کند، او می‌داند که شما نمی‌توانید مقدار آن را (دقیقاً) اندازه گیری کنید، لذا شما را بخشید، اکنون آن مقدار از قرآن که برای شما میسر است، تلاوت کنید، او می‌داند به زودی گروهی از شما بیمار می‌شوند و گروهی دیگر برای بدست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند و گروه دیگری در راه خدا جهاد می‌کنند، پس آن مقدار که برای شما ممکن است، از آن تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات ادا کنید و به خدا قرض الحسنه دهید (در راه او انفاق نمایید) و (بدانید) آنچه از کارهای خیر را برای خود از پیش می‌فروستید، نزد خدا به بهترین وجه و بزرگ‌ترین پاداش خواهید

یافت و از خدا آمرزش طلبید که خداوند غفور و رحیم است.

هرچه برای شما امکان دارد، قرآن بخوانید

«لَنْ تُحْصَوْه» از ماده «إِحصاء» به معنی شماره کردن است یعنی شما نمی‌توانید دقیقاً وقت شب را از نظر مقدار دوثلث و نصف و یک‌ثلث تعیین کنید و به زحمت می‌افتید. حتی امروز هم که با وسایلی می‌توان به موقع از خواب بیدار شد، تعیین دقیق این مقادیر در تمام طول سال، مخصوصاً با تفاوت مستمر شب و روز، کار آسانی نیست. جمله «ثَابَ عَلَيْكُمْ» را غالب مفسران به معنی تخفیف این تکلیف، ذکر کرده‌اند نه به معنی توبه از گناه.

این آیه اشاره به همان دستوری است که در آغاز سوره به پیامبر داده شده، تنها چیزی که در این‌جا اضافه دارد، این است که گروهی از مؤمنان نیز در این عبادت شبانه، پیامبر را همراهی می‌کردند.

در این‌که منظور از جمله «فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (آنچه از قرآن برای شما میسر است،

بخوانید) چیست؟ گفتگو بسیار است؛ جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده‌اند که در لابلای آن حتماً آیات قرآن خوانده می‌شود، بعضی گفته‌اند: منظور همان تلاوت قرآن است هرچند در اثناء نماز نباشد، سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه و بعضی به یک‌صد آیه و بعضی دویست آیه تفسیر کرده‌اند، ولی هیچ‌یک از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی‌افتد، قرآن بخواند. بدیهی است منظور از «تلاوت قرآن» در این جا تلاوتی است به‌عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.

سپس به بیان دلیل دیگری برای تخفیف پرداخته و می‌افزاید: «خداوند می‌داند که گروهی از شما بیمار می‌شوند و گروهی دیگر برای ابتغاء فضل الهی راهی سفر می‌گردند و گروه دیگری در راه خدا جهاد می‌کنند و این امور مانع از آن خواهد شد که عبادت شبانه را در نصابی که قبلاً تعیین شده، به طور مداوم انجام دهند» (عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ وَ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

و همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است ، لذا بار دیگر تکرار می‌کند « حال که چنین است ، آن مقداری که برای شما ممکن است و توانایی دارید ، در شب از قرآن تلاوت کنید » (فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ) .

روشن است که ذکر بیماری و مسافرتها ضروری و جهاد فی سبیل الله ، به عنوان سه مثال برای عذرهای موجه است ، ولی منحصر به این‌ها نیست ، منظور این است چون خداوند می‌داند شما گرفتار مشکلات مختلف زندگی در روز خواهید شد و این مانع تداوم آن برنامه سنگین است ، به شما تخفیف داده است . در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم : « حکم مربوط به دو ثلث از شب یا نیمی از آن و یا ثلث آن منسوخ شده و به جای آن « فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ » قرار گرفته است .^(۱) قابل توجه این‌که سه نوع عذر در آیه مورد بحث ذکر شده که یکی جنبه جسمانی دارد

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۵۱ .

(بیماری) و دیگری جنبه مالی دارد (مسافرت برای کسب و کار) و سومی جنبه دینی دارد (جهاد فی سبیل الله) و لذا بعضی گفته اند که از این آیه استفاده می شود که تلاش برای معاش همردیف جهاد فی سبیل الله است .

سپس به چهار دستور دیگر در پایان این آیه اشاره کرده و برنامه خودسازی ارائه شده را به این وسیله تکمیل می کند ، می فرماید : « نماز را بیادارید ، زکات را ادا کنید ، از طریق انفاق های مستحبی به خداوند قرض الحسنه دهید و بدانید آنچه را از کارهای خیر برای خود از پیش می فرستید ، آن را نزد خداوند به بهترین وجه و بزرگ ترین پاداش خواهید یافت » (وَ أَقِمْوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَ أَكْثَرَ أَجْرًا) .
« و استغفار کنید و از خداوند آمرزش بطلبید که خداوند غفور و رحیم است »
(وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

این چهار دستور (نماز، زکات، انفاق های مستحبی و استغفار) به ضمیمه دستور تلاوت و تدبیر در قرآن که در جمله های قبل آمده بود ، مجموعاً یک برنامه کامل خودسازی را

تشکیل می‌دهد که در هر عصر و زمان خصوصاً در آغاز اسلام، تأثیر انکارناپذیری داشته و دارد. منظور از «نماز» در این جا نمازهای واجب پنجگانه و منظور از «زکات»، زکات واجب است. منظور از دادن «قرض الحسنه» به خداوند، همان انفاق‌های مستحبی است و این بزرگوارانه‌ترین تعبیری است که در این زمینه تصور می‌شود، چراکه مالک تمام ملک‌ها از کسی که مطلقاً چیزی از خود ندارد، قرض می‌طلبد تا از این طریق او را تشویق به انفاق و ایشار و کسب فضیلت این عمل خیر کند و از این طریق تربیت شود و تکامل یابد. ذکر استغفار در پایان این دستورات ممکن است اشاره به این باشد که مبدا با انجام این طاعات خود را انسان کاملی بدانید و به اصطلاح طلبکار تصور کنید، بلکه همواره باید خود را مقصّر بشمرید و عذر به درگاه خدا آورید «وَرَنَّهُ سِزَاوَارِ خُداوَنَدِش کَس نَتَوَانَدکِه بَه جَا آوَرَد». بعضی از مفسران معتقدند تکیه روی این دستورات به خاطر آن است که تصور نشود اگر تخفیفی درباره قیام شبانه و تلاوت قرآن قائل شده، به سایر برنامه‌ها و دستورات دینی نیز

سرایت می‌کند ، بلکه آن‌ها همچنان به قوّت خود باقی است .^(۱)

ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی

برای انجام کارهای مهم اجتماعی مخصوصاً ایجاد یک انقلاب وسیع و گسترده در تمام شؤون زندگی قبل از هر چیز یک نیروی مصمّم انسانی لازم است که با اعتقاد راسخ و آگاهی کامل و تعلیمات لازم فکری و فرهنگی و پرورش‌های اخلاقی ، برای این کار ساخته شده باشد . و این دقیقاً کاری بود که پیغمبر اسلام در مکه در سال‌های نخستین بعثت بلکه در تمام دوران عمرش انجام داد و به همین دلیل و به خاطر وجود همین زیربنای محکم ، نهال اسلام به سرعت نمو کرد و جوانه زد و شاخ و برگ آورد .

آنچه در این سوره آمده است نمونه زنده و بسیار گویایی از این برنامه حساب شده است : دستور به عبادت دوسوم یا حداقل یک‌سوم از شب ، آن هم توأم با تلاوت و دقت در

۱- «المیزان» ، جلد ۲۰ ، صفحه ۱۵۶ .

آیات قرآن مجید تأثیر عجیبی در روح مسلمانان گذارد و آن‌ها را برای قبول «قول ثقیل» و «سبح طویل» آماده ساخت، این حرکات و نشئه‌های شبانه که به تعبیر قرآن «أَشَدُّ وَطْأً» و «أَقْوَمُ قَبْلاً» بود، سرانجام کار خود را کرد و گروهی اندک از توده‌های محروم و قشرهای مستضعف و دربند چنان ساخته شدند که شایستگی برای حکومت بر بخش عظیمی از جهان را پیدا کردند.

و امروز هم اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را بازیابیم، راه همین راه و برنامه همین برنامه است، هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان از نظر تفکر و ایمان، افرادی که پرورش‌های لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته‌اند، سیطره «یهود» را از قلب کشورهای اسلامی براندازیم و دست زورگویان و اَبَر جنایتکاران را از ممالک اسلامی کوتاه کنیم، این سخنی است دامنه‌دار، اما آن‌جا که کس است، یک حرف پس است.

تلاوت قرآن همراه با تفکر

جالب این‌که در ذیل آیه فوق که دستور می‌دهد آن‌چه از قرآن که برای شما میسر است،

بخوانید ، روایتی از امام رضا علیه السلام آمده که از جدّش چنین نقل می‌فرماید : «مَاتَيَسَّرَ مِنْهُ لَكُمْ فِيهِ خُشُوعُ الْقَلْبِ وَ صَفَاءُ السَّرِّ : آن مقدار بخوانید که در آن خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد» .^(۱) چرا چنین نباشد ، در حالی که هدف اصلی تلاوت ، تعلیم و تربیت است و در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد .

تلاش برای معاش همردیف جهاد

در آیه فوق - چنانکه دیدیم - تلاش برای زندگی را در کنار «جهاد فی سبیل الله» قرار داده و این نشان می‌دهد که اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است ، چرا چنین نباشد ، در حالی که یک ملت فقیر و گرسنه و محتاج به بیگانه ، هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت و اصولاً «جهاد اقتصادی» بخشی از جهاد با دشمن است . در این زمینه جمله‌ای از «عبدالله بن مسعود» صحابی معروف نقل شده است که

۱- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۸۲ .

می‌گوید: «أَيُّمَنَا رَجُلٌ جَلَبَ شَيْئاً إِلَى مَدِينَةٍ مِنَ الْمَدَائِنِ الْمُسْلِمِينَ، صَابِراً مُحْتَسِباً قِبَاعَهُ بِسِعْرِ يَوْمِهِ، كَانَ عِنْدَ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ، ثُمَّ قَرَأَ: وَ الْآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ ... : هر کس متاعی را به یکی از شهرهای مسلمانان ببرد و زحمات خود را در این راه برای خدا محسوب دارد، سپس آن را به قیمت عادلانه در آن روز بفروشد، چنین کسی در پیشگاه خدا به منزله شهیدان است، سپس این جمله از آیه آخر سوره مزمل را به عنوان شاهد تلاوت کرد». (۱)

پایان سوره مزمل

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

سورة مدثر

فضیلت تلاوت سورة «مدثر»

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده :
 « هرکس سورة "مدثر" را بخواند ، به تعداد هریک از کسانی که پیامبر اسلام را در مکه تصدیق یا تکذیب کردند ، به او حسنه داده می شود » . (۱)
 در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « کسی که سورة "مدثر" را در نماز فریضه بخواند ، بر خداوند حق است که او را همراه پیامبر و در جوار و درجه او قرار دهد و در زندگی دنیا بدبختی و رنج ، دامنش را هرگز نگیرد » . (۲)
 بدیهی است چنین نتایج عظیمی ، تنها بر خواندن الفاظ سوره مترتب نیست ، بلکه باید محتوای سوره را نیز در نظر گرفت .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ

ای در بستر خواب آرمیده!

۲ قُمْ فَأَنْذِرْ

برخیز و انذار کن (و عالمیان را بیم ده).

برخیز و جهانیان را انذار کن!

وقت خواب و استراحت گذشته و زمان قیام و تبلیغ فرارسیده است. تکیه بر خصوص «انذار» با این که پیامبر هم «بشیر» است و هم «نذیر»، به خاطر آن است که «انذار» مخصوصاً در آغاز کار، تأثیر عمیق تری در بیدار کردن ارواح خفته دارد. در این که چرا پیامبر در بستر آرمیده بود که این خطاب او را دعوت به قیام کرد، مفسران احتمالات زیادی داده اند که مناسب ترین آن ها، تفسیر زیر است:

مشركان عرب در آستانه موسم حج جمع شدند و سران آنها مانند ابوجهل ، ابوسفیان ، ولیدبن مغیره ، نضرین حارث و ... به مشورت پرداختند که در برابر سؤالات مردمی که از خارج به مکه می آیند و جسته گریخته مطالبی درباره ظهور پیامبر اسلام شنیده اند ، چه بگویند ؟

اگر هر کدام بخواهند جواب جداگانه ای بدهند ، یکی کاهنش خواند و دیگری مجنون و دیگری ساحر ، این اختلاف آراء ، اثر منفی خواهد گذاشت ، باید با وحدت کلمه به مبارزه تبلیغاتی بر ضد پیامبر برخیزند . بعد از گفتگو به این جا رسیدند که بهتر از همه این است که بگویند : « ساحر » است ، زیرا یکی از آثار پدیده « سحر » ، جدایی افکندن میان دو همسر و پدر و فرزند است و پیامبر با عرضه دین اسلام چنین کاری انجام داده بود . این سخن به گوش پیامبر رسید ، سخت ناراحت شد و بیمارگونه و غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید که آیات فوق نازل شده و او را دعوت به قیام و مبارزه کرد . قابل توجه این که جمله « فَأَنْذِرْ » (انذار کن) بیان نمی کند که درباره چه چیز یا چه

موضوعی انذار کند و این در حقیقت برای بیان عمومیت است ، یعنی دربارهٔ بت پرستی و شرک و کفر و ظلم و بیدادگری و فساد ، دربارهٔ عذاب الهی و حساب محشر و ... به مردم هشدار ده ، در ضمن هم شامل عذاب دنیا می شود و هم عذاب آخرت و هم نتایج سوء اعمال انسان که دامنگیر او خواهد شد .

﴿ ۳ ﴾ وَ رَبِّكَ فَكَبِّرْ ۚ

و پروردگارت را بزرگ شمار .

برنامه پنجگانه قرآن برای هدایت انسان ها

﴿ ۱ ﴾ - به دنبال دعوت به قیام و انذار ، پنج دستور مهم به پیامبر اسلام می دهد که سرمشقی است برای دیگران و نخستین دستور دربارهٔ "توحید" است . می فرماید: غیر او را در بوثه فراموشی بیفکن و خط سرخ بر تمام معبودهای دروغین درکش و هرگونه آثار شرک و بت پرستی را محو کن .

منظور از جمله «فَكَبِّرْ» تنها گفتن «الله اکبر» نیست ، هرچند گفتن «الله اکبر» یکی از

مصادق‌های آن است که در روایات نیز به آن اشاره شده است ، بلکه منظور این است که خدای خود را بزرگ بشمار ، هم از نظر اعتقاد ، هم عمل ، هم در سخن و او را متصف به اوصاف جمال و و منزّه از هرگونه عیب و نقص بدان ، بلکه او را از این که در توصیف بگنجد ، برتر بدان ، همان‌گونه که در روایات اهل بیت آمده است که معنی «الله اکبر» این است که خدا برتر از آن است که توصیف شود و در فکر انسان بگنجد ، بنابراین «تکبیر» مفهومی گسترده‌تر از «تسبیح» دارد که فقط تنزیه از هرگونه عیب و نقص است .

﴿ ٤ 〉 وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ

و لباس‌ت را پاک کن !

﴿ ٢ 〉 - به دنبال مسأله توحید ، دومین دستور را به "پاکیزگی از آلودگی‌ها" می‌دهد . تعبیر به «لباس» ممکن است کنایه از عمل انسان باشد ، زیرا اعمال هرکس به منزله لباس اوست و ظاهر او بیانگر باطن اوست . بعضی نیز گفته‌اند منظور از لباس در این جا قلب و روح و جان است ، یعنی قلبت را از

هرگونه آلودگی پاک کن ، جایی که باید لباس تطهیر شود ، صاحب لباس اولویت دارد . بعضی نیز آن را به همان لباس ظاهر تفسیر کرده اند ، چراکه پاکیزگی لباس ظاهر از مهم ترین نشانه های شخصیت ، تربیت و فرهنگ انسان است . بعضی نیز آن را به همسران تفسیر کرده اند ، چراکه قرآن می گوید : « شما لباس همسران خود هستید و آن هائیز لباس شما ، چراکه حفظ آبروی یکدیگر می کنید و زینت یکدیگرید » (۱۸۷ / بقره) . جمع میان این معانی نیز ممکن است . در حقیقت آیه اشاره به این نکته نیز دارد که رهبران الهی هنگامی می توانند نفوذ کلمه داشته باشند که دامانشان از هرگونه آلودگی پاک باشد و تقوا و پرهیزگاریشان از هر نظر مسلم گردد و لذا به دنبال فرمان قیام و انذار ، فرمان پاکدامنی می دهد .

﴿ ۵ ﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ

و از پلیدی ها پرهیز !

﴿ ۳ - در سومین دستور می فرماید : "از پلیدی ها و آنچه موجب عذاب الهی است، پرهیز" !

«رُجُن» در اصل به معنای اضطراب و تزلزل است و سپس به هرگونه شرک، بت پرستی، و سوسه های شیطانی، اخلاق ذمیمه و عذاب الهی که مایه اضطراب انسان می گردد و او را از مسیر صحیح منحرف می کند، اطلاق شده است. برخی نیز آن را به معنی عذاب و برخی به معنی رجس و پلیدی می دانند.

به هر حال آیه مفهوم جامعی دارد که هرگونه انحراف و عمل زشت و پلید و هرکاری را که موجب خشم و عذاب الهی در دنیا و آخرت می‌گردد، شامل می‌شود. مسلم است پیامبر اسلام حتی قبل از نبوت از این امور پرهیز و هجران داشت و تاریخ زندگی او که دوست و دشمن به آن معترفند، نیز گواه بر این معنی است، ولی در این جا به عنوان یک اصل اساسی در مسیر دعوت الی الله و نیز به عنوان یک الگو و اسوه برای همگان روی آن تکیه شده است.

۶ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ

و منت نگذار و فزونی نطلب !

﴿۴﴾ و در چهارمین دستور می‌فرماید: «مَنْتَ نَگَذار و فزونی نطلب!»
 «لَا تَقْنُنْ» از ماده «مَنْتَ»، در این‌گونه موارد به معنی سخن و گفتاری است که بیانگر اهمیت نعمتی است که انسان به دیگری داده است و از این‌جا رابطه آن با مسألة «استکثار» (طلب فزونی) روشن می‌شود، چراکه اگر انسان خدمتش را ناچیز بشمرد، انتظار پاداشی ندارد، تا چه رسد به این‌که فزونی بطلبد و به این ترتیب مَنْتَ گذاردن همیشه سرچشمه «استکثار» است، عملی که ارزش نعمت را به کلی از بین می‌برد. در بعضی روایات آمده که معنی آیه این است: «لَا تُعْطِ تَلْتَمِسْ أَكْثَرَ مِنْهَا: چیزی را به دیگری عطا نکن که انتظار بیشتر از آن را داشته باشی».^(۱) نهی از مَنْتَ و فزونی طلبیدن و هرگونه مَنْتَ گذاردن بر خالق و خلق را شامل می‌شود. بر پروردگارت مَنْتَ مگذار که برای او جهاد و تلاش می‌کنی، چراکه او بر تو مَنْتَ گذارده که این مقام منبع را به تو ارزانی داشته است.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۵۴.

همچنین عبادت و اطاعت و اعمال صالحت را بسیار مشمار ، بلکه همیشه خود را در سرحد «قصور» و «تقصیر» بدان و عبادت را یک نوع توفیق بزرگ الهی برای خودت محسوب دار . به تعبیر دیگر نباید قیام و انذار تو ، نشر توحید و بیان عظمت پروردگار ، تطهیر ثياب و پرهیز از هرگونه گناه را مایهٔ منت بر خداوند بشمری ، یا آن‌ها را بزرگ بدانی ، بلکه باید این‌ها را هدایای گرانبهائی از سوی پروردگارت بدانی و به خاطر آن ممنون باشی و آن‌چنان در عشق و محبت او غرق شوی که این کارهای مهم را بسیار ناچیز حساب کنی . و نیز اگر خدمتی به خلق می‌کنی، چه درجهات معنوی باشد، مانند تبلیغ و هدایت و چه در جهات مادی ، مانند انفاق و بخشش ، هیچ‌کدام را نباید با منت یا انتظار جبران ، آن هم جبرانی فزون‌تر توأم نمایی چراکه منت ، اعمال نیک را باطل و بی‌اثر می‌کند . (یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ « ۲۶۴ / بقره ») .

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

و به‌خاطر پروردگارت شکیبایی کن!

۵- در این آیه به آخرین دستور در این زمینه اشاره کرده ، می‌گوید : در طریق ادای این رسالت بزرگ، شکیبایی کن و در برابر آزار مشرکان و دشمنان جاهل و نادان صابر باش ، در طریق عبودیت و اطاعت فرمان خدا استقامت نما و در جهاد با نفس و در میدان جهاد با دشمن شکیبا باش .

مسلم است که صبر و شکیبایی اساس و ضامن اجرای همه برنامه‌های گذشته است ، اصولاً مهم‌ترین سرمایه راه تبلیغ و هدایت همین صبر و شکیبایی است و لذا بارها در قرآن مجید روی آن تکیه شده است و به همین دلیل در گفتار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم : «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ : صبر و استقامت در برابر ایمان مانند سر است در برابر تن » . (۱)

در حدیثی از پیامبر آمده که در مورد اجر صابران می‌گوید : « قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : إِذَا وَجَّهْتُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِي مُصِيبَةً فِي بَدَنِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ وَلَدِهِ ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ ذَلِكَ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ ،

إِسْتَحْيَيْتُمْ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ أَنْصِبَ لَهُ مِيزَانًا أَوْ أَنْشُرَ لَهُ دِيْوَانًا: خداوند می فرماید: هنگامی که مصیبتی متوجه یکی از بندگانش در بدن یا مال یا فرزندش می کنم و او با صبر جمیل با آن مقابله می کند، حیا می کنم که در قیامت میزان سنجش اعمال برای او نصب کنم و یا نامه عمل او را بگشایم. (۱)

﴿ ۸ ﴾ فَأِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ

هنگامی که در صور دمیده شود.

﴿ ۹ ﴾ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ

آن روز، روز سختی است.

﴿ ۱۰ ﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ

و برای کافران آسان نیست.

«نَاقُور» در اصل از ماده «نَقَر» به معنی کوبیدن است که منتهی به سوراخ کردن شود و

«مُنْقَار» پرندگان که وسیله کوبیدن و سوراخ کردن اشیاء است ، نیز از همین معنی گرفته شده است ، لذا به شیپوری که صدای آن گویی گوش انسان را سوراخ می کند و در مغز فرو می رود ، «ناقور» گفته می شود. از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که در پایان دنیا و آغاز رستاخیز دو بار در صور دمیده می شود ، یعنی دو صدای فوق العاده وحشت انگیز و تکان دهنده که اولی صدای مرگ است و دومی صدای بیداری و حیات است ، سراسر جهان را فرا می گیرد که از آن تعبیر به «نفخه صور اول» و «نفخه صور دوم» می شود و آیه مورد بحث اشاره به «نفخه دوم» است که رستاخیز در آن برپا می گردد و روز سخت و سنگینی بر کافران است. آیات فوق بیانگر این واقعیت است که در نفخه رستاخیز مشکلات کافران یکی پس از دیگری نمایان می گردد ، روزی است بسیار دردناک و مصیبت بار و طاقت فرسا که نیرومندترین انسان ها را به زانو درمی آورد .

﴿۱۱﴾ ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً

مرا با کسی که او را تنها آفریدم ، واگذار !

مذمت «ولید» آن ثروتمند مغرور حق شناس

این آیه و آیات بعد در مورد «ولید بن مغیره مخزومی» یکی از سران معروف قریش نازل شده است .

تعبیر به «وَحیداً» (تنها) توصیفی برای خالق است ، یعنی مرا با او تنها بگذار که خودم او را کیفر شدید دهم .

﴿ ۱۲ ﴾ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً

همان کس که برای او مال گسترده ای قرار دادم.

«مَمْدُود» در اصل به معنی «کشیده» است ، که در این جا ناظر به گستردگی و حجم اموال ولید یا کشش از نظر زمان و یا از نظر مکان است .

بعضی گفته اند : اموال او به قدری گسترده بود که در فاصله مکه و طائف ، شتران و اسب های فراوان و مستغلات زیاد داشت .

بعضی گفته اند : باغ ها و مزارعی داشت که هنوز غلات یکی تمام نشده دیگری می رسید ،

به علاوه دارای صدهزار دینار طلا بود و همه این معانی در کلمه «مَمْدُود» جمع است .

﴿۱۳﴾ وَ بَنِي بْنِ شُهُوداً

و فرزندانی که همواره نزد او (و در خدمت او) هستند .

دائماً آماده کمک و خدمت بودند و حضورشان مایه انس و راحت او بود و هرگز به خاطر تنگی معیشت مجبور نبودند هر کدام به نقطه دوردستی سفر کنند و پدر را در رنج دوری و هجران و تنهایی بگذارند، در بعضی از روایات آمده او ده فرزند داشت .

﴿۱۴﴾ وَ مَهَّذْتُ لَهُ تَمْهِيْداً

و وسایل زندگی را از هر نظر برای او فراهم ساختم .

«تَمْهِيْد» از ماده «مَهَد» در اصل به معنی محلی است که برای کودک آماده می کنند (گهواره و مانند آن) سپس به هر گونه وسایل استراحت و پیشرفت و موقعیت و مقام برجسته اجتماعی اطلاق شده است و روی هم رفته معنی وسیعی دارد که انواع مواهب حیات و وسایل پیشرفت و موفقیت را شامل می شود .

نه فقط مال و فرزندان برومند ، بلکه در جهات اجتماعی و جنبه های جسمانی از هر نظر غرق در نعمت بود .

﴿ ۱۵ ﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ

باز هم طمع دارد که بر او بیفزایم .

ولی او به جای این که در برابر بخشنده این همه نعمت ها سر تعظیم فرود آورد و پیشانی به آستانش بساید ، در مقام کفران و افزون طلبی برآمد . این منحصر به «ولید بن مغیره» نبود ، بلکه همه دنیاپرستان چنینند ، هرگز عطش آنها فرو نمی نشیند و اگر هفت اقلیم را زیر نگین آنها قرار دهند ، باز هم در بند اقلیمی دیگرند .

﴿ ۱۶ ﴾ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا

هرگز چنین نخواهد شد ، چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزد . تعبیر به «کنان» نشان می دهد که عناد او با حق ، یک امر مستمر و همیشگی بود نه مقطعی و زودگذر .

«عَنید» از ماده «عناد» به گفته بعضی به آن نوع مخالفت و عناد گفته می شود که آگاهانه صورت می گیرد ، یعنی انسان حقانیت چیزی را درک کند و با آن به مخالفت برخیزد و «ولید» مصداق روشن این معنی بود. «ولید» با این که به خوبی می دانست که این قرآن نه کلام جن است و نه کلام بشر ، ریشه هایی نیرومند و شاخه هایی پُرثمر و جاذبه ای بی مانند دارد ، باز آن را «سحر» و آورنده آن را «ساحر» می نامید .

﴿۱۷﴾ سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا

به زودی او را مجبور می کنم که از قلعه زندگی بالا رود (سپس او را به زیر می افکنم) .
 «سَأُرْهِقُهُ» از ماده «إرهاق» در اصل به معنی پوشاندن چیزی با عنف است و به معنی تحمیل کارهای سخت و مبتلا ساختن به انواع عذاب ها نیز آمده است .
 «صُعُود» (بر وزن کَبُود) به معنی مکانی است که از آن بالامی روند و «صُعُود» (بر وزن قُعُود) به معنی بالا رفتن است .

و از آن جا که بالا رفتن از قله های مرتفع کار بسیار شاق و مشکل است ، این تعبیر در

مورد هر کار مشکل و پُرزحمت به کار می‌رود و لذا بعضی آن را به عذاب الهی تفسیر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند «صُعُود» کوهی از آتش در جهنم است که او را مجبور می‌کنند از آن بالا رود، یا این که کوهی صعب‌العبور و با شیب تند است که وقتی از آن بالا می‌رود، سقوط می‌کند و به زیر می‌افتد و این موضوع پیوسته تکرار می‌شود.

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه اشاره به عذاب دنیوی «ولید» در این جهان باشد، زیرا همانطور که در تاریخ آمده است، او بعد از رسیدن به اوج قله پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی چنان سقوط کرد که تا آخر عمر مرتباً اموال و فرزندان خود را از دست می‌داد و بیچاره شد. ^(۱)

﴿۱۸﴾ إِنَّهُ فَكََّرَ وَ قَدَّرَ

او (برای مبارزه باقرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت.

۱- «تفسیر مراغی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۳۱.

«قَدَّرَ» از ماده «تقدیر» در این جا به معنی آماده ساختن مطلب در ذهن و تصمیم گرفتن برای اجرای آن نقشه شوم است .

بدیهی است فکر کردن ذاتاً کار خوبی است ، اما به شرط این که در مسیر حق باشد ، که گاه یک ساعت آن فضیلت عبادت یک سال و حتی یک عمر را دارد ، چراکه همان یک ساعت می تواند سرنوشت انسان را به کلی دگرگون سازد ، ولی اگر فکر در مسیر کفر و فساد و شیطنت به کار گرفته شود، مذموم و نکوهیده است و فکر کردن «ولید» از همین نوع بود .

﴿۱۹﴾ فَقَتِلْ كَيْفَ قَدَّرَ

مرگ بر او باد چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد .

﴿۲۰﴾ ثُمَّ قَتِلْ كَيْفَ قَدَّرَ

باز هم مرگ بر او چگونه مطلب (و نقشه های شیطانی خود را) آماده نمود .

آیه در حقیقت اشاره به این است که او می خواست افکار مشرکان را متحد سازد و به آنها جهت واحدی دهد ، تا همگی یک زبان مطلبی را بر ضد پیامبر تبلیغ کنند و

هنگامی که پیشنهاد کردند که به حضرت لقب «شاعر» دهند، او نپذیرفت، سپس عنوان «کاهن» را پیشنهاد کردند و او نپذیرفت بعد عنوان «مجنون» پیشنهاد شد، آن را نیز نپسندید، سرانجام پیشنهاد کردند که پیامبر را «ساحر» بخوانند، این بار او موافقت کرد، چراکه به پندارش اثر سحر که جدایی افکندن میان دو دوست و ایجاد دوستی میان دو فرد مخالف بود، با ظهور اسلام و قرآن پیدا شده بود و چون این طرح و نقشه بعد از مطالعه و اندیشه آماده شد، قرآن از آن به «فَكَزَّ وَ قَدَرَ» که بسیار کوتاه و پُرمعنی است، تعبیر می‌کند و به این ترتیب اگر پیشنهاد هم از ناحیه دیگران بود، ولی فکر و انتخاب از ناحیه «ولید» صورت گرفت.

و به هر حال این جمله مخصوصاً با توجه به تکرار آن، دلیل بر این است که او در افکار شیطانی مهارت داشت، آن‌چنان که فکر و اندیشه‌اش مایه تعجب بود.

﴿۲۱﴾ ثُمَّ نَظَرَ

سپس نگاهی افکند.

ساخته و پرداخته ذهن خود را مورد بررسی مجدد قرار داد تا از استحکام و انسجام لازم و جنبه‌های مختلف آن آگاه و مطمئن گردد .

﴿ ۲۲ ﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَ

بعدچهره درهم‌کشید و عجلانه دست‌به‌کار شد.

«عَبَسَ» از ماده «عَبَسَ» به معنی در هم کشیدن چهره است و «بَسَ» به معنی کسی است که دارای این صفت است .

«بَسَرَ» از ماده «بَسَرَ» و «بَسَرَ» گاه به معنی عجله کردن در انجام کاری قبل از فرارسیدن وقت آن است و گاه به معنی درهم کشیدن صورت و دگرگون ساختن چهره می‌باشد. در آیه مورد بحث اگر معنی دوم مراد باشد، هماهنگ باجمله «عَبَسَ» می‌شود و اگر به معنی اول بوده باشد، اشاره به دستپاچگی و تصمیم‌گیری عجلانه برای انتخاب یک «برچسب» نادرست برای قرآن است .

﴿ ۲۳ ﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ

سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید .

﴿۲۴﴾ فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَهٌ سِحْرٌ يُؤْتِرُ

و سرانجام گفت: این (قرآن) چیزی جز یک سحر جالب همچون سحرهای پیشینیان نیست.

﴿۲۵﴾ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ

این جز سخن انسان نمی باشد.

و به این ترتیب آخرین سخن خود را بعد از مطالعه مکرر و تفکر شیطانی و برای مبارزه با قرآن اظهار داشت و با تمام شیطنتی که این مغز متفکر عصر جاهلیت و شرک به خرج داد، با این سخنش مدح و تمجید فوق العاده‌ای از قرآن کرد، بی آن که خودش بداند، او نشان داد که قرآن جاذبه فوق العاده‌ای دارد که قلب هر انسانی را تسخیر می کند و به گفته او تأثیر سحرانگیزی در آن است که دل ها را مسحور می سازد و از آن جا که قرآن هیچ شباهتی به سحر ساحران نداشت، بلکه سخنانی بود منطقی و موزون و حساب شده، این خود دلیل بر آن بود که قول بشری نیست و از یک وحی آسمانی از جهان ماوراء طبیعت، از علم بی پایان خداوند سرچشمه گرفته که همه زیبایی ها را توأم با انسجام و استحکام در خود جمع کرده است.

جمله «يُؤَثِّرُ» از ماده «أَثَرَ» به معنی روایتی که از پیشینیان نقل شده و آثاری که از آنها باقی مانده است، می باشد و بعضی آن را از ماده «اِثَار» به معنی برگزیدن و مقدم داشتن دانسته اند. مطابق معنی اول، «ولید» می گوید: این سحر است همانند سحرهایی که از پیشینیان نقل شده و مطابق معنی دوم، می گوید: سحری است که به خاطر حلاوت و جاذبه اش در دل ها اثر می کند و مردم آن را بر همه چیز مقدم می دارند. به هر حال این یک اعتراف ضمنی به اعجاز قرآن است، چراکه قرآن هیچ گونه شباهتی به کارهای خارق العاده ساحران ندارد، کلامی است متین و استوار، مملو از معنویت و دارای جاذبه و نفوذ بی مانند که اگر طبق گفته «ولید» قول بشر بود، دیگران هم باید بتوانند مانند آن را بیاورند، در حالی که می دانیم قرآن بارها دعوت به مقابله کرد و احدی از دشمنان سرسخت که در زبان عرب مهارت فوق العاده ای داشتند، نتوانستند چیزی همسان آن بیاورند و نه حتی کمتر از آن و این معنی معجزه است.

سَأُضِلُّهُ سَقَرًا ﴿٢٦﴾

(۱۸۱) به زودی او را وارد دوزخ می کنیم.

«سَقَر» در اصل از ماده «سَقَر» (بر وزن فقر) به معنی دگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب است، سپس به عنوان یکی از نام‌های جهنم انتخاب شده است و کراراً در آیات قرآن آمده و انتخاب این نام اشاره به عذاب‌های هولناک دوزخ است که دامان اهل خود را می‌گیرد، بعضی نیز آن را نام یکی از طبقات و درکات هولناک دوزخ دانسته‌اند.

﴿٢٧﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ

و تو نمی‌دانی دوزخ چیست؟

به قدری عذاب آن شدید است که از دایره تصور بیرون است و به فکر هیچ‌کس نمی‌گنجد، همان‌گونه که اهمیت نعمت‌های بهشتی و عظمت آن به فکر کسی خطور نمی‌کند.

﴿٢٨﴾ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ

(آتش است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد.

بعضی گفته‌اند: منظور این است که نه دوزخیان را می‌میراند و نه زنده نگه می‌دارد، بلکه پیوسته در میان مرگ و حیات گرفتارند، همان‌گونه که در آیه

۱۳ سوره اعلی آمده که: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى: نه در آن می میرد و نه زنده می ماند». مفهوم آیه این نیست که به کلی می سوزاند و نابود می کند، چراکه این معنی با آنچه در آیه ۵۶ سوره نساء آمده، سازگار نیست، آنجا که می فرماید: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ: هر زمان که پوست های تن آنها می سوزد، پوست های دیگری بر آن می رویانیم تا مجازات الهی را بچشند».

﴿ ۲۹ ﴾ لَوْاحَةُ الْبُشْرِ

پوست تن را به کلی دگرگون می کند.

«بُشْر» در این جا جمع «بَشْرَة» به معنی ظاهر پوست تن است و نیز ممکن است به معنی انسان ها بوده باشد. «لَوْاحَة» از ماده «لوح» گاه به معنی ظاهر و آشکار شدن آمده و گاه به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن.

طبق معنی اول، تفسیر آیه چنین می شود: «دوزخ از فاصله دوری برای انسان ها نمایان می گردد»، همان گونه که در آیه ۳۶ سوره نازعات آمده است: «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى:»

دوزخ بر ای بینندگان آشکار می گردد» و طبق معنی دوم، تفسیر آیه چنین است: «دوزخ، رنگ پوست تن را به کلی دگرگون می سازد».

﴿۳۰﴾ عَلِيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ

نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده اند. فرشتگانی که قطعاً مأمور به ترحم و شفقت و مهربانی نیستند، بلکه مأمور به کیفر و عذاب و خشونتند.

بعضی گفته اند: اشاره به نوزده گروه از فرشتگان است، نه نوزده نفر و جمله «وَمَا يَغْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»: لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند که در آیه بعد آمده، قرینه ای بر این معنی می دانند.

بعضی نیز گفته اند: به خاطر آن است که ریشه های اخلاق رذیله به نوزده خلق ظاهر و باطن بازمی گردد و از آن جا که هر کدام از اخلاق رذیله، یکی از عوامل عذاب الهی است، طبقات دوزخ، به تعداد آنها نوزده طبقه است و در هر طبقه فرشته یا گروهی از فرشتگان

مأمور عذابند . اصولاً مسایل مربوط به قیامت و بهشت و دوزخ و جزئیات و خصوصیات آن‌ها برای ما که در محیط محدود دنیا اسیریم ، دقیقاً روشن نیست ، آنچه ما می‌دانیم ، کلیات است و لذا در روایات دارد که هر یک از این نوزده فرشته قدرت عظیمی دارند که می‌توانند قبیله بزرگی را به آسانی در دوزخ بیفکنند .

﴿ ۳۱ ﴾ وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَ لَا يَزِيدَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ

مأموران دوزخ را جز فرشتگان (عذاب) قرار ندادیم و تعداد آن‌ها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم ، تا اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا کنند و ایمان مؤمنان افزوده شود و اهل کتاب و مؤمنان (در حقانیت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه

ندهند و کافران بگویند : خدا از این توصیف چه منظوری دارد ؟ (آری) این گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می سازد و هرکس را بخواهد هدایت می کند و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند و این جز هشدار و تذکری برای انسان ها نیست .

این عدد مأموران دوزخ برای چیست ؟

همان گونه که در آیات قبل خواندیم خداوند عدد خازنان و مأموران دوزخ را نوزده نفر (یا نوزده گروه) ذکر می کند که ذکر این عدد سبب گفتگو در میان مشرکان و کفار شد و گروهی آن را به باد سُخریه گرفتند و تعداد کمی آن ها را دلیل بر این پنداشتند که غلبه بر آن ها کار مشکلی نیست .

این آیه که طولانی ترین آیه سوره است ، به آن ها پاسخ می گوید و حقایق بیشتری را در این زمینه روشن می سازد .

نخست می فرماید : « ما اصحاب آتش را جز فرشتگان قرار ندادیم » (و ما جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً) .

سپس می‌افزاید : « ما تعداد آنها را جُز برای آزمایش کافران قرار ندادیم » (وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا) .

این آزمایش از دو جهت بود ؛ نخست این‌که آنها استهزاء می‌کردند که چرا از میان تمام اعداد ، ۱۹ انتخاب شده است ، در حالی‌که هر عدد دیگری انتخاب شده بود ، جای‌همین سؤال وجود داشت.

از سوی دیگر این تعداد را کم می‌شمردند و از روی سخریه می‌گفتند : ما در مقابل هر یک از آنها ده نفر قرار می‌دهیم ، تا آنها را درهم بشکنیم . در حالی‌که فرشتگان خدا چنان هستند که به گفته قرآن چند نفر از آنها مأمور هلاکت قوم لوط می‌شوند و شهرهای آباد آنها را از زمین برداشته ، زیر و رو می‌کنند و از این گذشته انتخاب عدد نوزده برای خازنان دوزخ ، نکته‌هایی دارد که در ضمن آیات قبل بیان شد . و باز می‌افزاید : « هدف این بود که اهل کتاب ، یقین پیدا کنند » (لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) . در روایتی آمده است که گروهی از یهود از بعضی از یاران پیامبر از عدد خازنان

جهنم سؤال کردند ، آنها گفتند : خدا و رسولش آگاهترند ، جبرئیل در همان ساعت نازل شد و به پیامبر خبر داد : «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ : نوزده نفر بر آن گمارده شده‌اند » .^(۱) و از آنجا که آنها ابرادی به این موضوع نکردند ، معلوم می‌شود که آن را هماهنگ با کُتب خود یافتند و بر یقین آنها به نبوت پیامبر اسلام افزوده شد و همین امر سبب گردید که مؤمنان نیز در عقیده و ایمان خود راسخ‌تر شوند . لذا در جمله بعد می‌افزاید : «و هدف این بود که ایمان مؤمنان افزوده شود» (وَ يَرْذَا الَّذِينَ آمَنُوا اِيْمَانًا) .

و بلافاصله بعد از ذکر این جمله روی همان "اهداف سه گانه" به عنوان تأکید بازمی‌گردد و مجدداً روی "ایمان اهل کتاب ، سپس مؤمنان و بعد به آزمون کفار و مشرکان" تکیه کرده ، می‌گوید : «و هدف این بود که اهل کتاب و مؤمنان در حقانیت قرآن تردید به

۱- «تفسیر مراغی» ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۳۴ .

خود راه ندهند و آن‌ها که در قلوبشان بیماری است و کافران بگویند : خدا از این توصیف چه اراده کرده است و چه منظوری دارد» (وَ لَا يَرْثَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا) . در این‌که منظور از «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است) چه اشخاصی هستند ، جمعی به استناد آیه ۱۰ سورة بقره گفته‌اند : منظور « منافقان » است . ولی بررسی موارد ذکر این تعبیر در آیات قرآن نشان می‌دهد که این تعبیر منحصر به منافقان نیست ، بلکه به تمام کفاری که حالت عناد و لجاج و دشمنی نسبت به آیات حق داشتند ، اطلاق شده است .

سپس به دنبال این گفتگوها که درباره چگونگی بهره‌گیری مؤمنان و کافران بیمار دل از سخنان الهی بود ، می‌افزاید : « این‌گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد و هرکس را بخواهد هدایت می‌کند » (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) . جمله‌های گذشته به خوبی نشان می‌دهد که این مشیت و اراده الهی درباره هدایت بعضی

وگمراهی بعضی دیگر ، بی حساب نیست ، آن‌ها که معاند و لجوج و بیمار دلند ، استحقاقی جز این ندارند و آن‌ها که در برابر فرمان خدا تسلیم و مؤمنند ، مستحق چنین هدایتی هستند . و در پایان آیه می‌فرماید : « به هر حال لشکریان پروردگارت را جز او نمی‌داند و این جز هشدار و تذکری برای انسان‌ها نیست » (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ) . بنابراین اگر سخن از نوزده نفر از خازنان دوزخ به میان آمده است ، مفهومش این نیست که لشکریان خداوند محدود به این‌ها هستند ، بلکه لشکریان پروردگار آنقدر زیادند که به تعبیر بعضی از روایات ، تمام زمین و آسمان را پر کرده‌اند ، حتی « جای پای در تمام عالم هستی نیست ، مگر این‌که در آن‌جا فرشته‌ای به تسبیح خدا مشغول است » . در این‌که ضمیر « هِیَ » در جمله « وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ » (و این جز تذکری برای انسان‌ها نیست) به چه چیزی برمی‌گردد ، مفسران احتمالات زیادی داده‌اند ، ولی تفسیر مناسب‌تر ، "جنود و لشکریان خدا" می‌باشد ، زیرا هدف بیان این حقیقت است که اگر خداوند جنود و لشکریانی برای خود برگزیده ، نه به خاطر آن است که خود نمی‌تواند همه معاندان و گنهکاران

را کیفر دهد، بلکه این‌ها برای تذکر و بیداری و توجه به جدی بودن مسأله عذاب الهی است.

شرحی بر عدد لشکریان پروردگار

حضور خداوند در همه جا و گسترش قدرتش در تمام عالم هستی، ذات پاک او را از هرگونه یار و یاور و لشکر بی‌نیاز می‌کند، ولی با این حال برای نشان دادن عظمتش به خلایق و برای تذکر و یادآوری آن‌ها، جنود و لشکر فراوانی برای خود برگزیده که مُجری فرمان او در سراسر عالم هستند.

در روایات اسلامی دربارهٔ کثرت و عظمت و قدرت جنود پروردگار، تعبیرات عجیبی وارد شده است که چون با مقیاس‌هایی که ما با آن سروکار داریم، سازگار نیست، شنیدن آن برای ما بسیار تعجب‌آور است.

در این جا به کلام پُر عظمتی که از علی علیه السلام در نخستین خطبهٔ نهج‌البلاغه در این زمینه نقل شده است، قناعت می‌کنیم و چون عبارت طولانی است، تنها ترجمهٔ آن را می‌آوریم: آنگاه آسمان‌های بالا را از هم باز کرد و آن‌ها را مملو از اصناف مختلف فرشتگان ساخت:

گروهی از آنان همیشه در سجودند و به رکوع نمی‌پردازند. و گروهی دائماً در رکوعند و سر از رکوع بر نمی‌دارند. و گروهی دائماً ایستاده‌اند و به عبادت مشغولند و تغییر موضع نمی‌دهند. گروهی همواره تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند. هیچ‌گاه خواب چشمان آن‌ها را نمی‌پوشاند و سهو و نسیان بر عقل آنان غالب نمی‌گردد. اندام آن‌ها به سستی نمی‌گراید و غفلت و فراموشی بر آن‌ها عارض نمی‌شود. و گروهی دیگر اُمّای وحی اویند و زبان او به سوی پیامبران، که پیوسته برای ابلاغ فرمان و امر او در رفت و آمدند. و جمعی دیگر حافظان بندگان او و دربانان بهشت برین هستند. بعضی‌ها پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت و گردن‌هایشان از آسمان برین گذشته و ارکان وجودشان از ابعاد جهان بیرون رفته و شانه‌هایشان برای حفظ پایه‌های عرش خداوند آماده است.^(۱) چنان‌که قبلاً نیز گفته‌ایم ، « مَلِك » مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که هم فرشتگانی را

۱- « نهج البلاغه » ، خطبة اول .

شامل می‌شود که دارای عقل و شعور و اطاعت و تسلیمند و هم بسیاری از نیروها و قوای عالم هستی را .

﴿ ۳۲ ﴾ كَلَّا وَالْقَمَرَ

این چنین نیست که آن‌ها تصور می‌کنند ، سوگند به ماه .
« کَلَّا » حرف « ردع » است و معمولاً برای نفی سخنانی که طرف قبلاً ذکر کرده می‌باشد و گاهی نیز برای نفی سخنان بعد است و در این جا به قرینه آیات گذشته پندار مشرکان را که منکر دوزخ و عذاب آن بودند و عدد فرشتگان خازن جهنم را به باد سُخریه می‌گرفتند ، نفی می‌کند .
ذکر سوگند به « ماه » ، به خاطر آن است که یکی از آیات بزرگ الهی است ؛ هم از نظر خلقت ، هم گردش منظم ، هم نور و زیبایی و هم تغییرات تدریجی که خود تقویم زنده‌ای برای مشخص ساختن روزهاست .

﴿ ۳۳ ﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا دْبَرَ

و به شب ، هنگامی که (دامن برچیند) و پشت کند .

﴿ ۳۴ ﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ

و به صبح ، هنگامی که چهره بگشاید .

«أَسْفَرَ» از ماده «سَفَر» (بر وزن فقر) به معنی بازکردن پوشش و کشف حجاب است ، لذابه زنان بی حجاب ، «سَافِرَات» گفته می شود و این تعبیر در مورد طلوع صبح مشتمل بر یک نوع تشبیه زیبا و جالب است . در واقع سه سوگند فوق الذکر به یکدیگر مربوط و مکمل یکدیگرند ، زیرا می دانیم جلوه گری ماه در شب هاست و نور ماه در روز تحت الشعاع نور خورشید است و مطلقاً جلوه ای ندارد . شب نیز گرچه آرامبخش است و خاموش و هنگام راز و نیاز عاشقان حق ، اما این شب تاریک آن زمان جالب است که پشت کند و رو به صبح روشنی پیش رود و آخر سحرگاه باشد . طلوع صبح که پایانگر شب تاریک است ، از همه زیباتر و دل انگیزتر است که هر انسانی را به وجد و نشاط می آورد و غرق در نور و صفا می کند . این سوگندهای سه گانه در ضمن تناسبی با نور هدایت «قرآن» و پشت کردن ظلمات «شرک» و بت پرستی و دمیدن سپیده صبحگاهان «توحید» دارد .

﴿ ۳۵ ﴾ إِنَّهَا لَإِخْدَىٰ الْكَبْرِ

که آن (حوادث هولناک قیامت) از مسایل مهم است.

بعد از بیان این سوگندها به چیزی می‌پردازد که سوگند به خاطر آن یاد شده است . ضمیر در « إِنَّهَا » یا به « سَقَر » (دوزخ) برمی‌گردد ، یا « جُنُود » و لشکریان پروردگار و یا « مجموعه حوادث قیامت » و البته به هر کدام که برگردد ، عظمت آن روشن است .

﴿ ۳۶ ﴾ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ

هشدار و اندازی است برای همه انسان‌ها.

سپس می‌افزاید : هدف از آفرینش دوزخ هرگز انتقام‌جویی نیست ، بلکه این وسیله‌ای است برای انذار انسان‌ها ، تا همگان را بیم دهد و از عذاب وحشتناکی که در انتظار کافران و گنهکاران و دشمنان حق است ، برحذر دارد .

﴿ ۳۷ ﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

برای کسانی از شما که می‌خواهند تقدم جویند یا عقب بمانند (به سوی هدایت خیرات پیش روند یا نروند) .

و سرانجام برای تأکید بیشتر می‌افزاید : این انذار مخصوص گروه معینی نیست ، بلکه برای همه افراد بشر است ، برای کسانی از شما که می‌خواهند تقدم جویند و به سوی خیرات و اطاعت فرمان خدا پیش‌روند و چه آن‌ها که مایلند از این قافله عقب بمانند .

﴿ ۳۸ ﴾ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ

هر کس در گرو اعمال خویش است .

« رَهِيْنَةٌ » از ماده « رهن » و به معنی گروگان است و آن وثیقه‌ای است که معمولاً در مقابل « وام » می‌دهند ، گویی تمام وجود انسان در گرو انجام وظایف و تکالیف اوست ، هنگامی که آن را انجام می‌دهد ، آزاد می‌گردد وگرنه در قید اسارت باقی خواهد ماند .

﴿ ۳۹ ﴾ اِلَّا اَصْحَابُ الْيَمِيْنِ

مگر « اصحاب الیمین » (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوا به دست راستشان می‌دهند) .

آن‌ها در پرتو ایمان و عمل صالح ، غل و زنجیرهای اسارت را شکسته‌اند و بی حساب وارد بهشت می‌شوند .

منظور از «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» بر اساس شواهد قرآنی کسانی هستند که دارای ایمان و عمل صالحند و اگر گناهان مختصری داشته باشند، تحت الشعاع حسنات آنهاست و به حکم «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۱۱۴ / هود) اعمال نیکشان، اعمال بد را می‌پوشاند، یا بدون حساب وارد بهشت می‌شوند و یا اگر حسابی داشته باشند، سهل و آسان است، همان‌گونه که در آیات ۷ و ۸ سورة انشقاق آمده است: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُخَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا: اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده شده، حساب او آسان خواهد بود.» «قرطبی» مفسر معروف اهل سنت از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه نقل کرده است که فرمود: «نَحْنُ وَ شِبَعَتُنَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَ كُلُّ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُمْ الْمُرْتَهِنُونَ: ماو شیعیانمان "اصحاب الیمین" هستیم و هر کسی ما اهل بیت را دشمن دارد، در اسارت اعمال خویش است.» (۱)

﴿۴۰﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ

آن‌ها در باغ‌های بهشتند و سؤال می‌کنند،

﴿۴۱﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ

از مجرمان :

﴿۴۲﴾ مَا سَأَلُكُمْ فِي سَقَرٍ

چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟

از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که رابطه میان بهشتیان و دوزخیان به کلی قطع نمی‌گردد، بهشتیان می‌توانند از عالم خود وضع دوزخیان را مشاهده کرده و با آن‌ها گفتگو کنند.

﴿۴۳﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ

می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم.

گناهان چهارگانه‌ای که انسان را به جهنم می‌فرستند

اکنون ببینیم مجرمان در پاسخ این سؤال «اصحاب الیمین» چه می‌گویند؟ آن‌ها به

چهار گناه بزرگ خویش در این رابطه اعتراف می کنند :

❧ ۱ - نخست این که می گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم».

اگر نماز می خواندیم ، نماز ما را به یاد خدا می انداخت و نهی از فحشاء و منکر می کرد و ما را به صراط مستقیم الهی دعوت می نمود .

﴿۴۴﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ

و اطعام مستمند نمی کردیم .

❧ ۲ - دیگر این که : «ما اطعام مسکین نمی کردیم » .

اطعام مسکین ، گرچه به معنی غذا دادن به بینوایان است ، ولی ظاهراً منظور از آن ، هرگونه کمک به نیازمندی های ضروری نیازمندان می باشد ، اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و غیر این ها .

و همان گونه که مفسران تصریح کرده اند ، منظور از آن "زکات واجب" است ، چراکه ترک انفاق های مستحبی سبب ورود در دوزخ نمی شود .

﴿ ۴۵ ﴾ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ

و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم.

﴿ ۳ ﴾ - دیگر این که : « ما پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا می شدیم ». « نَخُوضُ » از ماده « خَوْض » (بر وزن خَوْض) در اصل به معنی ورود و حرکت در آب است و سپس به ورود و آلوده شدن به سایر امور نیز گفته شده ، ولی در قرآن مجید غالباً در مورد ورود در مطالب باطل و بی اساس استعمال می شود. هر صدایی از هر گوشه ای بر ضد حق بلند می شد و هر مجلسی برای ترویج باطل تشکیل می گردید و ما با خبر می شدیم ، با آن ها همراهی می کردیم و همرنگ جماعت می شدیم ، سخنان آن ها را تصدیق می کردیم ، بر تکذیب و انکار آن ها صحه می گذاردیم و از استهزاء و سخریه آن ها نسبت به حق لذت می بردیم . « خوض در باطل » معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم شامل ورود در مجالس کسانی می شود که آیات خدا را به باد استهزاء می گیرند ، تبلیغات ضد اسلامی می کنند ، یا ترویج بدعت می نمایند ، یا شوخی های رکیک دارند ، یا گناهانی را که انجام داده اند به عنوان

افتخار یا تلذذ نقل می‌کنند و همچنین شرکت در مجالس غیبت و تهمت و لهو و لعب و مانند آن‌ها ، ولی در آیه مورد بحث ، بیشتر نظر بر مجالسی است که برای تضعیف دین خدا و استهزای مقدسات و ترویج کفر و شرک و بی‌دینی تشکیل می‌شود .

﴿ ۴۶ ﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ

و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم .

﴿ ۴۷ ﴾ حَتَّىٰ أَتَيْنَا الْيَقِيْنَ

تا زمانی که مرگ ما فرارسید .

﴿ ۴ - سپس می‌افزایند : « ما همواره تا زمان مرگ خود روز جزا را انکار می‌کردیم » . روشن است انکار معاد و روز حساب و جزا ، تمام ارزش‌های الهی و اخلاقی را متزلزل می‌سازد و انسان را برای ارتکاب گناه تشجیع می‌کند و موانع را از این راه برمی‌دارد ، مخصوصاً اگر این مسأله به صورت یک امر مداوم تا پایان عمر درآید . معروف در میان مفسران این است که منظور از « یقین » در این جا مرگ است ، چراکه

یک امر یقینی برای مؤمن و کافر محسوب می‌شود و انسان در هر چیز شک کند ، در مرگ نمی‌تواند شک کند ، در آیه ۹۹ سورة حجر نیز می‌خوانیم : «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» : خدای خود را عبادت کن تا یقین (و مرگ تو) فرارسد .

ولی بعضی «یقین» را در این جا به معنی آگاهی حاصل بعد از مرگ انسان نسبت به مسایل برزخ و قیامت تفسیر کرده‌اند که با تفسیر اول از جهتی هماهنگ است . به هر حال از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که اولاً کفار همان‌گونه که مکلف به اصول دین هستند ، به فروع دین نیز مکلفند و نیز نشان می‌دهد این امور چهارگانه یعنی «نماز» ، «زکات» ، «ترک مجالس اهل باطل» و «ایمان به قیامت» ، اهمیت و نقش فوق‌العاده‌ای در هدایت و تربیت انسان دارد و به این ترتیب جهنم جای نمازگزاران واقعی و زکات‌دهندگان و تارکان باطل و مؤمنان به قیامت نیست .

البته نماز از آن جا که عبادت خداست ، بدون ایمان به او میسر نیست ، بنابراین ذکر آن رمزی است برای ایمان و اعتقاد به خداوند و تسلیم در برابر فرمان او و می‌توان گفت : این

امور چهارگانه از توحید شروع می‌شود و به معاد پایان می‌پذیرد و ارتباط انسان را با «خالق»، «خلق» و «خویشتن» دربرمی‌گیرد.

﴿۴۸﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ

لذا شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها سودی نمی‌بخشد. در این آیه به عاقبت شوم این گروه اشاره کرده و می‌گوید: «شفاعت هیچ‌یک از شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها سودی ندارد»، نه شفاعت انبیاء و رسولان پروردگار و امامان و نه شفاعت فرشتگان و صدیقین و شهداء و صالحین، چراکه شفاعت نیاز به وجود زمینه مساعد دارد و این‌ها زمینه‌ها را به کلی از بین برده‌اند، شفاعت همچون آب زلالی است که بر پای نهال ضعیفی ریخته می‌شود و بدیهی است اگر نهال به کلی مرده باشد، این آب زلال آن را زنده نمی‌کند و به تعبیر دیگر «شَفَاعَةُ» از ماده «شَفَعَ» به معنی «ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر» است و مفهوم این سخن آن است که شخص شفاعت شونده قسمتی از راه را با پای خود پیموده و در فراز و نشیب‌های سخت و امانده، شخص شفاعت‌کننده به اوضیمه می‌شود

و او را یاری می‌کند ، تا بقیه راه را پیماید .^(۱)

ضمناً این آیه بار دیگر بر مسأله شفاعت و تنوع و تعدد شفیعیان درگاه خدا تأکید می‌کند و پاسخ دندان‌شکنی است برای آن‌ها که منکر اصل شفاعتند . همچنین تأکیدی است بر این‌که شفاعت بی‌قید و شرط نیست و به معنی چراغ سبز برای گناه محسوب نمی‌شود ، بلکه عاملی است برای تربیت انسان که حداقل او را به مرحله‌ای که قابلیت شفاعت داشته باشد ، برساند و رابطه او با خدا و اولیاء او به کلی قطع نشود .

شفیعیان دوازده گانه روز جزا

از آیات مورد بحث و بعضی دیگر از آیات قرآن مجید ، استفاده می‌شود که شفیعیان در روز قیامت متعددند و دایره شفاعت آن‌ها نیز متفاوت است . از مجموع روایاتی که از منابع شیعه و اهل سنت نقل شده ، استفاده می‌شود که این شفیعیان در قیامت برای گنهکارانی که زمینه‌های

۱- توضیحات بیشتر در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سورة بقره آمده است .

شفاعت در آن‌ها موجود است ، شفاعت می‌کنند .

❧ ۱- نخستین شفیع ، شخص پیامبر اسلام است ، چنان‌که در حدیثی می‌خوانیم رسول الله فرمود : « أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِي الْجَنَّةِ » . (۱)

❧ ۲- تمامی پیامبران الهی از شفیعان روز قیامت هستند ، چنان‌که در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم آمده که فرمود : « يَشْفَعُ الْأَنْبِيَاءُ فِي كُلِّ مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً فَيُخْرِجُونَهُمْ مِنْهَا » : پیامبران درباره تمام کسانی که از روی اخلاص به وحدانیت خداوند گواهی می‌دهند ، شفاعت می‌کنند و آن‌ها را از دوزخ خارج می‌سازند . (۲)

❧ ۳- فرشتگان از شفیعان روز محشرند ، همان‌گونه که از رسول خدا نقل شده : « يُؤْذَنُ لِلْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ أَنْ يَشْفَعُوا : در آن روز به فرشتگان و

۱- « صحیح مسلم » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۰ . ۲- « مسند احمد » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۲ .

انبیاء و شهداء اجازه داده می شود که شفاعت کنند « (۱)

﴿ ۴ و ۵ - ائمه و شیعیان آنها نیز شفاعت می کنند ، چنان که علی علیه السلام می فرماید : «لَنَا شَفَاعَةٌ وَلِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ : برای ما شفاعت است و برای دوستان ما نیز مقام شفاعت است » . (۲)

﴿ ۶ و ۷ - علماء و دانشمندان و همچنین شهیدان راه خدا از شفیعانند ، چنان که در حدیثی از پیغمبر می خوانیم : «يُشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ : روز قیامت ، نخست انبیاء شفاعت می کنند ، سپس علماء و بعد از آنها شهداء » . (۳)

حتی در حدیثی از همان حضرت آمده است که : «يُشْفَعُ الشَّهِيدُ فِي سَبْعِينَ إِنْسَانًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ : شفاعت شهید درباره هفتاد نفر از خانواده اش پذیرفته می شود » . (۴)

و در حدیث دیگری که مرحوم « علامه مجلسی » در کتاب « بحار الانوار » آورده ،

۱- « مسند احمد » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۳ . ۲- « خصال صدوق » ، صفحه ۶۲۴ .

۳- « سنن ابن ماجه » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۴۴۳ . ۴- « سنن ابی داود » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۵ .

می‌خوانیم : « شفاعت آن‌ها درباره هفتاد هزار نفر پذیرفته می‌شود »^(۱) و با توجه به این‌که عدد هفتاد و هفتاد هزار ، هر دو از اعداد تکثیر است ، منافاتی بین این دو روایت نیست .

﴿ ۸ - قرآن نیز در روز قیامت شفاعت می‌کند ، چنان‌که علی علیه السلام فرمود : « وَاعْلَمُوا أَنَّهُ (الْقُرْآنُ) شَافِعٌ مُشَفَّعٌ : بدانید قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته می‌شود »^(۲) .

﴿ ۹ - کسانی که عمری در اسلام صرف کرده‌اند ، چنان‌که در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم : « إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ التَّسْعِينَ غَفَرَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ شَفَّعَ فِي أَهْلِهِ : هنگامی که انسان به نود سالگی برسد (و در مسیر ایمان سیر کند) خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد و شفاعت او بر خانواده‌اش پذیرفته می‌شود »^(۳) .

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۱۰۰ ، صفحه ۱۴ . ۲- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۷۶ .

۳- « مسند احمد » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹ .

﴿ ۱۰ - عبادات نیز شفاعت می‌کنند ، چنان‌که در حدیثی از رسول خدا آمده است : «الْصَّيَامُ وَالْقُرْآنُ يَشْفَعَانِ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : روزه و قرآن برای بندگان در روز قیامت شفاعت می‌کنند» . (۱)

﴿ ۱۱ - از بعضی از روایات استفاده می‌شود که اعمال نیک مانند امانتی که انسان در حفظ آن کوشیده است ، نیز در قیامت از انسان شفاعت می‌کند . (۲)

﴿ ۱۲ - جالب این‌که از بعضی روایات استفاده می‌شود که خود خداوند هم گنهکاران را شفاعت می‌کند ، چنان‌که در حدیث دیگری از رسول اکرم آمده است : «يُشْفَعُ النَّبِيُّونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ فَيَقُولُ الْجَبَّارُ بَقِيَّتُ شَفَاعَتِي : در قیامت پیامبران و

۱- «مسند احمد» ، جلد ۲ ، صفحه ۱۷۴ .

۲- «مناقب ابن شهر آشوب» ، جلد ۲ ، صفحه ۱۴ .

فرشتگان و مؤمنان شفاعت می‌کنند و خداوند می‌گوید: «شفاعت من باقی مانده است».^(۱) باز تکرار می‌کنیم که شفاعت، شرایط و قیودی دارد که بدون آن امکان‌پذیر نیست، چنان‌که در آیات مورد بحث صریحاً این معنی آمده که درباره‌ی گروهی از مجرمان شفاعت تمام شفیعان بی‌اثر است، مهم آن است که "قابلیت قابل نیز موجود باشد، زیرا فاعلیت فاعل به تنهایی کافی نیست".

﴿۴۹﴾ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ

چرا آن‌ها این همه از تذکر گریزانند؟

مجرمان چنان از حق می‌گریزند که گورخران از شیر

در ادامه بحثی که پیرامون سرنوشت مجرمان و دوزخیان در آیات قبل آمده بود، در آیات مورد بحث وحشت این گروه معاند و لجوج را از شنیدن سخن حق و هرگونه اندرز و نصیحت

۱- «صحیح البخاری»، جلد ۹، صفحه ۱۴۹.

به روشن ترین وجهی منعکس می کند. نخست می گوید : چرا آن ها این همه از داروی شفا بخش قرآن فرار می کنند ؟ چرا دست رد بر سینه طیب دلسوز می زنند ؟ راستی جای تعجب است .

﴿ ۵۰ ﴾ كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ

گویی آن ها گورخرانی هستند رمیده .

﴿ ۵۱ ﴾ فَارْتَمَوْا مِنْ قَسْوَرَةٍ

که از شیر فرار کرده اند .

«حُمُر» جمع «حِمار» به معنی "الغ" است ، منتها در این جا به قرینه فرارکردن از چنگال شیر یا صیاد منظور "خروحشی" یا "گورخر" است و به تعبیر دیگر این کلمه مفهوم وسیعی دارد که وحشی و اهلی آن را شامل می شود .

«قَسْوَرَة» از ماده «قَسَر» و به معنی قهر و غلبه گرفته شده و یکی از نام های "شیر" است . معروف است که گورخر ، وحشت عجیبی از شیر دارد ، حتی موقعی که صدای شیر را می شنود ، چنان وحشتی بر او مستولی می شود که دیوانه وار به هر سو می دود ، مخصوصاً

هنگامی که شیر به گروهی از آن‌ها برسد ، چنان پراکنده می‌شوند و به هر سو می‌دوند که هر بیننده‌ای را غرق تعجب می‌کند ، اصولاً این حیوان به حکم وحشی بودن از همه چیز وحشت دارد تا چه رسد به دشمن خونخوارش شیر. به هر حال این آیه تعبیری است بسیار رسا و گویا از وحشت و فرار مشرکان از آیات روح پرور قرآن ، آن‌ها را به گورخر تشبیه کرده که هم فاقد عقل و شعور است و هم به علت وحشی بودن گریزان از همه چیز ، در حالی که در برابر آن‌ها چیزی جز تذکره (وسیله یادآوری و بیداری و هوشیاری) قرار ندارد .

﴿۵۲﴾ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً

بلکه هر کدام از آن‌ها انتظار دارد نامه جدا گانه‌ای (از سوی خدا) برای او فرستاده شود . «صُحُف» جمع «صحیفه» به معنی «ورقه‌ای است که آن را این طرف و آن طرف می‌کنند» (چون اصل ماده «صُحُف» و «صحیفه» به معنی چیز گسترده مانند صورت است) سپس به نامه و کتاب اطلاق شده است. هر کدام از آن‌ها انتظار داشتند پیامبری اولوالعزم باشند و نامه مخصوصی به نامشان از سوی خدا از آسمان نازل شود و تازه اگر چنین چیزی نازل می‌شد ،

معلوم نبود ایمان بیاورند. در بعضی از روایات آمده است که ابوجهل و جماعتی از قریش گفتند: «ای محمد! ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا زمانی که نامه‌ای از آسمان بیاوری که عنوانش این باشد: "از خداوند رب العالمین به فلان فرزند فلان و در آن رسماً دستور داده شود که ما به تو ایمان بیاوریم"». (۱)

﴿۵۳﴾ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ

چنین نیست که آن‌ها می‌گویند، بلکه آن‌ها از آخرت نمی‌ترسند. لذا در آیه بعد می‌افزاید: نازل شدن کتاب آسمانی بر آن‌ها و مطالب دیگری از این قبیل همه بهانه است، آن‌ها درحقیقت از آخرت نمی‌ترسند. اگر آن‌ها از عذاب آخرت بیم داشتند، این همه بهانه‌جویی نمی‌کردند، تکذیب رسول خدا نمی‌نمودند، آیات الهی را به باد سخریه نمی‌گرفتند، تعداد فرشتگان مأمور عذاب را وسیله استهزاء قرار نمی‌دادند. به حق باید گفت که ایمان به جهان رستاخیز و پاداش و کیفر قیامت شخصیت تازه‌ای به

۱- تفسیر «قرطبی» و تفسیر «مراغی»، ذیل آیه مورد بحث.

انسان می بخشد و می تواند افراد بی بند و بار و متکبر و خودخواه و ظالم را به انسانی متعهد و متقی و متواضع و عدالت پیشه تبدیل کند .

﴿۵۴﴾ كَلَّا إِنَّهُ تَذَكِّرُهُ

چنین نیست که آن‌ها می‌گویند ، آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است .

﴿۵۵﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ

هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد .

سپس بار دیگر تأکید می‌کند آن گونه که آن‌ها درباره قرآن می‌اندیشند ، نیست . قرآن هم راه را نشان داده و هم دیده بینا را در اختیار گذاشته و هم نور آفتاب را ، تا آدمی پیش پای خویش را ببیند .

﴿۵۶﴾ وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ

و هیچ کس پند نمی‌گیرد مگر این که خدا بخواهد ، او اهل تقوا و آموزش است .

این جمله دارای چند تفسیر است ؛ یکی همان است که در آیات بالا گفتیم ، یعنی انسان

نمی‌تواند راه هدایت را بیوید جز این که به ذیل عنایت پروردگار توسل جوید و از

او توفیق و امداد طلبد و البته این امداد الهی در زمینه‌های مساعد نازل می‌گردد . دیگر این‌که جمله « فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ » که در آیه قبل آمده ، ممکن است این توهم را ایجاد کند که همه چیز بسته به اراده خود انسان است و اراده او از هر نظر استقلال دارد ، این آیه برای رفع این اشتباه می‌گوید : انسان در عین مختار و آزاد بودن ، وابسته به مشیت الهی است ، مشیتی که بر سراسر عالم هستی و جهان آفرینش حاکم است و به تعبیر دیگر همین اختیار و آزادی انسان نیز با مشیت او است و هر لحظه که بخواهد ، می‌تواند آن را بگیرد . در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: « خداوند می‌گوید: اَنَا أَهْلُ أَنْ اتَّقَى وَ لَا يُشْرِكُ بِي عَبْدِي شَيْئاً أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ : من شایسته این هستم که از من پرهیز شود و بنده‌ام چیزی را شریک من قرار ندهد و من شایسته‌ام که اگر بنده‌ام چیزی را شریک من قرار ندهد ، او را داخل بهشت کنم » . (۱)

پایان سورة مدثر

سورة قیامت

فضیلت تلاوت سورة « قیامت »

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده : « کسی که سورة "قیامت" را بخواند ، من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می دهیم که او ایمان به آن روز داشته و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم درخشانتر است » . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « کسی که تداوم بر سورة قیامت کند و به آن عمل نماید ، خداوند این سوره را در قیامت همراه او از قبرش با بهترین چهره برمی انگیزد و پیوسته به او بشارت می دهد و در صورتش می خندد تا از صراط و میزان بگذرد » . (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ

سوگند به روز قیامت.

﴿ ۲ ﴾ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ

و سوگند به نفس لوّامه ، وجدان بیدار و ملامت‌گر (که رستخیز حق است).

« لَوَّامَةٌ » صیغه مبالغه و به معنی "بسیار ملامت‌کننده" است.

سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت‌گر

این سوره با دو سوگند پرمعنی "روز قیامت" و "نفس ملامت‌گر" آغاز شده است.

حقیقت این است که یکی از دلایل وجود معاد ، وجود محکمه وجدان در درون جان

انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می‌کند و از این

طریق به او پاداش می‌دهد و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت ، روح او را سخت

در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می‌کند ، به حدی که گاه برای نجات از عذاب وجدان ، اقدام به خودکشی می‌کند . یعنی در واقع وجدان حکم اعدام او را صادر کرده و به دست خودش اجرا می‌کند .

وقتی «عالم صغیر» یعنی وجود انسان در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد ، چگونه «عالم کبیر» با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت ؟ و از این جاست که ما از وجود «وجدان اخلاقی» به وجود «رستاخیز و قیامت» پی می‌بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می‌شود و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است بر سوگند اول .

آری این دادگاه وجدان آن قدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می‌کند و آن را بزرگ می‌شمرد و به راستی بزرگ است ، چراکه یکی از عوامل مهم نجات انسان محسوب می‌شود ، به شرط آن‌که وجدان بیدار باشد و بر اثر کثرت گناه ضعیف و ناتوان نگردد . این نکته نیز قابل توجه است که به دنبال این دو سوگند پراهمیت و پرمعنی ، بیان نشده

است که برای چه چیز سوگند یاد شده و به اصطلاح «مُقَسَّمٌ لَهُ» محذوف است ، این به خاطر آن است که از سیاق آیات بعد مطلب روشن است ، بنابراین آیات فوق چنین معنی می دهد : « سوگند به روز قیامت و نفس لواّمه که همه شما در قیامت برانگیخته می شوید و به سزای اعمالتان می رسید » .

« محکمه وجدان » یا « قیامت صغری »

از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که روح و نفس انسانی دارای سه مرحله است :
 ۱- «نفس اماره»: یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتی ها و بدی ها دعوت می کند و شهوات و فجور را در برابر او زینت می بخشد ، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر ، آن زن هوسباز هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده کرد ، به آن اشاره نمود و گفت: «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ: من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم ، چرا که نفس سرکش همواره به بدی ها فرمان می دهد» (۵۳ / یوسف) .
 ۲- «نفس لواّمه»: که در آیات مورد بحث به آن اشاره شد ، روحی است بیدار و نسبتاً آگاه ، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته ، گاه لغزش پیدا می کند و در دامان

گناه می‌افتد ، اما کمی بعد بیدار می‌شود ، توبه می‌کند و به مسیر سعادت بازمی‌گردد ، انحراف درباره او کاملاً ممکن است ، ولی موقتی است نه دائم ، گناه از او سر می‌زند ، اما چیزی نمی‌گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می‌دهد . این همان چیزی است که از آن به عنوان « وجدان اخلاقی » یاد می‌کنند ، در بعضی از انسان‌ها بسیار قوی و نیرومند است و در بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ، ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد ، مگر این که با کثرت گناه آن را به کلی از کار بیندازد . ﴿ ۳۷ - نَفْسٌ مُّطْمَئِنَّةٌ ۖ ﴾ : یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مقام اطمینان و تقوای کامل و احساس مسئولیت رسیده ، نفس سرکش را رام کرده و دیگر به آسانی دچار لغزش نمی‌شود . این همان است که در سورة والفجر آیه ۲۷ و ۲۸ می‌فرماید : « يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۚ » ای نفس مطمئنه ! به سوی پروردگارت بازگرد ، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو .

به هر حال این « نفس لَوَّامة » ، رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از

انجام یک کار نیک یا بد ، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد .

لذا گاه در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می کند و روح او لبریز از شادی و نشاط می شود ، که لذت و شکوه و زیبایی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست . و به عکس گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ ، چنان گرفتار کابوس وحشتناک و طوفانی از غم و اندوه می گردد و از درون می سوزد که از زندگی به کلی سیر می شود و حتی گاه برای رهایی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضایی معرفی و به جوبه دار تسلیم می کند .

شباهت های پنجگانه دادگاه "وجدان" با دادگاه "رستاخیز"

این دادگاه عجیب درونی ، شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد ، زیرا :
 ۱ - قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در این جا یکی است ، همان طور که در قیامت چنین است : «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ : خداوند! تو از

- اسرار پنهان و آشکار آگاهی و تو در میان بندگان قضاوت خواهی کرد» (۴۶ / زمر).
- ۲- این دادگاه وجدان، توصیه و رشوه و پارتی و پرونده سازی رایج بشری را نمی پذیرد، همان طور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم: «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ: از آن روز بترسید که هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی شود و نه شفاعتی پذیرفته می گردد و نه فدیة و رشوه ای و نه یاری می شوند» (۴۸ / بقره).
- ۳- محکمه وجدان مهم ترین و فطورترین پرونده ها را در کوتاه ترین مدت رسیدگی کرده، حکم نهایی خود را به سرعت صادر می کند، نه استیناف در آن هست و نه تجدیدنظری و نه ماه ها و سال ها سرگردانی، همان طور که در دادگاه رستخیز نیز می خوانیم: «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لِمُعَقَّبٍ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: خداوند حکم می کند و حکم او رد و نقض نمی شود و حساب او سریع است» (۴۱ / رعد).
- ۴- مجازات و کیفرش بر خلاف مجازات های دادگاه های رسمی این جهان، نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود و از آنجا به بیرون سرایت می کند،

نخست روح انسان را می‌آزارد ، سپس آثارش در جسم و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراک آشکار می‌گردد ، همان‌طور که در مورد دادگاه قیامت نیز می‌خوانیم : « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْقِدَةِ : آتش برافروخته الهی که از قلب‌ها زبانه می‌کشد » . (۶ و ۷ / همزه) .

۵ - این دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد ، بلکه معلومات و آگاهی‌های خود انسان متهم را به عنوان « شهود » به نفع یا بر ضد او می‌پذیرد . همان‌طور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند ، چنان‌که می‌فرماید : « حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ : چون به کنار آتش دوزخ برسند ، گوش و چشم و پوست تن آنها بر ضد آنها گواهی می‌دهد » . (۲۰ / فصلت) .

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه ، نشانه دیگری بر فطری بودن مسأله معاد است ، زیرا چگونه می‌توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از اقیانوس عظیم هستی است ، چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرارآمیزی وجود داشته باشد ، اما در درون این عالم بزرگ مطلقاً حساب و کتاب و دادگاه و محکمه‌ای وجود نداشته باشد ، این باورکردنی نیست .

نام‌های قیامت در قرآن مجید

می‌دانیم قسمت مهمی از معارف قرآن و مسائل اعتقادی آن، بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور می‌زند، چراکه مهم‌ترین تأثیر را در تربیت انسان و روند تکامل او دارد. نام‌هایی که در قرآن برای این روز بزرگانتخاب شده نیز بسیار است و هر کدام بیانگر بُعدی از ابعاد آن روز می‌باشد و به تنهایی می‌تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند. به گفته مرحوم «فیض کاشانی» در «مَحَجَّةُ الْبَيْضَاء» در زیر هر یک از نام‌ها سری نهفته شده و در هر توصیفی معنای مهمی بیان گشته، باید کوشید تا این معانی را درک کرد و این اسرار را یافت.

او بیش از یکصد نام برای قیامت ذکر کرده که همه یا اکثر آن را می‌توان از قرآن مجید استفاده کرد. مانند: یَوْمُ الْحَسْرَةِ، یَوْمُ النَّدَامَةِ، یَوْمُ الْمُحَاسَبَةِ، یَوْمُ الْمَسْأَلَةِ، یَوْمُ الْوَاقِعَةِ، یَوْمُ الْقَارِعَةِ، یَوْمُ الرَّاجِفَةِ، یَوْمُ الرِّادِفَةِ، یَوْمُ الطَّلَاقِ، یَوْمُ الْفِرَاقِ، یَوْمُ الْحِسَابِ، یَوْمُ التَّنَادِ، یَوْمُ الْعَذَابِ، یَوْمُ الْفِرَارِ، یَوْمُ الْحَقِّ، یَوْمُ الْحُكْمِ،

يَوْمُ الْفَصْلِ ، يَوْمُ الْجَمْعِ ، يَوْمُ الدِّينِ ، يَوْمُ تُبْلَى السَّرَائِرُ ، يَوْمٌ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً ، يَوْمٌ يَفْقَرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ، يَوْمٌ لَا يُنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ، يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ ... (۱)
ولی معروف‌ترین نام آن همان «يَوْمُ الْقِيَامَةِ» است که هفتاد بار در قرآن مجید ذکر شده و حکایت از قیام عمومی بندگان و رستاخیز عظیم انسان‌ها می‌کند و توجه به آن نیز انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می‌نماید .

به عقیده ما برای بیدار شدن از خواب غفلت و غرور و مهار کردن نفس سرکش و تعلیم و تربیت انسان ، کافی است که در این نام‌ها بیندیشیم و وضع خود را در آن روز عظیم ، روزی که همگی در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می‌شویم و پرده‌ها کنار می‌رود و اسرار درون ظاهر می‌شود ، بهشت تزیین می‌گردد و جهنم برافروخته می‌شود و همگان در پای میزان عدل الهی حاضر می‌شویم ، در نظر بگیریم (خداوندا ! ما را در آن روز در پناه خودت جای ده) .

۳) اَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ

آیا انسان می‌پندارد که استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟

۴) بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ اَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ

آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم. تعبیر به «يَحْسَبُ» (از ماده «حَسَبان» به معنی گمان) اشاره به این است که این منکران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند، بلکه تنها بر پندارها و گمان‌های واهی و بی‌اساس تکیه می‌کردند.

«بَنَان» در لغت هم به معنی «انگشتان» و هم «سر انگشتان» آمده است و در هر دو صورت اشاره به این نکته است که نه تنها خدا استخوان‌ها را جمع‌آوری می‌کند و به حال اول بازمی‌گرداند، بلکه استخوان‌های کوچک و ظریف و دقیق انگشتان همه را در جای خود قرار می‌دهد و از آن بالاتر خداوند حتی سر انگشتان او را به طور موزون به صورت نخست بازمی‌گرداند. این تعبیر می‌تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسان‌ها باشد که می‌گویند کمتر انسانی

در روی زمین پیدا می‌شود که خطوط سر انگشت او با دیگری یکسان باشد ، یا به تعبیر دیگر خطوط ظریف و پیچیده‌ای که بر سر انگشتان هر انسانی نقش است ، معرف شخص اوست و لذا در عصر ما مسأله « انگشت‌نگاری » به صورت علمی درآمده و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده و جرم‌ها کشف گردیده است. همین قدر کافی است که مثلاً یک سارق هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می‌شود ، دست خود را بر دستگیره در ، یا شیشه اتاق یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند ، فوراً از آن نمونه‌برداری کرده ، آن را با سوابقی که از مجرمان و سارقان دارند ، تطبیق می‌دهند و مجرم را پیدا می‌کنند .

﴿ ۵ ﴾ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ

(انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می‌خواهد (آزاد باشد و) مادام‌العمر گناه کند . او می‌خواهد از طریق انکار معاد ، کسب آزادی برای هرگونه هوسرانی و ظلم و بیدادگری و گناه بنماید ، هم وجدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند و هم در برابر خلق خدا مسؤولیتی برای خود قائل نباشد ، چراکه ایمان به معاد

و رستاخیز و دادگاه عدل خدا ، سدّ عظیمی در مقابل هر گونه عصیان و گناه است .
این منحصر به زمان‌های گذشته نبوده است ، امروز هم یکی از علل گرایش به
مادی‌گرایی و انکار مبدأ و معاد ، کسب آزادی برای «فجور» و گریز از
مسئولیت‌ها و شکستن هر گونه قانون الهی است وگرنه دلایل مبدأ و معاد آشکار است .

﴿ ۶ ﴾ یَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ

(لذا) می‌پرسد قیامت کی خواهد بود؟

آری او برای گریز از مسئولیت‌ها ، استفهام انکاری درباره وقت قیامت می‌کند ،
تا راه را برای فجور خود بگشاید .

این نکته لازم به یادآوری است که سؤال آن‌ها از وقت برپاشدن قیامت نه به این معنی
است که اصل آن را قبول داشتند و از وقت آن سؤال می‌کردند ، بلکه این سؤال مقدمه‌ای
است برای انکار اصل قیامت ، درست مثل این که کسی می‌گوید : «فلان شخص از سفر می‌آید»
و اگر طول بکشد و نیاید ، دیگری که منکر آمدن آن مسافر است ، می‌گوید : «پس او کی می‌آید» ؟

﴿ ۷ ﴾ فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ

در آن هنگام چشم‌ها از شدت وحشت به گردش درمی‌آید.

﴿ ۸ ﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ

و ماه، بی‌نور گردد.

«بَرِقَ» از ماده «بَرَقَ» در اصل به معنی روشنایی و برقی است که در میان ابرها ظاهر می‌شود، سپس به هر نوع روشنایی اطلاق شده، برق زدن چشم‌ها که در این آیه به آن اشاره شده است، به معنی حرکت شدید و اضطراب‌آمیز آن از شدت هول و هراس است. در آیات گذشته سخن به سؤالی که منکران رستاخیز درباره قیامت داشتند، منتهی شد. آن‌ها می‌گفتند: اگر قیامت راست است، کی خواهد آمد؟ آیات مورد بحث پاسخ‌گویی به این سؤال است. نخست به حوادث قبل از رستاخیز یعنی تحول عظیمی که در دنیا پیدا می‌شود و نظام آن متلاشی می‌گردد، اشاره می‌کند.

۹ ﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾

و خورشید و ماه یکجا جمع شوند.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» جلد ۱۰ صفحه ۳۹۵ می‌گوید: جمع، سه‌گونه است: جمع در مکان، جمع در زمان و جمع اوصاف در شیء واحد (مانند جمع علم و عدالت در یک انسان) ولی جمع به معنی «اشتراک دو چیز در صفت»، مثل بی‌نور شدن ماه و خورشید با هم یک نوع تعبیر مجازی است (که باید از قرینه استفاده شود). در این جا به دو قسمت از مهم‌ترین پدیده‌های انقلابی آخر جهان، یعنی بی‌نور شدن ماه و جمع شدن خورشید و ماه با یکدیگر، اشاره شده است که در آیات دیگر قرآن نیز کم و بیش اشاراتی به آن دیده می‌شود. مثلاً در آیه ۱ سوره تکویر می‌فرماید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»: هنگامی که خورشید تاریک گردد» و می‌دانیم که نور ماه از خورشید است، هنگامی که خورشید تاریک شود، ماه نیز تاریک می‌گردد، در نتیجه کره زمین در ظلمت و تاریکی وحشتناکی فرومی‌رود.

﴿ ۱۰ ﴾ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ

آنروز انسان می‌گوید: راه فرار کجاست؟

﴿ ۱۱ ﴾ كَذَلِكِ لَا وَزَرَ

هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد.
 «مَفَر» اسم مکان است از «فرار». «وَزَرَ» در اصل به معنی پناهگاه‌های
 کوهستانی و مانند آن است و «وزیر» را از این جهت «وزیر» می‌گویند که در
 کارها به او پناه می‌برند و به هر حال در این آیه به معنی هرگونه پناهگاه است.
 به این ترتیب با یک انقلاب و تحول عظیم، جهان پایان می‌یابد، سپس با تحول عظیم
 دیگری (با نفخه صور دوم که نفخه حیات است) رستخیزانها آغاز می‌گردد و در آن
 روز انسان‌های کافر و گنهکار که روز قیامت را تکذیب می‌کردند، از شدت خجالت و شرم
 پناهگاهی می‌جویند و از سنگینی بار گناه و ترس از عذاب، راه فرار می‌طلبند. درست
 همانند این دنیا که وقتی مواجه با حادثه خطرناکی می‌شدند، دنبال راه فرار می‌گشتند، آنجا

را نیز به این جا قیاس می کنند ، ولی به زودی به آن ها گفته می شود : هرگز چنین نیست ، راه فرار و پناهگاهی در این جا وجود ندارد .

﴿ ۱۲ ﴾ اِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

و قرارگاه نهایی، تنها به سوی پروردگار توست.

انسان ها رهروانی هستند که از سرحد عدم حرکت کرده و تا به اقلیم وجود این همه راه را آمده اند و در این اقلیم نیز رو به سوی وجود مطلق و هستی بی پایان خداوند در حرکتند و هرگاه از مسیر اصلی و صراط مستقیم منحرف نشوند ، این حرکت تکاملی تا ابد ادامه خواهد یافت و هر روز وارد مرحله تازه ای از قرب خدا می شوند ، اما اگر از مسیر خود منحرف شوند ، سقوط کرده و نابود خواهند شد .

﴿ ۱۳ ﴾ يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده ، آگاه می کنند . منظور از دو تعبیر "مقدم" و "مؤخر" ، اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده ،

یا آثاری که بعد از مرگ از او باقیمانده ، اعم از سنت نیک و بد که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می کنند و حسنات و سیئاتش به او می رسد و یا کتاب و نوشته ها ، بناهای خیر و شر و فرزندان صالح و ناصالح که آثارش به او می رسد .

آن روز به انسان خبر می دهند آنچه از خیر و شر را مقدم داشته و آنچه مؤخر نموده است ، از سنت هایی که از خود به یادگار گذارده است تا کسانی که بعد از او می آیند به آن عمل کنند ؛ اگر سنت بدی بوده ، به اندازه گناه عمل کنندگان بر او خواهد بود ، بی آنکه چیزی از گناه آنان بکاهد و اگر سنت خیری بوده ، همانند پاداش های آنها برای او خواهد بود ، بی آنکه چیزی از اجر آنها کاسته شود .^(۱)

﴿۱۴﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است .

۱- «تفسیر برهان» ، جلد ۴ ، صفحه ۴۰۶ .

﴿۱۵﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيْرَهُ

هرچند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد.

انسان بهترین داور خویش است

«معاذیر» جمع «معذرت» در اصل به معنی پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را از بین ببرد که گاهی عذر واقعی است و گاه صوری و ظاهری. گرچه خداوند و فرشتگان او انسان را از تمام اعمالش آگاه می‌کنند، ولی نیازی به این اعلام نیست، «بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است» و خود و اعضایش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند، گرچه در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشند. این آیات در حقیقت همان چیزی را می‌گویند که در آیات دیگر قرآن درباره گواهی اعضای انسان بر اعمال او آمده است، مانند آیه ۲۰ سورة فصلت که می‌گوید: «شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به آنچه انجام می‌دادند، گواهی می‌دهند» و آیه ۶۵ سورة یس که می‌فرماید: «و تَكَلَّمْنَا أَيْدِيَهُمْ وَ تَشْهَدُ

أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ : دست‌های آن‌ها با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به اعمالی که انجام داده‌اند ، گواهی می‌دهند » .

گرچه آیات مورد بحث همگی درباره معاد و قیامت سخن می‌گویند ، ولی مفهوم آن گسترده است ، عالم دنیا را نیز شامل می‌شود . در این‌جا نیز مردم از حال خود آگاهند ، هرچند گروهی با دروغ ، پشت هم اندازی ، ظاهرسازی و ریاکاری چهره واقعی خویش را مکتوم می‌دارند .

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود : « مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَظْهَرَ حَسَنًا وَ يُسِرَّ سَيِّئًا أَلَيْسَ إِذَا رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ كَذَلِكَ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ : بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ، إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةُ : هرگاه یکی از شما ظاهر خود را بیاراید ، اما در پنهانی بدکار باشد ، چه می‌تواند انجام دهد ؟ آیا هنگامی که به خویشتن مراجعه کند ، نمی‌داند که این‌گونه نیست ؟ همان‌گونه که خداوند سبحان می‌فرماید : بلکه انسان به خویشتن آگاه است ، هنگامی که باطن

انسان صالح گردد ، ظاهر او نیز تقویت می شود » .^(۱)

﴿ ۱۶ ﴾ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

زبان‌ت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده .

جمع و حفظ قرآن بر عهده ماست

این آیات در حقیقت به منزله جمله معترضه‌ای است که گاه گوینده در لابلای سخن خویش می‌آورد . مثلاً استادی به هنگام تدریس ، غفلتی از شاگرد خود می‌بیند ، سخن خویش را قطع کرده و به او هشدار می‌دهد سپس درس را ادامه می‌دهد . در این آیات نیز خداوند موقتاً رشته سخن درباره قیامت و احوال مؤمنان و کافران را رها کرده و تذکر فشرده‌ای به پیامبرش درباره قرآن می‌دهد . پیامبر به خاطر عشق و علاقه شدیدی که به دریافت و حفظ قرآن داشت ،

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۹۴ .

هنگامی که پیک وحی آیات را بر او می خواند ، همراه او زبان خود را حرکت می داد و عجله می کرد ، خداوند او را نهی فرمود که این کار را مکن ، خود ما آن را برای تو جمع می کنیم .

﴿۱۷﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

چرا که جمع و خواندن آن بر عهده ماست .

﴿۱۸﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

و هنگامی که ما آنرا خواندیم ، از آن پیروی کن .

﴿۱۹﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

سپس بیان (و توضیح) آن نیز بر عهده ماست .

سپس می افزاید : از ناحیه جمع آوری قرآن نگران نباش ، ما آیات آن را جمع می کنیم ، باز هم به وسیله پیک وحی بر تو می خوانیم . باید توجه داشت که «قُرْآن» در این آیه و آیه بعد معنی مصدری دارد و به معنی "قرائت" است . بنابراین جمع قرآن و قرائت آن بر تو و تبیین و تفصیل معانی آن هر سه بر عهده ماست ، به هیچ وجه نگران نباش . آن کس که این وحی را

نازل کرده ، در تمام مراحل حافظ آن است ، تنها وظیفه تو از یکسو پیروی از تلاوت پیک وحی و از سوی دیگر ابلاغ این رسالت به عامه مردم است . این آیات در ضمن بیانگر اصالت قرآن و حفظ آن از هرگونه تحریف و دگرگونی است ، چراکه خداوند وعده جمع و تلاوت و تبیین آن را داده است . در حدیث آمده است که پیغمبر اکرم بعد از نزول این آیات ، هنگامی که جبرئیل بر او نازل می شد ، کاملاً سکوت می کرد و هنگامی که جبرئیل می رفت ، شروع به تلاوت آیات می نمود .^(۱)

﴿ ۲۰ ﴾ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ

چنین نیست که شما می پندارید (و دلایل معاد را مخفی می شمردید) بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید (و هوسرانی بی قید و شرط را).

﴿ ۲۱ ﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ

و آخرت را رها می کنید .

چهره های خندان و چهره های عبوس در صحنه قیامت
 در این آیات بار دیگر به ادامه بحث های مربوط به معاد بازمی گردد ،
 ویژگی های دیگری را از قیامت و همچنین علل انکار معاد را بیان می کند .
 دلیل اصلی انکار معاد ، شک در قدرت خداوند و جمع آوری « عِظَامَ رَمِيمٍ » و
 خاک های پراکنده نیست ، بلکه علاقه شدید شما به دنیا و شهوات و هوس های
 سرکش سبب می شود که هرگونه مانع و رادعی را از سر راه خود بردارید و از آنجا
 که پذیرش معاد و امر و نهی الهی ، موانع و محدودیت های فراوانی بر سر این
 راه ایجاد می کند ، لذا به انکار اصل مطلب برمی خیزید و آخرت را به کلی رها می سازید .
 یکی از علل مهم گرایش به مادی گرایی و انکار مبدأ و معاد ، کسب آزادی بی قید و شرط
 در برابر شهوات و لذات و هرگونه گناه می باشد ، نه تنها در گذشته که در دنیای امروز

نیز این معنی به صورت آشکارتری صادق است .

﴿ ۲۲ ﴾ **وَجُودُهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ**

در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرور است .

«ناضِرَةٌ» از ماده «نَضَرَ» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می‌دهد که توأم با سرور و زیبایی و نورانیت است ، یعنی رنگ رخساره آن‌ها از وضع حالشان خبر می‌دهد که چگونه غرق نعمت‌های الهی شده‌اند .

﴿ ۲۳ ﴾ **إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ**

و به پروردگارش می‌نگرد .

مقدم شدن «إِلَىٰ رَبِّهَا» بر «ناظِرَةٌ» ، افاده حصر می‌کند ، یعنی فقط به او می‌نگرند نه به غیر او و اگر گفته شود بهشتیان مسلماً به غیر او نیز نگاه می‌کنند ، می‌گوییم : اگر به غیر او نگاه می‌کنند ، همه را آثار او می‌بینند و نگاه کردن به اثر ، نگاه به مؤثر است و به تعبیر دیگر در همه جا او را می‌بینند و در همه چیز قدرت و جلال و جمال او را تماشا می‌کنند ، لذا

توجه به نعمت‌های بهشتی نیز آن‌ها را از نظر به ذات خداوند غافل نمی‌کند . به همین دلیل در بعضی از روایات که در تفسیر این آیه آمده است ، می‌خوانیم : « آن‌ها نظر به رحمت خداوند و نعمت و ثواب او می‌کنند » ^(۱) ، چراکه نگاه به این‌ها نیز نگاه به ذات مقدس اوست . جمعی از بی‌خبران آیه فوق را اشاره به مشاهده حسی خداوند در قیامت گرفته‌اند و می‌گویند : در آن روز خدا را با همین چشم ظاهر مشاهده خواهند کرد . در حالی که چنین مشاهده‌ای لازمه‌اش جسمانی بودن خداوند و وجود در مکان و کیفیت و حالت خاص جسمانی است و می‌دانیم ذات پاکش از این آلودگی‌ها برکنار است ، همان‌گونه که در آیات مختلف قرآن کراراً روی آن تکیه شده است ، از جمله در آیه ۱۰۳ سورة انعام می‌خوانیم : « لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ : چشم‌ها او را نمی‌بیند و او چشم‌ها را می‌بیند » . این آیه مطلق است و هیچ اختصاص به دنیا ندارد .

۱- «نورالتقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۶۴ و ۴۶۵ .

﴿ ۲۴ ﴾ وَوَجُوهُ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ

و در آنروز صورت‌هایی درهم‌کشیده‌است.

«بَاسِرَةٌ» از ماده «بَسَرَ» (بر وزن نَصَرَ) به معنی چیز نارس و کار قبل از موعد است و لذا به میوه کال نخل، «بُسْر» (بر وزن عُسْر) گفته می‌شود و سپس به درهم‌کشیدن صورت و عبوس بودن اطلاق شده است، از این جهت که عکس‌العملی است که انسان قبل از فرارسیدن رنج و عذاب و ناراحتی اظهار می‌دارد.

به هر حال آن‌ها وقتی که نشانه‌های عذاب را می‌نگرند و نامه‌های اعمال خویش را خالی از حسنات و مملو از سیئات مشاهده می‌کنند، سخت پریشان و محزون و اندوهگین می‌شوند و چهره درهم می‌کشند.

﴿ ۲۵ ﴾ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ

زیرا می‌دانند عذابی در مورد او انجام می‌شود که پشت را درهم می‌شکند.

بسیاری از مفسران معتقدند که «ظن» در این جا به معنی «علم» است، یعنی آن‌ها

یقین به چنین عذابی پیدا می کنند .

«فاقرَة» از ماده «فقرَة» (بر وزن ضربه) و جمع آن «فقرار» به معنی مهره های پشت است، بنابراین «فاقرَة» به حادثه سنگینی می گویند که مهره های پشت را درهم می شکند و «فقیر» را از این رو فقیر گفته اند که گویی پشتش شکسته است .

این تعبیر کنایه از انواع مجازات های سنگینی است که در دوزخ در انتظار این گروه است ، این گروه انتظار عذاب های کمر شکن را می کشند ، در حالی که گروه سابق در انتظار رحمت پروردگار و آماده لقای محبوبند ، این ها بدترین عذاب را دارند و آن ها برترین نعمت جسمانی و موهبت و لذت روحانی را .

﴿۲۶﴾ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

چنین نیست ، او هرگز ایمان نمی آورد تا جان به گلوگاهش رسد .
در ادامه بحث های مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤمنان و کافران ، در این آیات سخن از لحظه دردناک مرگ است که دریچه ای به سوی جهان دیگر است .

«تَرَقَّی» جمع «تَرَقُّوَة» به معنی استخوان‌هایی است که گرداگرد گلو را گرفته است و رسیدن جان به گلوگاه ، کنایه از آخرین لحظات عمر است ، زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می‌رود ، اعضای که فاصله بیشتری از قلب دارند (مانند دست‌ها و پاها) زودتر از کار می‌افتند ، گویی روح تدریجاً خود را از بدن برمی‌چیند تا به گلوگاه برسد .

﴿۲۷﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ

و گفته شود: آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد؟
 «راق» از ماده «رَقَى» و «رُقِیَة» به معنی «بالارفتن» است. این واژه (رُقِیَة) به اوراد و دعا‌هایی که موجب نجات مریض می‌شود، اطلاق گردیده. به خود طبیب از آن جهت که بیمار را رهایی می‌بخشد ، نیز «راقی» گفته‌اند ، بنابراین مفهوم آیه چنین است که اطرافیان مریض و گاه خود او از شدت ناراحتی صدا می‌زنند آیا طیبی پیدا می‌شود ؟ آیا کسی هست که دعا کند تا این بیمار رهایی یابد ؟

﴿ ۲۸ ﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ

و یقین به فراق از دنیا پیدا کند.

﴿ ۲۹ ﴾ وَالنَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ

و ساق پاها (از شدت جان دادن) به هم می پیچد.
این یأس کامل "محتضر" و به هم پیچیدگی ساق پاها، یا به خاطر شدت ناراحتی جان دادن است، یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و برچیده شدن روح از آنها.

﴿ ۳۰ ﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

(آری) در آن روز مسیر همه به سوی (دادگاه) پروردگارت خواهد بود.
آری همه به سوی او بازمی گردند و در دادگاه عدل او حاضر می شوند و تمام خطوط به او منتهی خواهد گشت. این آیه هم تأکیدی بر معاد و رستاخیز عمومی بندگان است و هم می تواند اشاره ای به جهت گیری حرکت تکاملی خلایق به سوی ذات پاک او که از هر جهت ذاتی بی نهایت است، باشد.

لَحْظَةُ دَرْدَنَّاكَ مَرگ

چنان‌که می‌دانیم قرآن بارها روی مسألهٔ مرگ و مخصوصاً لحظهٔ جان دادن تکیه می‌کند و به انسان‌ها هشدار می‌دهد که همگی چنین لحظه‌ای را درپیش دارند، گاه از آن به «سَكْرَةُ الْمَوْتِ» (مستی و گیجی حال مرگ) تعبیر کرده است ^(۱)، گاه تعبیر به «عَمَرَاتُ الْمَوْتِ» (شدائد مرگ) ^(۲)، گاه تعبیر به «رَسِيدِن رُوح بَه حَلْقُومِ» ^(۳) و گاه تعبیر به «رَسِيدِن رُوح بَه تَرَاقِي» (استخوان‌های اطراف گلوگاه) نموده است .

از مجموع این‌ها به خوبی استفاده می‌شود که آن لحظه — بر خلاف آنچه بعضی از مادیین می‌گویند — لحظهٔ سخت و دردناکی است ، چرا چنین نباشد ، درحالی‌که لحظهٔ

۱- ۱۹ / ق .

۲- ۹۳ / انعام .

۳- ۱۳ / واقعه .

انتقال از این جهان به جهان دیگر می باشد ، یعنی همان گونه که انتقال انسان از عالم جنینی به جهان دنیا توأم با درد و رنج فراوان است ، انتقال به جهان دیگر نیز طبعاً چنین خواهد بود . ولی از روایات اسلامی استفاده می شود که این لحظه بر مؤمنان راستین آسان می گذرد ، درحالی که برای افراد بی ایمان ، سخت دردناک است ، این به خاطر آن است که شوق به لقای پروردگار و رحمت و نعمت های بی پایان او ، چنان گروه اول را از خود بی خود می کند که دردهای لحظه انتقال را احساس نمی کنند .

درحالی که از یکسو وحشت مجازات و از سوی دیگر مصیبت فراق از دنیایی که به آن دل بسته بودند ، دردهای لحظه انتقال از دنیا را برای گروه دوم مضاعف می کند . در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم : هنگامی که درباره مرگ از آن حضرت سؤال شد ، فرمود : « مرگ برای مؤمن ، مانند کندن یک لباس چرکین پر حشره و گشودن غل و زنجیرهای سنگین و تبدیل آن به بهترین لباس ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب ها و مرفه ترین

مزل‌هاست و نسبت به کافر، مانند کندن یک لباس فاخر و نقل مکان از منزل‌های مرفه و تبدیل آن به کثیف‌ترین و خشن‌ترین لباس‌ها و وحشتناک‌ترین لباس‌ها و هول‌انگیزترین منزل‌ها و عظیم‌ترین عذاب‌هاست» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که شخصی از ایشان توصیف مرگ را خواست، امام علیه السلام فرمود: «لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لِطِبِّهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعُ الْأَفَاعِي وَ لَذَغِ الْعَقَارِبِ أَوْ أَشَدُّ: نسبت به مؤمن همچون عطر بسیار خوشبویی است که آن را می‌بوید و حالتی شبیه خواب به او دست می‌دهد و درد و رنج به کلی از او قطع می‌شود و نسبت به کافر مانند گزیدن افعی‌ها و عقرب‌ها و یا شدیدتر از آن است» (۲)

به هر حال مرگ، دریچه عالم بقاست، چنان‌که در حدیثی از علی علیه السلام آمده: «لِكُلِّ دَارٍ بَابٌ وَ بَابُ دَارِ الْآخِرَةِ الْمَوْتُ: هر خانه‌ای دری دارد و درِ خانه آخرت، مرگ است» (۳)

۱- «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۵۵. ۲- «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۵۲.

۳- «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۲۰، صفحه ۳۴۵.

آری توجه به آن ، اثر عمیقی در شکستن شهوات و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز و زدودن زنگار غفلت از آیینۀ دل دارد ، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « ذِکْرُ الْمَوْتِ يُمِطُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ وَ يُقَوِّی الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَ يَرِقُّ الطَّبَعُ وَ يُكْسِرُ أَغْلَامَ الْهَوَى وَ يُطْفِئُ نَارَ الْجُرُصِ وَ يُحَقِّقُ الدُّنْيَا وَ هُوَ مَغْنَى مَا قَالَتِ النَّبِيُّ فَكُرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ: یاد مرگ ، شهوات های سرکش را در درون آدمی می میراند و ریشه های غفلت را از دل برمی کند ، قلب را به وعده های الهی نیرو می بخشد و به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد ، نشانه های هواپرستی را در هم می شکند ، آتش حرص را خاموش می کند و دنیا را در نظر انسان کوچک می کند و این است معنی سخنی که پیغمبر فرموده : یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است .^(۱) البته منظور بیان یکی از مصداق های روشن تفکر است ، نه این که موضوع تفکر منحصر به آن بوده باشد .

﴿۳۱﴾ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى

او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند.

﴿۳۲﴾ وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى

بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد.

در ادامه بحث‌های مربوط به «مرگ» که نخستین گام در سفر آخرت است و در آیات گذشته آمده، در آیات مورد بحث از خالی بودن دست کافران از توشه این مسافرت سخن می‌گوید. منظور از جمله «فَلَا صَدَقَ»، عدم تصدیق قیامت و حساب و جزا و آیات الهی و توحید و نبوت پیامبر اسلام می‌باشد.

﴿۳۳﴾ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى

سپس به سوی خانواده خود بازگشت، در حالی که متکبرانه قدم برمی‌داشت. «يَتَمَطَّى» از ماده «مَطَّأ» در اصل به معنی «پشت» است و «تَمَطَّى» به معنی کشیدن پشت از روی بی‌اعتنایی و غرور است.

او به گمان این که با بی اعتنایی و تکذیب پیامبر و آیات الهی ، پیروزی مهمی به دست آورده ، از باده غرور سرمست بود و به سراغ خانواده خود می آمد ، تا طبق معمول مسائل افتخارآمیز را که در خارج خانه رخ داده ، برای آن ها بازگو کند ، حتی راه رفتنش و حرکت اعضاء پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بوده است . به هر حال این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۳۱ سورة مطففین آمده است : « وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ : هنگامی که آن ها به سوی خانواده های خود بازمی گردند ، از روی استهزاء درباره مؤمنان سخن می گویند » .

﴿ ۳۴ ﴾ اُولٰٓئِكَ فَاُولٰٓئِ

عذاب الهی برای تو شایسته تر است ، شایسته تر .

﴿ ۳۵ ﴾ ثُمَّ اُولٰٓئِكَ فَاُولٰٓئِ

سپس عذاب الهی برای تو شایسته تر است ، شایسته تر .

تفسیرهای متعدد دیگری برای این آیه نیز ذکر کرده اند ، ولی غالب این معانی به

یک معنی کلی و جامع برمی‌گردد که تهدید به عذاب و مذمت و شر و عقاب را دربرمی‌گیرد ، اعم از عذاب دنیا ، یا برزخ و یا قیامت .

در روایات آمده است که رسول خدا دست ابوجهل را گرفت (و طبق بعضی از روایات ، گریبان او را گرفت) و فرمود : « أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ » ، ابوجهل گفت : « مرا به چه چیزی تهدید می‌کنی ، نه تو می‌توانی و نه پروردگارت می‌تواند به من زبانی برساند ، من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستم » . این جا بود که همین جمله‌ها بر پیامبر به شکل آیات قرآنی نازل شد . (۱)

﴿ ۳۶ ﴾ اَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى

آیا انسان گمان می‌کند یهود و بی‌هدف رهایی شود؟

دلایل دو گانه معاد

سپس به دو استدلال جالب درباره معاد می‌پردازد که یکی از طریق بیان "هدف آفرینش

و حکمت خداوند " است و دیگری از طریق بیان " قدرت او به استناد تحول و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالم جنین " .

« سُدی » به معنی مُهمَل و بیهوده و بی هدف است ، عرب « اِبِلُّ سُدی » را در مورد شتری که بدون ساربان رها شده و هرجا می خواهد به چرا می رود ، به کار می برد . منظور از « اِنسان » در این آیه همان انسانی است که منکر معاد و رستخیز می باشد ، آیه می گوید : او چگونه باور می کند خداوند این جهان پهناور را با این عظمت و این همه شگفتی ها ، برای انسان بیافریند ، ولی در آفرینش انسان هدفی نباشد ؟ چگونه می توان باور کرد که هر عضوی از اعضای انسان برای هدف خاصی آفریده شده باشد ، چشم برای دیدن ، گوش برای شنیدن و قلب برای رسانیدن غذا و اکسیژن و آب به تمام سلول های بدن . حتی خطوط سرانگشتان نیز حکمتی دارد ، ولی برای مجموع وجود او هیچ هدفی در کار نباشد و بیهوده و مهمَل و بدون هیچگونه برنامه و امر و نهی و تکلیف و مسؤولیت آفریده شده باشد ؟ یک فرد عادی اگر مصنوع کوچکی بی هدف بسازد ، به او ایراد می گیرند و

نامش را از زمره انسان‌های عاقل حذف می‌نمایند ، چگونه خداوند حکیم مطلق ممکن است چنین آفرینش بی‌هدفی داشته باشد ؟
 و اگر گفته شود هدف همین زندگی چند روزه دنیا است ، همین خور و خواب تکراری و آمیخته با هزار گونه درد و رنج ، قطعاً این چیزی نیست که بتواند آن آفرینش بزرگ را توجیه کند .
 بنابراین نتیجه می‌گیریم که این انسان برای هدف بزرگتری یعنی زندگی جاویدان در جوار قرب رحمت حق و تکامل بی‌وقفه و بی‌پایان ، آفریده شده است .

﴿ ۳۷ ﴾ اَلَمْ يَكُنْ نَظْفَافَةً مِّنْ مَّنِيٍّ يُمْنِيٍّ

آیا او نطفه‌ای از منی که در رَجم ریخته می‌شود ، نبود ؟

﴿ ۳۸ ﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ

سپس به شکل خون بسته درآمد و او را آفرید و موزون ساخت ؟

﴿ ۳۹ ﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَىٰ

و از او دو زوج مذکر و مؤنث آفرید .

﴿۴۰﴾ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ

آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟

آیا کسی که نطفه کوچک و بی ارزش را در ظلّمتکده رَحِم مادر، هر روز آفرینش جدیدی می بخشد و لباس تازه‌ای از حیات و زندگی در تن او می کند و چهره نوینی به او می دهد ، تا سرانجام انسان مذکر یا مؤنث کاملی شود و از مادر متولد می گردد ، قادر نیست مردگان را زنده کند ؟ این بیان در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مسأله معاد جسمانی غالباً دم از محال بودن می زدند و امکان بازگشت به زندگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می کردند و قرآن برای اثبات امکان این معنی دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمی گرداند ، مراحل عجیب جنین و تطورات شگفت انگیز انسان را در این مراحل به او نشان می دهد ، تا بداند او بر همه چیز قادر و تواناست و به تعبیر دیگر بهترین دلیل برای امکان یک شیء ، وقوع آن است .

تطورات جنین یا رستاخیزهای مکرر

«نطفه» در اصل به معنی " آب کم یا آب صاف " است ، سپس به قطرات آبی

که از طریق لقاح سبب پیدایش انسان یا حیوانی می‌شود، گفته شده است. در حقیقت تحول نطفه در دوران جنینی از عجیب‌ترین پدیده‌های جهان هستی است که موضوع علم «جنین‌شناسی» می‌باشد و در قرون اخیر پرده از روی اسرار آن تا حد زیادی برداشته شده است.

قرآن در آن روز که هنوز این مسائل کشف نشده بود، کراراً به عنوان یکی از نشانه‌های قدرت خداوند روی آن تکیه کرده و این خود از نشانه‌های عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است.

نظام جنسیت در جهان بشریت

با تمام گفتگوهایی که درباره عوامل جنسیت جنین شده است و این‌که تحت تأثیر چه اموری تبدیل به جنس «مذکر» یا «مؤنث» می‌شود، هنوز هیچ‌کس به درستی نمی‌داند که عوامل اصلی چیست؟ درست است که بعضی از مواد غذایی یا پاره‌ای از داروها ممکن است در این مسأله بی‌تأثیر نباشد، ولی یقیناً هیچ‌کدام عامل تعیین‌کننده محسوب نمی‌شود و به تعبیر دیگر این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است.

از سوی دیگر همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می‌شود، گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتاً در بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادتر است، ولی رویهم‌رفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد. اگر فرضاً روزی فرارسد که این تعادل به هم بخورد و مثلاً تعداد زنان ده برابر مردان، یا تعداد مردان، ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می‌خورد؟ و چه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می‌آید که در برابر هر یک زن، ده مرد و یا در برابر هر ده مرد، یک زن وجود داشته باشد و چه جنجالی برپا می‌شود. آیه فوق که می‌گوید: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى» اشاره لطیف و سرپسته‌ای به این دو موضوع است؛ از یک سو به تنوع مرموز انسان‌ها و تقسیم آن‌ها به این دو جنس در دوران جنینی اشاره می‌کند و از سوی دیگر به وجود این تعادل نسبی.

پایان سورة قیامت

سورة انسان (دھر، هل آتی)

فضیلت تلاوت سورة « انسان »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر اکرم نقل شده است : « کسی که سوره "هل آتی" را بخواند ، پاداش او بر خداوند ، بهشت و لباس های بهشتی است » .^(۱)

امام باقر علیه السلام نیز فرموده اند : « یکی از پاداش های کسی که سوره "هل آتی" را در هر صبح پنجشنبه بخواند ، این است که در قیامت با پیغمبر اکرم خواهد بود » .^(۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً

آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ ذرات وجود نوع انسان و عموم افراد بشر ، هرکدام در گوشه‌ای پراکنده بود ، در میان خاک‌ها ، در لابلای قطرات آب دریاها ، در هوایی که در جو زمین وجود دارد ، مواد اصلی وجود او هرکدام در گوشه‌ی یکی از این سه محیط پهناور افتاده بود و او در میان آن‌ها در حقیقت گم شده و هیچ قابل ذکر نبود .

﴿ ۲ ﴾ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً

ما انسان را از نطفه‌ی مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم (لذا) او را شنوا و بینا قرار دادیم . « اَمْشَاج » جمع « مَشْج » یا جمع « مَشْجَج » به معنی "شیء مخلوط" است . آفرینش انسان از « نطفه‌ی مخلوط » ، ممکن است اشاره به اختلاط نطفه‌ی مرد و زن و

ترکیب «اسپرم» و «اوول» بوده باشد، همان‌گونه که در روایات اهل بیت اجمالاً به آن اشاره شده است، یا اشاره به استعدادهای مختلفی که در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژن‌ها و مانند آن وجود دارد و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه است، چراکه از ده‌ها ماده مختلف تشکیل یافته و یا اختلاط همه این‌ها با یکدیگر معنی اخیر از همه جامع‌تر و مناسب‌تر است.

جمله «نَبْتَلِیْهِ» اشاره به رسیدن انسان به مقام «تکلیف و تعهد و مسؤولیت و آزمایش و امتحان» است و این یکی از بزرگترین مواهب خداست که به انسان کرامت فرموده و او را شایسته «تکلیف و مسؤولیت» قرار داده است و از آن‌جا که «آزمایش و تکلیف»، بدون «آگاهی» ممکن نیست، در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش می‌کند که در اختیار انسان‌ها قرار داده است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که ریشه همه ادراکات انسان از ادراکات حسی اوست و به تعبیر دیگر ادراکات حسی، مادر همه معقولات است و این نظریه بسیاری از

فلاسفه اسلامی است و در میان فلاسفه یونان ، « ارسطو » نیز طرفدار همین نظر بوده است .

عالم پرغوغای نطفه و جنین

می دانیم نطفه انسان از ترکیب نطفه مرد و زن که اولی « اسپرم » یا « کرمک » و دومی « اوول » یا « تخمک » نام دارد ، تشکیل می شود .

اصل وجود « نطفه » و سپس ترکیب آن و بعد مراحل مختلف جنین ، از عجایب و شگفتی های بزرگ جهان آفرینش است که با پیشرفت علم « جنین شناسی » ، پرده از اسرار آن برداشته شده ، هر چند اسرار بیشتری هنوز در پرده نهان است . از جمله شگفتی های مزبور که گوشه کوچکی را تشکیل می دهد ، امور زیر است :

۱ - « اسپرم » که با آب نطفه مرد خارج می شود ، موجود زنده متحرک بسیار کوچک ذره بینی است که دارای یک سر و گردن و دم متحرک می باشد و عجیب این که در هر بار انزال مرد ، ممکن است از دو تا پانصد میلیون اسپرم وجود داشته باشد که مطابق جمعیت چندین کشور است ، ولی از این عده بی شمار ، فقط یک یا چند عدد وارد تخمک

شده و بارور می‌گردد. وجود این تعداد نطفه نر، به خاطر آن است که اسپرم‌ها برای رسیدن به تخمک و ترکیب با آن، تلفات زیادی می‌دهند و اگر این تعداد عظیم نبود، شاید امر بارور شدن مشکل می‌شد.

۲- «رَجِم» قبل از دوران بارداری، فقط به اندازه یک گردو است. اما بعد از انعقاد نطفه و پرورش جنین، به قدری بزرگ می‌شود که جای زیادی را اشغال می‌کند و عجیب این‌که جدار آن به قدری قابل ارتجاع است که در مقابل این حجم عظیم، کاملاً مقاومت می‌کند.

۳- خون در دیواره رَجِم در عروق و رگ‌ها نیست. بلکه به صورت ناودان در میان عضلات جاری است، زیرا اگر رگی وجود داشت، مسلماً در برابر کشش فوق‌العاده جدار رَجِم، تاب مقاومت نمی‌آورد.

۴- بعضی از دانشمندان معتقدند که تخمک زن دارای الکتریسیته «مثبت» است و اسپرم دارای الکتریسیته «منفی» و لذا به سوی هم کشیده می‌شوند. اما هنگامی که اسپرم وارد تخمک شد، بار الکتریکی آن را منفی می‌کند و به همین دلیل اسپرم‌های

بی شمار دیگر که در اطراف آن وجود دارند، از آن رانده می شوند ، بعضی نیز گفته اند : با ورود اسپرم ، ماده شیمیایی مخصوصی ترشح می شود که سایر اسپرم ها را می راند .

۵- جنین در میان کیسه ای بزرگ در آبی غلیظ به نام «آمنی بوس» ، غوطه ور است که خاصیت ضد ضربه در مقابل انواع حرکات تند مادر و یا اصابت چیزی به شکم دارد ، به علاوه جنین را به صورت یکنواخت گرم نگه می دارد و تغییر حرارت خارجی در آن به زودی اثر نمی کند و از همه جالب تر این که او را در حالت بی وزنی قرار می دهد و از فشار آوردن اعضای مختلف جنین روی همدیگر که ممکن است موجب ضایعاتی شود ، جلوگیری می کند .

۶- تغذیه جنین از طریق «جفت» و «بندناف» صورت می گیرد ، یعنی خون مادر با تمام مواد غذایی و اکسیژن وارد جفت شده و با تصفیه جدیدی از طریق بندناف ، وارد قلب جنین می شود و از آن جا به تمام اعضای بدن پخش می گردد . جالب این که بطن چپ و راست قلب جنین با یکدیگر مربوط است ، چون مسأله تصفیه

از طریق ریه در آنجا مطرح نیست ، زیرا جنین تنفس می کند ، اما به محض تولد ، حفره ها از هم جدا می شوند و دستگاه تنفس به کار می افتد .

﴿ ۳ ﴾ اِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُوْرًا

ما راه را به او نشان دادیم ، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) و یا کفران کند .
تعبیر به « شاکراً » و « کفوْراً » مناسب ترین تعبیری است که در این جا امکان دارد ، چراکه در مقابل نعمت بزرگ هدایت الهی ، آن ها که پذیرا و تسلیم شوند و راه هدایت پیش گیرند ، شکر این نعمت را به جا آورده و آن ها که مخالفت کنند ، کفران کرده اند .
" تکلیف " ، " هدایت " و " آزادی " مکمل یکدیگرند

از آن جا که تکلیف و آزمایش انسان علاوه بر مسأله " آگاهی و ابزار شناخت " ، نیاز به دو عامل دیگر یعنی مسأله " هدایت " و " اختیار " دارد ، لذا در این آیه به آن اشاره می کند .
« هدایت » ، در این جا معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم هدایت " تکوینی " را شامل می شود و هم هدایت " فطری " و هم " تشریعی " را ، هر چند سوق آیه بیشتر روی

هدایت "تشریعی" است .

توضیح این که چون خداوند انسان را برای هدف «ابتلاء و امتحان» و تکامل آفریده است ، مقدمات وصول به این هدف را در وجود او آفریده و نیروهای لازم را به او بخشیده است ، این همان هدایت "تکوینی" است. سپس در اعماق فطرتش ، عشق به پیمودن این راه را قرار داده و از طریق الهامات فطری ، مسیر را به او نشان داده و از این نظر هدایت "فطری" نموده و از سوی دیگر ، رهبران آسمانی و انبیای بزرگ را به تعلیمات و قوانین روشن برای ارائه طریق مبعوث کرده و به وسیله آنها هدایت "تشریعی" فرموده است و البته تمام این شعب سه گانه هدایت ، جنبه عمومی دارد و همه انسان ها را شامل می شود . روی هم رفته این آیه به سه مسأله مهم و سرنوشت ساز در زندگی انسان اشاره می کند :
 مسأله "تکلیف" ، مسأله "هدایت" و مسأله "آزادی اراده و اختیار" لازم و ملزوم و مکمل یکدیگرند .
 ﴿۴﴾ إِنَّا عَرَضْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا
 ما برای کافران ، زنجیرها و غل ها و شعله های سوزان آماده کرده ایم .

تعبیر به «أَعْتَدْنَا» (آماده کرده‌ایم) تأکیدی است بر مسأله حتمی بودن مجازات این گروه ، درست است که آماده کردن از قبل ، کار کسانی است که توانایی محدودی دارند و احتمال می‌دهند به هنگام نیاز ، توانایی پیدا نکنند و این معنی درباره خداوند موردی ندارد ، چرا که هر چه را اراده کند ، با فرمان «كُنْ» ، فوراً موجود می‌شود ، در عین حال برای بیان قطعی بودن مجازات کافران ، اعلام می‌کند که وسایل مجازات آنها از هم‌اکنون آماده است .

«سَلَاسِلَ» جمع «سِلْسِلَة» به معنی "زنجیر" و «أَغْلَالُ» جمع «غُل» به معنی حلقه‌ای است که بر گردن یا دست‌ها قرار می‌دهند ، سپس آن را با زنجیر می‌بندند . آزادی آنها در شهوات در این جا سبب اسارت آنها در آن جا می‌شود ، آتش‌هایی که در این دنیا برپا کرده‌اند ، در آن جا تجسم می‌یابد و دامانشان را می‌گیرد .

﴿٥﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً

ابرار (نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است .

شأن نزول

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر

«ابن عباس» می گوید: حسن و حسین بیمار شدند، پیامبر با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی علیه السلام فرمودند: «ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی»، علی علیه السلام و فاطمه و فضّه که خادمه آنها بود، نذر کردند که اگر آنها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین نیز گفتند: ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی، در مضیقه بودند، علی علیه السلام سه من جو قرض نمود و فاطمه یک سوم آن را آرد کرده و نان پخت. در هنگام افطار سائلی بر در خانه ایشان آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ»: سلام بر شما ای خاندان محمد، مستندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذای بهشتی مرحمت کند. آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او

دادند و آن شب جُز آب ننوشتند .
روزدوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی غذا (نان جوین) را آماده کرده بودند، یتیمی بر درِ خانه آمد، آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند) .
در سومین روز اسیری هنگام غروب آفتاب بر درِ خانه آمد ، باز سهم غذای خود را به او دادند ، صبح که شد، علی علیه السلام، دست حسن و حسین را گرفته بود و خدمت پیامبر آمدند . هنگامی که پیامبر آن‌ها را مشاهده کرد ، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند . فرمود : « این حالی را که در شما می‌بینم ، برای من بسیار گران است » ، سپس برخاست و با آن‌ها حرکت کرد . هنگامی که وارد خانه فاطمه شد ، دید در محراب عبادت ایستاده ، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشست ، پیامبر ناراحت شد . در همین وقت جبرئیل نازل گشت و گفت : « ای محمد ! این سوره را بگیر ، خداوند به خاطر داشتن چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید » . سپس

سورة «انسان» (هَلْ أَتَى) را بر او خواند (بعضی گفته‌اند که از آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ» تا آیه «كَانَ سَعْيُكَ مَشْكُوراً» که مجموعاً هیجده آیه است، در این جا نازل گشت). آنچه را در بالا آوردیم، نصّ حدیثی است که با کمی اختصار در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است و در همان کتاب از ۳۴ نفر علمای معروف اهل سنت نام می‌برد که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.^(۱)

و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضایل بزرگ علی علیه السلام و فاطمه زهرا و

۱- «الغدیر»، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱.

فرزندانشان آورده‌اند. حتی چنان‌که در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعراء و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است. نکته‌ای را که در اینجا لازم به یادآوری می‌دانیم، این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنت، بسیاری از نعمت‌های بهشتی در این سوره برشمرده شده است ولی از «حورالعین» که غالباً در قرآن مجید در شمار نعمت‌های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندانش باشد که به احترام بانوی اسلام ذکری از «حور» به میان نیامده است.^(۱)

«أَنْزَار» جمع «بَرٌّ» در اصل به معنی «وسعت و گستردگی» است و به همین جهت صحراهای وسیع را «بَرٌّ» می‌گویند و از آن‌جا که افراد نیکوکار اعمالشان، نتایج گسترده‌ای

۱- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۱.

در سطح جامعه دارد ، این واژه بر آن‌ها اطلاق می‌شود و «بِرَّ» (با کسر باء) به معنی "نیکوکاری" است . بعضی گفته‌اند فرق بین آن و «خیر» ، این است که «بِرَّ» به معنی "نیکو توأم با توجه" است ، در حالی که «خیر» ، معنی اعمی دارد .

«کافور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروفش "بوی خوش" است و نیز گیاهی است خوشبو و از دیگر معانی‌اش همان "کافور" معمولی است که بوی تند دارد و برای مصارف طبی از جمله ضد عفونی کردن ، به کار می‌رود .
به هر حال طبق آیه فوق این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می‌برد و هم شامه .

پاداش عظیم ابرار

در آیات گذشته بعد از آن‌که انسان‌ها را به دو گروه «شکرگزار» و «کفران‌کننده» تقسیم کرد ، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفران‌کنندگان کرده بود ، آیات مورد بحث به سراغ پاداش‌های شکرگزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می‌رود و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می‌کند .

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾
 از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشتند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند.
 «يُفَجِّرُونُ» از ماده «تَفَجِير» در اصل از ریشه «فَجَّر» گرفته شده که به معنی شکافتن
 وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد یا چیز دیگر و از آن‌جا که نور صبح گویی پرده شب را
 می‌شکافد، به آن «فَجَّر» گفته‌اند و به شخص فاسق از این رو «فَاجِر» می‌گویند که پرده
 حیا و پاکی را دریده و از مسیر حق خارج شده است، اما در آیه مورد بحث به معنی
 "شکافتن زمین" است. این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عبادالله است که
 هر جا اراده کنند، از همان‌جا سر برمی‌آورد و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل
 شده که در توصیف آن فرمود: «این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر اسلام که از آن‌جا به
 خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می‌شود». (۱)

آری همان‌گونه که در دنیا چشمه‌های علم و رحمت از خانهٔ پیامبر اکرم به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می‌شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است، چشمهٔ شراب طهور الهی از همین بیت وحی می‌جوشد و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان سرازیر می‌گردد.

قابل توجه این‌که در میان نعمت‌های فراوان بهشتی که در این سوره آمده است، نخستین نعمت «شراب طهور معطر خاصی» ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می‌نهند، با نوشیدن از این شراب، هرگونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می‌شویند و سرمست از عشق حق، به استفاده از سایر مواهب بهشتی می‌پردازند. اوصاف پنجگانهٔ نیکان که آنها را مستحق بهشت می‌سازد در این آیات به ذکر اعمال و اوصافی که «ابرار» و «عباد الله» دارند، پرداخته و با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این همه نعمت‌های بی‌مانند توضیح می‌دهد.

۱- آنها به نذر خود وفا می‌کنند .

۲- از روزی که عذاب و شرّ آن گسترده است، می‌ترسند .

۳- اطعام می‌کنند .

۴- در اعمال خود اخلاص دارند .

۵- در هر حالی از خداوند خوف دارند .

يُوقُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

آنها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که عذابش گسترده است، می‌ترسند .

« مُسْتَطِير » به معنی «گسترده و پراکنده» است و اشاره به

عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشد .

به هر حال وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشان واجب کرده‌اند ، وفا

می‌کنند ، به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می‌کوشند .

ترس آنها از شرّ آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسئلۀ معاد و احساس مسئولیت

شدید در برابر فرمان الهی است .

آن‌ها به خوبی معاد را باور کرده‌اند و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

﴿ ۸ ﴾ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

و غذای (خود) را با این‌که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند .
اطعام کردن آن‌ها ساده نیست ، بلکه توأم با ایشار در هنگام نیاز شدید است
و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از « مسکین » و « یتیم »
و « اسیر » شامل می‌شود و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است .
ضمیر در « عَلَىٰ حُبِّهِ » ، به « طعام » بازمی‌گردد، یعنی در عین این‌که علاقه به
طعام دارند ، آن را انفاق می‌کنند .

معنی «مِسْکِین» و «یَتِیم» و «أَسِیر» روشن است اما این‌که این اسیر اشاره به کدام اسیر است،
در میان مفسران گفتگو است .

بسیاری گفته‌اند منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می‌گرفتند و به قلمرو حکومت اسلامی در مدینه می‌آوردند .

در این جا این سؤال پیش می‌آید که مطابق شأن نزول، مرد اسیر هنگام افطار بر در خانه علی علیه السلام آمد ، مگر اسیران زندانی نبودند ؟

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود که طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر مطلقاً زندانی وجود نداشت و حضرت اسیران را تقسیم کرده و به دست مسلمانان می‌سپرد و می‌فرمود : «مراقب آنها باشید و به آنها نیکی کنید» و گاه که توانایی بر تأمین غذای آنها نداشتند ، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می‌فرستادند تا به آنها کمک کنند ، زیرا در آن موقع مسلمانان سخت در مضیقه بودند . البته بعداً که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت ، زیاد شدند ، زندان به وجود آمد و ارتزاق

اسیران و مجرمان از طریق بیت‌المال صوت می‌گرفت .

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است

نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عبادالله می‌شمرد ، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است و نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد .

و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌میرند ، درحالی‌که در مناطق دیگر دنیا آن‌قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست ، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد .

در روایات و احادیث اسلامی نیز تأکید بسیاری در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در این جا می‌آوریم ؛

❧ ۱- در حدیثی از پیامبر آمده : « مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ

ثَلَاثِ جَنَّاتٍ فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ: کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمانها اطعام خواهد کرد» (۱)

❧ ۲- و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَأَمْلِكُ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد و نه فرشتگان مقرب الهی و نه پیامبران مرسل، جز خداوند که پروردگار عالمیان است» (۲)

❧ ۳- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است که فرمود: «لَأَنْ أُطْعِمَ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَزُورَهُ وَ لَأَنْ أَزُورَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ عَشْرَ رِقَابٍ: اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم، نزد من محبوب‌تر است از این‌که تنها به دیدار او بروم و اگر به دیدار او بروم،

نزد من محبوب‌تر است از این که ده برده را آزاد کنم»^(۱).

قابل توجه این‌که در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده، بلکه در بعضی صریحاً آمده است که "اطعام مؤمنان، هرچند بی‌نیاز باشند"، همچون آزاد کردن برده است و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی‌ها، جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است، به عکس آنچه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای می‌روند، هرکدام باید سهم خود را بپردازند، گویی مسأله میهمانی کردن مخصوصاً نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است. در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هرچند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان‌که در روایتی از پیامبر اسلام آمده که

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب اطعام المؤمن، حدیث ۱۸.

فرمود : « مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِزَادُ الْكِبَارِ الْحَارَّةِ وَ إِشْبَاعُ الْكِبَارِ الْجَائِعَةِ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُؤْمِنُ بِبِيْتِ شَبْعَانَ وَ أَخُوهُ - أَوْ قَالَ جَارُهُ - الْمُسْلِمُ جَائِعٌ : یکی از بهترین اعمال نزد خدا ، خنک کردن جگرهای داغ است و سیر کردن شکم‌های گرسنه ، سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست ، بنده‌ای که شب سیر بخوابد و برادر - یا فرمود همسایه - مسلمانش گرسنه باشد ، به من ایمان نیاورده است » . (۱)

ذیل حدیث فوق گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است ، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود .
 ﴿ ۹ ﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً
 (و می‌گویند :) ما شمارا برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم .

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست و اصولاً در اسلام، ارزش عمل به خلوص نیت است و گرنه اعمالی که انگیزه‌های غیر الهی داشته باشند، خواه ریاکارانه باشد و یا به خاطر هوای نفس و یا تشکر و قدردانی مردم یا پاداش مادی، هیچ‌گونه ارزش معنوی و الهی ندارد و حدیث مشهور پیامبر (لَا عَمَلَ إِلَّا بِالْإِيَّةِ وَ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ) اشاره به همین معنی است.

منظور از «وَجْهَ اللَّهِ» همان ذات خدا است و گرنه خدا «صورت» جسمانی ندارد و این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است، در آیه ۲۷۲ سوره بقره می‌خوانیم: «وَمَا تَتُفَفُّونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ: شما جز برای خداوند انفاق نکنید». ﴿۱۰﴾ إِنَّا خَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا

ما از پروردگارمان خائفیم، در آن روز که عبوس و شدید است.

این سخن ممکن است زبان ابرار باشد یا زبان قال آن‌ها .
 تعبیر از روز قیامت به روز «عَبُوس» و «قَفْطَرِین» (سخت) با این‌که «عَبُوس» از صفات انسان است و به کسی می‌گویند که قیافه‌اش را درهم کشیده ، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است ، یعنی آن‌قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت‌کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوسند ، بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس است .
 در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که اگر ابرار تنها برای ذات پاک خدا کار می‌کنند ، پس چرا می‌گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم ، آیا انگیزه الهی با انگیزه ترس از عذاب قیامت ، سازگار است ؟

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این‌که آن‌ها به هر حال به خاطر خدا گام برمی‌دارند و اگر از عذاب قیامت می‌ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است و اگر به نعمت‌های بهشتی علاقه دارند ، چون این نعمت‌ها از ناحیه او است و این

همان چیزی است که درباره «نیت عبادت» در فقه مطرح است که می‌گویند: قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب و ترس از عذاب و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نمازِ اسْتِسْقَاء برای نزول باران) ندارد، زیرا همه این‌ها بازگشت به خداوند می‌کند و به اصطلاح از قبیل «داعی بر داعی» است، هرچند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد، بلکه یکپارچه به عنوان «حُبّاً لِلَّهِ» انجام گیرد.

نکته قابل توجه این‌که دومین وصف از اوصاف پنجگانه و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شرّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمی آن را می‌رساند و دیگری گستردگی کیفی آن را.

﴿ ۱۱ ﴾ فَوَقَّيْهِمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّيْهِمُ نَضْرَةً وَسُرُورًا

از این رو خداوند آنها را از شرّ آن روز نگه می‌دارد و از آنها

استقبال می‌کند، در حالی که شادمان و مسرورند.

در این آیه به نتیجهٔ اجمالی اعمال نیک و نیت پاکی که ابرار دارند، اشاره کرده و

می‌فرماید: به خاطر همین‌ها خداوند آنها را از شرّ آن روز نگهداری می‌کند و در حالی که

باطراوت و مسرور و شادمان هستند، از آنها استقبال می‌کند.

«نَضْرَةً» به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه

به انسان دست می‌دهد، رنگ رخسار آنها نیز در آن روز از آرامش و نشاط درونی آنان خبر می‌دهد.

بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسئولیت از آن روز بیمناک بودند، خداوند در

عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می‌کند.

تعبیر به «لَقَّيْهِمُ» از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می‌دهد خداوند

بزرگ از این میهمانان گرانقدر بالطف خاصش استقبال می‌کند و آن‌ها را که غرق شادی و سرورند ، در سایه رحمتش جای می‌دهد .

﴿۱۲﴾ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيراً

خداوند در برابر شکیبایی آنان ، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی را به آن‌ها پاداش می‌دهد.

پاداش‌های پانزده گانه بهشتی برای نیکان

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته به نجات ابرار و نیکان از عذاب‌های دردناک روز قیامت و رسیدن آن‌ها به لقای محبوب و غرق در سرور و شادمانی شدن ، در آیات ۱۲ الی ۲۲ این سوره به شرح این نعمت‌های بهشتی پرداخته ، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات برمی‌شمرد :

نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می‌گوید . آری در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفاء به نذر و روزه داشتن و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به

مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آن‌ها را در باغ‌های مخصوصی از بهشت جای می‌دهد و بهترین لباس‌ها را بر آن‌ها می‌پوشاند .

﴿۱۳﴾ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا
این در حالی است که بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند ، نه آفتاب را
در آنجا می‌بینند، نه سرما را .

«أَرَائِكُ» جمع «أَرِيكة» دراصل به تخت‌هایی می‌گویند که در حجله عروس می‌نهند و این‌جا
منظور تخت‌های زیبا و فاخر است .

«زَمْهَرِير» از ماده «زَمْهَر» به معنی شدت سرما است .
ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت‌ها) ، اشاره به آرامش و راحتی کامل آن‌ها است ،
چراکه انسان معمولاً در هنگام آرامش در چنین حالتی به سر می‌برد و ذیل آیه نیز اشاره
به اعتدال کامل هوای بهشت است .

نه این که خورشید و ماه در آن جا وجود نداشته باشد ، بلکه تابش ناراحت کننده خورشید با وجود سایه های درختان بهشتی وجود ندارد.

﴿١٤﴾ وَذَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا

و در حالی است که سایه های آن (درختان بهشتی) بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه هایش بسیار آسان است .

نه مشکلی وجود دارد ، نه خاری در دست می رود و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه ها است .

اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است و آنچه درباره نعمت های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده ، تنها اشاراتی است پرمعنی به آن مواهب عظیم ، وگرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آن جا نعمت هایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است .

«ابن عباس» سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است ، می گوید : آنچه را خداوند در قرآن از نعمت های بهشتی نام برده ، مثل و مانندی ندارد ، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است ، نام می برد ؛ مثلاً از شراب طهوری نام می برد که با «زنجبیل» ممزوج شده است ، این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت . (۱)

﴿۱۵﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا
و در گرداگرد آنها ظرف هایی از نقره و قدح هایی بلورین می گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی ها).

﴿۱۶﴾ قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا
ظرف های بلورینی از نقره که آنها را به اندازه لازم آماده کرده اند.

«آيَةُ» جمع «إِنَاء» به معنی هرگونه ظرف است و «أَكْوَاب» جمع «كُؤْب» (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به «قَدَح» می شود. «قَوَارِير» جمع «قَارُورَة» به معنی ظرف بلورین و شیشه ای است. در این ظرف ها انواع غذاهای بهشتی و در آن قدح های بلورین انواع نوشیدنی های لذت بخش و نشاط آفرین ، به مقداری که می خواهند و علاقه دارند ، موجود است و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آنها دور می زنند و به آنها عرضه می کنند. عجیب این که می فرماید : ظرف های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده است ، در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقاً وجود ندارد و ظرف های بلورین را از سنگ های مخصوصی که ذوب می کنند ، می سازند . ولیکن در واقع همان خدایی که این امکان را در سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد، می تواند این امکان را در فلزی همچون نقره نیز بیافریند .

و به هر حال از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرفها و جام‌های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را و نوشابه‌هایی که در آن است، کاملاً نمایان است.

قابل توجه این‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که: «يَنْقُذُ الْبَصَرُ فِي فَضَّةِ الْجَنَّةِ كَمَا يَنْقُذُ فِي الزُّجَاجِ: نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می‌کند، آن‌چنان‌که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد» (۱).

این را نیز می‌دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه‌هایی پی برده‌اند (مانند اشعه ایکس) که از اجسام تیره نیز عبور می‌کند و درون آن را مانند بلور نشان می‌دهد. «ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۰.

ظرفهای بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست. (۱)
 ﴿۱۷﴾ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِرْجُهَا زَنْجَبِيلًا
 و در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری
 است که با زنجبیل آمیخته است.

به نظر می‌رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته ؛ یکی به اصطلاح نشاط‌آور و محرک و دیگری سست‌کننده و آرامبخش که اولی را با « زنجبیل » می‌آمیخته و دومی را با « کافور » و از آنجا که حقایق عالم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی‌گنجد ، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با معنی گسترده‌تر و والاتر برای آن حقایق بزرگ استخدام شود .
 گرچه درباره معنی « زنجبیل » تفسیرهای مختلفی نقل شده ، ولی غالباً به همان ریشه

معطر و خوشبویی که در ادویه مخصوص غذا و نوشابه‌ها به کار می‌رود ، تفسیر کرده‌اند .

﴿ ۱۸ ﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا

از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است.

« سَلْسَبِيل » نوشیدنی بسیار لذیذی را می‌گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملاً گواراست ، بسیاری عقیده دارند که از ماده « سَلَاَسَة » به معنی "روانی" گرفته شده است ، همان‌گونه که به عبارت‌های روان و جالب نیز « سَلِس » گفته می‌شود .
﴿ ۱۹ ﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثورًا
و بر گرد آن‌ها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرایی) می‌گردند که هرگاه آن‌ها را ببینی ، گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند .

هم خودشان در بهشت جاودانی هستند ، هم طراوت و زیبایی و نشاط جوانی آن‌ها جاودانی است و هم پذیرایی کردن آنان ، زیرا تعبیر « مُخَلَّدُونَ » از یک سو و تعبیر « يَطُوفُ »

عَلَيْهِمْ» (بر آنها طواف می‌کنند) از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است .
 تعبیر به «لَوْلَوْ أَنْتُمْ ثَوْرٌ» (مرداریدهای پراکنده) اشاره‌ای است به زیبایی و صفا و
 درخشندگی و جذابت آنها و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی .
 ﴿٢٠﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا
 و هنگامی که آن‌جا را ببینی ، نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی .
 واژه «نَعِيم» که در لغت به معنی «نعمت‌های فراوان» است و «مُلْكٌ كَبِيرٌ» که از عظمت
 و وسعت باغ‌های بهشتیان خبر می‌دهد ، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارند که همه تفسیرهای
 ذیل‌الذکر مصادیقی از آن است . از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم :
 « معنی آیه این است که ملکی است که هرگز زایل نمی‌شود و فنا نمی‌پذیرد » .^(۱)

یا بهشتیان هرچه اراده کنند، به آن دست می یابند.

یا پایین ترین فرد بهشتی قلمرو مُلکش به اندازه ای است که وقتی نگاه می کند، فاصله هزار سال راه را می بیند.

یا به معنی مُلک دائمی و ابدی و توأم با تحقق تمام آرزوهاست.

﴿۲۱﴾ **غَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوْا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُورًا**

بر اندام آن ها (بهشتیان) لباس هایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم و با دستبندهایی از نقره تزئین شده اند و پروردگارشان شراب طهور به آن ها می نوشاند.

تا این جا به قسمتی از نعمت های بهشتی از قبیل: «مساکن»، «تخت ها»، «سایه ها»، «میوه ها»، «نوشیدنی ها»، «ظرف ها» و «گروه پذیرایی کنندگان» اشاره شد، اکنون نوبت «وسایل تزئینی» بهشتیان است.

«سُنْدُس» به معنی پارچه ابریشمین نازک است ، در حالی که «إِسْتَبْرَق» به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است ، بعضی آن را از کلمه فارسی «استبر» یا «ستبر» می دانند و بعضی احتمال داده اند که از ریشه عربی «برق» به معنی تَلَأْلُؤ گرفته شده است . «أَسَاوِر» جمع «أَسْوَرَة» و آن نیز به نوبه خود جمع «سُوار» یا «سِوار» است که در اصل از کلمه فارسی «دستوار» به معنی "دستبند" گرفته شده و به هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده و به صورت «سوار» درآمده است . بهشتیان با دستبندهایی از نقره تزیین شده اند، نقره هایی شفاف که همچون بلور می درخشد و از یاقوت و درّ و مروارید زیباتر است . انتخاب رنگ سبز برای لباس های بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط آفرین ، همانند برگ های زیبای درختان و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد که هر کدام لطف خاص خود را دارند .

در بعضی از آیات قرآن مانند آیه ۳۱ سورة كهف چنین آمده است : «بهشتیان با دستبندهایی

از طلا تزیین می‌شوند» (يُخَلَّقُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) و این منافاتی با آن‌چه در آیه مورد بحث آمده است ندارد، زیرا ممکن است از جهت تنوع، گاه با این تزیین کنند و گاه با آن. در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست؟ پس چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده است؟

ولی جواب آن روشن است، زیرا در بسیاری از محیط‌ها زینت طلا و نقره هم برای مردان است و هم برای زنان (هرچند که اسلام زینت طلا را برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای زنان و مردان متفاوت است و در آیه ۵۳ سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده، می‌خوانیم: «قُلْ لَّا أَلْقِيْ عَلَيْهِ اَسْوَرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ: پس چرا به موسی دستبندهایی از طلا داده نشده است؟» که نشان می‌دهد دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می‌شد. به علاوه همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم، چون برای نعمت‌های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ، اشاراتی به

آن نعمت‌های عظیم و توصیف‌ناکردنی شود. و در پایان آیه به عنوان آخرین و مهم‌ترین نعمت از این نعمت‌ها می‌افزاید: «و پروردگارشان شراب طهور به آن‌ها می‌نوشاند». درست است که در لابلای این نعمت‌ها نیز سخن از نوشیدنی‌های گوارا و جام‌هایی که از چشمهٔ سلسبیل پر می‌شود و بهشتیان از آن سیراب می‌گردند، بود ولی میان آن‌ها و آنچه در این آیه آمده است، فرق بسیاری وجود دارد، زیرا از یک سو در آنجا، ساقی «وَلَدَانُ مُخَلَّدُونَ» بودند، اما در این‌جا، ساقی «خدا» است و چه تعبیر عجیبی. مخصوصاً با تکیه بر کلمهٔ «رَب» (خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است)، وی را در مراحل تکامل همواره پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده و اکنون نوبت آن است که ربوبیتش را به حدِّ اعلا برساند و با دست قدرتش از جام شراب طهور، ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند.

و از سوی دیگر «طَهُور» به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک‌کننده، به این

ترتیب این شراب ، جسم و روح انسان را از هرگونه آلودگی و ناپاکی پاک می‌کند و آن‌چنان روحانیت و نورانیت و نشاط به او می‌بخشد که وصفش در هیچ عبارتی نمی‌گنجد ، حتی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده : « يُطَهِّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ : قلب و جان آن‌ها را از همه چیز جز خداوند پاک می‌کند » .^(۱)

پرده‌های غفلت را می‌درد ، حجاب‌ها را از بین می‌برد و انسان را شایسته حضور دائم در جوار قرب خدا می‌کند ، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر و از هر موهبتی بالاتر است . اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می‌کند و انسان را از خدا دور می‌سازد ، اما شراب طهوری که با دست ساقی‌الکسوت داده می‌شود ، او را از « ماسوی الله » بیگانه کرده ، غرق در جمال و جلال او می‌کند .

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۱ .

خلاصه این که لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است ، از همه برتر و بالاتر است .
 از حدیثی که از رسول خدا نقل شده ، استفاده می شود که چشمه شراب طهور بر در بهشت قرار دارد : « جرعه ای از این شراب طهور به آنها داده می شود و خداوند به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هرگونه صفات رذیله) پاک می سازد » .^(۱)

جالب این که تعبیر به « طهور » در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده ، یکی در مورد باران (۴۸ / فرقان) که همه چیز را پاک و زنده می کند و دیگری در این آیه که درباره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک کننده و حیات بخش است ، آمده است .
 ﴿ ۲۲ 〉 إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا
 این جزای شماست و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است .

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۴۸۵ ، ذیل حدیث ۶۰ .

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداش‌های عظیم را بی حساب می‌دهند ، این‌ها همه جزای سعی و عمل است و پاداش مجاهدت‌ها و خودسازی‌ها و چشم‌پوشی از گناه است. بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ یا فرشتگان او ، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آن‌ها می‌گویند : این‌ها همه پاداش اعمال شما است و سعی شما مشکور است ، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت‌ها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند .

﴿ ۲۳ ﴾ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً

مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم .

آیات این سوره از آغاز تاکنون درباره خلقت انسان و سپس معاد و رستاخیز او سخن می‌گفت ، در آیات ۲۳ تا ۲۶ روی سخن را به پیامبر کرده ، دستورهای مؤکدی برای هدایت انسان‌ها و صبر و مقاومت در این راه به او می‌دهد ، در واقع این آیات راه وصول به

آن همه نعمت‌های بی‌مانند را نشان داده است که تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبران چون پیامبر اسلام و الهام گرفتن از دستورات او امکان‌پذیر است . نخست می‌فرماید: «مسلماناً قرآن را بر تو نازل کردیم» .

بعضی از مفسران ، «تَنْزِيلًا» را اشاره به «نزول تدریجی قرآن» دانسته‌اند که اثر تربیتی آن روشن است و بعضی آن را اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تأکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند ، مخصوصاً با توجه به تأکیدات دیگر که در آیه آمده (تأکید به وسیله «إِنَّ» و «نَحْنُ» و «جمله اسمیه») می‌دانند و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر را به کفایت و سحر و افترا بر خداوند متهم می‌کردند .

﴿۲۴﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ أَثِمًا أَوْ كَفُورًا
پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیا باش و از هیچ گنهکار و کافری از آنان اطاعت نکن .

پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای مسؤولیت‌های الهی

سپس پنج دستور مهم به شرح زیر را به پیامبر می‌دهد :

- ۱ - دعوت به صبر و استقامت ؛ می‌فرماید : « از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آن‌ها ترس و هراسی به خود راه نده و همچنان به پیش حرکت کن » .
- ۲ - نهی از سازش با منحرفان ؛ در دومین دستور پیامبر را از هرگونه سازش با منحرفان برحذر داشته و می‌گوید : « از هیچ گنهکار و کافری اطاعت نکن » .
در واقع حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول ، زیرا جمعیت دشمنان تلاش می‌کردند که از طرق مختلف پیامبر را در مسیر باطل به سازش بکشانند ، چنان‌که نقل شده که « عتبة بن ربیعہ » و « ولید بن مغیرہ » به پیامبر می‌گفتند : « از دعوت خود بازگرد ، ما آن‌قدر ثروت در اختیار تو می‌گذاریم که راضی شوی ، زیباترین دختران عرب را به همسری تو درمی‌آوریم » و پیشنهادهای دیگری از این قبیل و پیامبر به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در

برابر این وسوسه‌های شیطانی یا تهدیداتی که بعد از بی‌اثر ماندن این تطمیعات عنوان می‌شود، صبر و استقامت به خرج دهد، نه تسلیم تطمیع گردد و نه تهدید. درست است که پیامبر هرگز تسلیم نشد، ولی این تأکیدی است بر اهمیت این موضوع در مورد آن حضرت و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا. این نکته قابل توجه است که «اَنَّمْ» مفهوم عامی دارد که «كَفُّور» را نیز شامل می‌شود، بنابراین ذکر «كَفُّور»، از باب ذکر خاص بعد از عام، برای تأکید است.

﴿٢٥﴾ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً

و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یادآور.

﴿٢٦﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلاً

و در شبانگاه برای او سجده کن و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی.

﴿٣﴾ - ذکر؛ از آن‌جا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم، کار

آسانی نیست و پیمودن این راه توشه خاصی لازم دارد ، در این آیه می‌فرماید : « نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور » .

﴿ ۴ و ۵ - تجهیز به قوای لازم برای مبارزه با مشکلات : تا در سایه این « سجده » و « تسبیح » و « ذکر » ، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی برای مبارزه با مشکلات این راه را فراهم کنی . « بُكْرَة » به معنی " آغاز روز " و « أَصِيل » نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز است . این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه‌روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است . تعبیر به « لَيْلًا طَوِيلًا » اشاره به این است که مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا کن ، در حدیثی از امام رضا علیه السلام در تفسیر آن آمده که در پاسخ این سؤال که « منظور از این تسبیح چیست ؟ » فرمود : « منظور نماز شب است » . ^(۱) ولی بعید نیست که این تفسیر نیز از

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۳ .

قبیل بیان مصداق روشن باشد ، چراکه نماز شب در تقویت روح ایمان و تهذیب نفوس و زنده نگهداشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا ، تأثیر فوق العاده ای دارد . در این جا باید به این نکته توجه داشت که دستورهای پنجگانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه ای برای پیامبر اسلام ذکر شده ، ولی در حقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام برمی دارند .

آنها باید بدانند بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند ، لازم است صبر و استقامت پیشه کنند و از انبوه مشکلات راه ، وحشت نداشته باشند ، چراکه هدایت یک جمعیت به خصوص زمانی که در مقابل انسان ، افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند ، همیشه توأم با مشکلات عظیم بوده و هست و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد ، هیچ رسالتی به ثمر نمی رسد . و در مرحله بعد باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق « اَئِمَّ » و « کفور » هستند و با انواع حيله ها و تزویرها سعی در منحرف ساختن

رهبران و پیشوایان می‌کنند ، تا رسالت آن‌ها عقیم بماند ، با کمال قدرت مخالفت کنند ، نه فریب تطمیع بخورند و نه واهمه‌ای از تهدید به خود راه دهند. و در تمام مراحل برای کسب قدرت روحی ، نیروی اراده ، عزم راسخ و تصمیم آهنین ، هر صبح و شام به یاد خدا باشند و پیشانی را بر درگاهش بسایند ، مخصوصاً از عبادت‌های شبانه و راز و نیاز با او مدد بگیرند که اگر این امور رعایت شود ، پیروزی حتمی است. و اگر در پاره‌ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد ، در پرتو این اصول می‌توان آن‌ها را جبران کرد . برنامه زندگی پیامبر اسلام و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است .

﴿ ۲۷ ﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا

آن‌ها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند ، در حالی که پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می‌کنند .

افق افکار آن‌ها از خور و خواب و شهوت ، فراتر نمی‌رود و آخرین نقطه دید آن‌ها همین لذا یذ

بی قید و شرط مادی است و عجب این که می خواهند روح بزرگ پیامبر را نیز با همین مقیاس بسنجند. اما این بی خبران کوردل توجه ندارند که چه روز سنگینی در پیش دارند ، سنگین از نظر مجازات ها ، سنگین از نظر محاسبه و سنگین از نظر طول زمان و فضا و رسوایی سنگین . ﴿۲۸﴾ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ما آن ها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می دهیم .

«اَسْر» در اصل به معنی بستن چیزی با زنجیر است و اسیران را به این جهت «اسیر» نامیده اند که آن ها را می بندند ، ولی «اَسْر» در این جا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانایی فعالیت های مهم به او می دهد. به راستی قرآن در این جا انگشت روی نقطه حساسی گذارده و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است از عصب های کوچک و بزرگ که همچون طناب های آهنین ، عضلات را به یکدیگر مربوط می سازد ،

گرفته تا رباطها و عضلات مختلف ، آنچنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشت‌های اندام انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آنها یک واحد کاملاً منسجم که آماده انجام هرگونه فعالیتی است ، ساخته اما روی هم رفته این جمله کنایه از قدرت و قوت است .

﴿۲۹﴾ إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

این یک تذکر و یادآوری است و هرکس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش انتخاب می‌کند .

این یک هشدار است و انتخاب راه با شما است

وظیفه ما نشان دادن راه است ، نه اجبار بر انتخاب ، این شما هستید که باید با عقل و درک خود ، حق را از باطل تشخیص دهید و با اراده و اختیار خود تصمیم بگیرید .

﴿۳۰﴾ وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد، خداوند عالم و حکیم است .

این در حقیقت اثبات اصل معروف «الْأَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» است. از یک سو می‌فرماید: «خدا راه را نشان داده و انتخاب با شما است» و از سوی دیگر می‌فرماید: «انتخاب شما منوط به مشیت الهی است»، یعنی شما استقلال کامل ندارید، بلکه قدرت و توان و آزادی اراده شما همه به خواست خدا و از ناحیه او است و هر زمان اراده کند، می‌تواند این قدرت و آزادی را سلب کند. به این ترتیب نه «تفویض» و واگذاری کامل است و نه اجبار و سلب اختیار، بلکه حقیقتی است دقیق و ظریف در میان این دو، یا به تعبیر دیگر، نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است، که هر لحظه بخواهد، می‌تواند آن را بازپس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسئولیت را که رمز تکامل آنها است، بر دوش گیرند و هم خود را بی‌نیاز از خداوند تصور نکنند. خلاصه این تعبیر برای آن است که بندگان، خود را بی‌نیاز از هدایت، حمایت، توفیق و تأیید ذات مقدس او ندانند و در عین تصمیم‌گیری در کارها، خود را به او بسپارند و تحت حمایت او قرار دهند.

﴿ ۳۱ ﴾ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) ، در رحمت خود وارد می‌کند و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است .

در ابتدای آیه می‌گوید : « هر کس را بخواهد ، در رحمت خود وارد می‌کند » ، ولی در پایان آیه عذاب را روی ظالمان متمرکز می‌سازد و این نشان می‌دهد که مشیت او بر عذاب به دنبال مشیت انسان بر ظلم و گناه است و به قرینهٔ مقابله روشن می‌شود که مشیت او در رحمت نیز به دنبال ارادهٔ انسان در ایمان و عمل صالح و اجرای عدل است و جز این از حکیم نمی‌توان انتظار داشت .

پایان سورهٔ انسان

سورة مرسلات

فضیلت تلاوت سورة « مرسلات »

پیر امون فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم نقل شده است: « کسی که سوره "مرسلات" را بخواند، نوشته می شود که او از مشرکان نیست. » (۱)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: « کسی که این سوره را بخواند، خداوند او را با پیامبر آشنا (و همجوار) می سازد. » (۲) بی شک این فضیلت از آن کسی است که به محتوای آن عمل کند، لذا در روایتی آمده است: بعضی از یاران پیامبر خدمتش عرض کردند: « چه زود آثار پیری بر شما نمایان شده، ای رسول خدا! » حضرت در پاسخ فرمودند: « سوره های هود، واقعه، مرسلات و عمّ یتسائلون مرا پیر کرده است. » (۳)

۱ و ۲- « مجمع البیان »، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۴.

۳- « خصال صدوق »، باب الاربعة، حدیث ۱۰.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا

سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده می شوند.

۲ فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا

و آنها که همچون تندباد حرکت می کنند.

۳ وَالنَّاشِئَاتِ تَشْرًا

و سوگند به آنها که (ابرهارا) می گسترانند و منتشر می سازند.

۴ فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا

و آنها که جدا می کنند.

۵ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا

و سوگند به آنها که آیات بیدارکننده (الهی) را به (انبیاء) القاء می نمایند.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ﴿٦﴾

برای اتمام حجت ، یا انداز .

سوگند اول و دوم ناظر به مسألة «بادهای و طوفانها» است و سوگند سوم و چهارم و پنجم ناظر به نشر آیات حق توسط فرشتگان و سپس جداکردن حق از باطل و بعد القاء ذکر و دستورهای الهی به پیامبران به منظور اتمام حجت و انداز است. (۱)
چیزی که می‌تواند شاهد بر این تفسیر باشد ؛
اولاً: جداسازی این دو دسته از سوگندها به وسیله «واو» است ، در حالی که بقیه به وسیله «فاء» عطف شده که نشانه ارتباط و پیوند آنها است .
ثانیاً: چنانکه خواهیم دید همه این سوگندها برای مطلبی است که در آیه هفتم آمده ،

۱- «عُذْرٌ» به معنی متناهی و پی‌درپی آمده و در اصل به معنی «یال اسب» است که بر روی هم می‌ریزد و گاه آن را به معنی «کار خوب و شناخته شده» نیز تفسیر کرده‌اند .

یعنی حقانیت و واقعیت رستاخیز و معاد و می دانیم در آستانه رستاخیز دگرگونی عظیمی در عالم پیدا می شود ، طوفان های شدید ، زلزله ها و حوادث تکان دهنده از یک سو و سپس تشکیل دادگاه عدل الهی از سوی دیگر که در آن جا فرشتگان نامه های اعمال را نشر می دهند و میان صفوف مؤمنان و کافران جدایی می افکنند و حکم الهی را در این زمینه القاء می کنند . اگر قسمت های پنجگانه فوق طبق این تفسیر بیان شود ، تناسبی با "مُتَّسَمٌ بِهِ" یعنی چیزی که برای آن سوگند یاد شده است ، خواهد داشت .

« ذِکْرٌ » در جمله « فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا » یا به معنی علوم و دانش هایی است که به انبیاء القاء شده ، یا آیاتی است که بر آنها نازل گشته است و می دانیم در آیات قرآن از خود قرآن تعبیر به « ذِکْرٌ » شده است ، چنان که در آیه ۶ سورة حجر آمده است : « وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ » (دشمنان) می گفتند : ای کسی که ذکر بر تو نازل شده است ، تو دیوانه ای . تعبیر به « الْمُلْقِيَاتِ » به صورت جمع با این که فرشته وحی یعنی جبرئیل یک فرد بیشتر نبود ، به خاطر این است که از بعضی از روایات استفاده می شود که گاه برای نزول آیات

قرآن گروه‌های عظیمی از فرشتگان، جبرئیل را همراهی می‌کردند، در آیهٔ ۱۵ سورة عبس نیز آمده است: «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ: آیات قرآنی به دست سفیران الهی (فرشتگان) بر پیامبر اسلام نازل شده است».

محتوای این سوگندها

در آیات فوق نخست به بادهای و طوفان‌ها سوگند یاد شده و این به خاطر نقش مهمی است که آن‌ها در جهان آفرینش دارند؛ ابرها را به حرکت درمی‌آورند و سپس آن‌ها را بر فراز زمین‌های خشک و مرده پیوند می‌دهند و بعد از نزول باران، آن‌ها را متفرق می‌سازند. بذره‌های گیاهان را جابجا می‌کنند و جنگل‌ها و مرتع‌ها را به وجود می‌آورند. بسیاری از گل‌ها و میوه‌ها را بارور می‌سازند و حرارت و برودت را از مناطق مختلف زمین به نقاط دیگر می‌برند و هوا را تعدیل می‌کنند. هوای زنده و پُر اکسیژن را از مزارع و صحراها به شهرها می‌برند و هوای آلوده را برای تصفیه به صحراهای فرستند.

آب دریا را متلاطم و مَواج و برای موجودات زنده آبزی ، پُراکسیژن می‌کنند ، آری
 باده‌ها و نسیم‌ها خدمات عظیم و حیاتی در جهان دارند .
 بخش دیگر این سوگندها که از برنامهٔ نزول وحی به وسیلهٔ فرشتگان سخن می‌گوید ،
 نیز در عالم معنی با وزش نسیم در عالم ماده شباهت دارد . فرشتگان ، کلمات وحی را که
 همچون قطرات باران زنده‌کننده است ، بر قلوب پیامبران خدا نازل می‌کنند و گل‌ها و
 میوه‌های معارف الهی و تقوا را در قلب‌ها می‌رویانند و به این ترتیب خداوند هم به مریبان
 عالم ماده و هم مریبان عالم معنی سوگند یاد کرده است .
 و جالب این‌که تمام این سوگندها برای بیان واقعیت روزی است که تمام این تلاش‌ها و
 کوشش‌ها به ثمر می‌نشینند ، روز قیامت و یوم الفصل .

﴿ ۷ ﴾ اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَاقِعٌ

که آنچه به شما (دربارهٔ قیامت) وعده داده می‌شود ، به وقوع می‌پیوندد .
 حال باید دید که این سوگندها برای چه منظوری است ؟ در آیهٔ بالا پرده از روی

این معنی برداشته است . بعث و نشور ، ثواب و عقاب ، حساب و جزا ، همه حق است و هیچ تردیدی در آن نیست .

﴿ ۸ ﴾ فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ

در آن هنگام که ستارگان محو و تاریک گردند.

﴿ ۹ ﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ فُرجَتْ

و (کواکب) آسمان از هم بشکافند .

﴿ ۱۰ ﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ

و در آن زمان که کوهها از جا کنده شوند .

« طُمِسَتْ » از ماده « طَمَسَ » به معنی محو کردن و زایل نمودن آثار چیزی است .

« نُسِفَتْ » از ماده « نَسَفَ » در اصل به معنی ریختن دانه های غذایی در

غربال و تکان دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود و در این جا به معنی

خُرد شدن و سپس بر باد رفتن کوهها است .

اصولاً از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می‌شود که پایان این جهان با یک سلسله حوادث بسیار هول‌انگیز و کوبنده همراه است ، به طوری که نظام آن را به کلی متلاشی می‌سازد و جهان آخرت با نظامی نوین جایگزین آن می‌گردد . به طوری این حوادث عجیب و وحشتناک است که با هیچ بیانی نمی‌توان آن را توصیف کرد ، آیا حوادثی که کوه‌ها را از جا می‌کند و چنان به هم می‌کوبد که تبدیل به غبار می‌شود و آن‌ها را به صورت پشم‌های زده شده درمی‌آورد ، قابل توصیف است ؟ و به تعبیر بعضی از مفسران ، عظمت این حوادث به قدری است که عظیم‌ترین زلزله‌هایی که انسان به چشم دیده ، در برابر آن مانند ترقه‌های کوچکی است که بچه‌ها برای بازی منفجر می‌کنند در برابر بزرگترین بمب اتم . و به هر حال این تعبیر قرآنی دلیل بر تفاوت زیاد نظامات آخرت با نظامات دنیا است .

﴿ ۱۱ ﴾ وَإِذَا الرُّسُلُ اقْتَتَتْ

و در آن هنگام که برای پیامبران (به منظور اداء شهادت) تعیین وقت شود .

همان‌گونه که در آیه ۶ سورةٔ اعراف آمده است : « فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ : ما هم از کسانی که رسولان به آنها مبعوث شدند ، سؤال می‌کنیم و هم از رسولان » .

﴿ ۱۲ ﴾ لَآئِي يَوْمٍ أُجِّلَتْ

این امر برای چه‌روزی به تأخیر افتاده؟

﴿ ۱۳ ﴾ لِيَوْمِ الْقَضَايِ

برای روز جدایی (حق از باطل) .

سپس می‌افزاید : « برای چه روزی شهادت این رسولان و گواهی آنها بر امت‌ها به تأخیر افتاده؟ » روز جدایی‌ها ، روز جدایی حق از باطل ، جدایی صفوف مؤمنان از کافران و نیکوکاران از بدکاران و روز داوری مطلق حق دربارهٔ همگان .

﴿ ۱۴ ﴾ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمُ الْقَضَايِ

تو چه می‌دانی روز جدایی چیست؟

جایی که پیامبر با آن علم وسیع و گسترده و با آن دیدهٔ تیزبین که اسرار غیب را

مشاهده می‌کرد ، ابعاد عظمت آن روز را به درستی نداند ، تکلیف بقیه مردم روشن است و همان‌گونه که بارها گفته‌ایم درک تمام اسرار باعظمت قیامت برای ما زندانیان قفس دنیا ممکن نیست ، تنها شبحی از آن را می‌بینیم و به آن ایمان داریم .

﴿ ۱۵ ﴾ **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان .

« وَّيْلٌ » را بعضی به معنی « هلاکت » و بعضی به معنی « انواع عذاب » و بعضی آن را به معنی « وادی پر عذابی در جهنم » تفسیر کرده‌اند ، این کلمه معمولاً در مورد حوادث آسفاک به کار می‌رود و در این جا حکایت از سرنوشت دردناک تکذیب‌کنندگان در آن روز می‌کند . منظور از « مُكَذِّبِينَ » در این جا کسانی هستند که قیامت را تکذیب می‌کنند و می‌دانیم کسی که ایمان به قیامت و دادگاه عدل خداوند و حساب و جزا نداشته باشد ، به آسانی مرتکب هرگونه گناه و ظلم و فساد می‌شود ، اما ایمان راسخ به آن روز به انسان ، تعهد و احساس مسؤولیت و تقوا و پرهیزگاری می‌بخشد .

﴿۱۶﴾ اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِيْنَ

آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم؟

با این همه مظاهر قدرت، باز هم در معاد شک دارید؟

در آیات ۱۶ تا ۲۸ سورة مرسلات، از طُرُق مختلف به منکران رستاخیز هشدار می‌دهد و با بیانات گوناگون آن‌ها را از خواب سنگین غفلت بیدار می‌کند. نخست دست آن‌ها را گرفته و به گذشته تاریخ می‌برد و سرزمین‌های بلادیده اقوام کفار پیشین را به آن‌ها نشان می‌دهد. اقوامی همچون قوم عاد، قوم ثمود، قوم نوح، قوم لوط و قوم فرعون که گروهی با طوفان و جمعی با صاعقه و عده‌ای با تندباد و قومی با زلزله و سنگ‌های آسمانی به کیفر اعمالشان مجازات و نابود شدند.

﴿۱۷﴾ ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْاٰخِرِيْنَ

سپس آخرین را به دنبال آن‌ها می‌فرستیم.

چراکه این یک سنت مستمر است و تبعیض و استثناء ندارد، مگر ممکن

است گروهی را به جُرمی مجازات کند و همان جُرم را برای دیگران بپسندد؟

﴿۱۸﴾ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِیْنَ

(آری) این گونه بامُجرمان رفتار می‌کنیم.

این آیه در حقیقت به منزله بیان دلیل بر هلاکت «اقوام اولین» و به دنبال آن‌ها هلاکت «اقوام آخرین» است، چراکه عذاب‌های الهی نه جنبه انتقامجویی دارد و نه تصفیه حساب شخصی است، بلکه تابع اصل استحقاق و مقتضای حکمت خداوند است. ضمناً با توجه به این‌که «نُتَبِّعُهُمْ» به صورت فعل مضارع آمده، درحالی‌که «اَلَمْ نُهْلِكْ» معنی ماضی دارد، روشن می‌شود که «اَوَّلِیْنَ» تمام اقوام پیشین را دربرمی‌گیرد که به عذاب الهی هلاک شدند و «اَخْرِیْنَ» کفاری را شامل می‌شود که در عصر پیامبر بودند، یا بعد از آن پا به عرصه وجود می‌گذارند و آلوده جرم و گناه و ظلم و فساد می‌شوند.

﴿۱۹﴾ وَیَلْ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِیْنَ

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان.

«يَوْمَئِذٍ» اشاره به روز رستاخیز است که مجازات اصلی و مهم آنها مربوط به آن روز است و این تکرار برای تأکید است.

﴿۲۰﴾ اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ
آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم؟

سپس دست آنها را گرفته و به عالم جنین می‌برد و عظمت و قدرت خداوند و کثرت مواهب او را در این جهان اسرارآمیز به آنها نشان می‌دهد، تا از یکسو به قدرت خدا بر مسئله رستاخیز و معاد پی ببرند و از سوی دیگر خود را مدیون نعمت‌های بی‌شمارش بدانند و سر تعظیم بر آستانش فرود آورند.

﴿۲۱﴾ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ

سپس آن را در قرارگاهی محفوظ و آماده قرار دادیم.
«قَرَار» به معنی «محل استقرار» و «مَکین» به معنی «محفوظ» است و در اصل از «مکان» که به معنی «تمکن» می‌باشد، گرفته شده است (البته «مکان» گاه به معنی «منزلت» نیز

آمده است). قرارگاهی که تمام شرایط حیات و پرورش و رشد و محافظت نطفهٔ انسان در آن از هر نظر تأمین شده و آنقدر عجیب و جالب و موزون است که هر انسانی را در شگفتی فرومی‌برد.

﴿۲۲﴾ اِلٰی قَدَرٍ مَّغْلُوْمٍ

تا مدتی معین.

مدتی که آنرا هیچ‌کس جز خدانی داند، مدتی مملو از تغییرات و دگرگونی‌ها و تحولات بسیار که هر روز لباس تازه‌ای از حیات و زندگی بر نطفه پوشانیده می‌شود و او را در مسیر تکامل در آن مخفی‌گاه پیش می‌برد.

﴿۲۳﴾ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُوْنَ

ما قدرت بر این کار داشتیم، پس ما قدرتمند خوبی هستیم (و امر معاد برای ماسهل است). این همان دلیلی است که قرآن بارها برای اثبات مسألهٔ معاد روی آن تکیه کرده است، از جمله در آیات آغاز سورهٔ حج می‌گوید: «چگونه در بازگشت مردگان به حیات جدید تردید می‌کنید، با این که قدرت او را در آفرینش این انسان از یک نطفه بی‌ارزش مشاهده می‌کنید، که هر روزش معاد و رستاخیزی است؟»

چه تفاوتی میان خاک و آن نطفهٔ بی‌ارزش وجود دارد؟

﴿۲۴﴾ **وَيُلْ يَوْمًا لِلْمُكَذِّبِينَ**

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان.

وای بر آن‌ها که این‌همه آثار قدرت او را می‌بینند و باز او را انکار می‌کنند .
 امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید : « ای مخلوقی که با اندام متناسب و در محیطی محفوظ آفریده شده‌ای ! در ظلمات رَجم و پرده‌های مضاعف ، آفرینش تو از عصاۃٔ کُل آغاز شده و در قراگاه محفوظی تا زمان معلوم و سرآمد معینی قرار داده شدی. آن روز که چنین بودی و در رَجم مادر حرکت داشتی ، نه قدرت پاسخگویی در تو بود و نه توانایی شنیدن صدای کسی. سپس از این قراگاه به سرائی آمدی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی و راه منافع آن را نمی‌شناختی. بگو چه کسی در میکند شیو از پستان مادرت تو را هدایت کرد؟ و چه کسی راه‌های وصول به نیازهایت را به تو نشان داد؟ » (۱)

﴿۲۵﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا

آیا زمین را مرکز اجتماع انسان‌ها قرار ندادیم؟

﴿۲۶﴾ أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا

هم در حال حیاتشان و هم مرگشان .

در آیات ۲۵ تا ۲۸ این سوره ، به بیان قسمتی از آیات و نشانه‌های "آفاقی" خداوند و نعمت‌ها و مواهب او در جهان بزرگ می‌پردازد که هم دلیل بر قدرت و رحمت واسعه او است و هم دلیلی بر امکان معاد ، درحالی‌که در آیات گذشته سخن از آیات "انفسی" و مواهب خداوند در آفرینش خود انسان بود .

«کِفَات» (بر وزن کتاب) و «كَفَّت» (بر وزن کشف) به معنی "جمع کردن و ضمیمه کردن چیزی به یکدیگر" است و به پرواز سریع پرندگان نیز «کِفَات» گفته می‌شود ، چراکه به هنگام پرواز سریع بال‌ها را جمع می‌کند تا با سرعت بیشتری هوا را بشکافد و به پیش رود . منظور این است که زمین قرارگاهی است برای همه انسان‌ها ، زندگان را روی خود جمع

می‌کند و تمام حوایج و نیازهایشان را در اختیارشان می‌گذارد و مردگان آنها را نیز در خود جای می‌دهد، که اگر زمین آماده برای دفن مردگان نبود، عفونت و بیماری‌های ناشی از آن فاجعه‌ای برای همهٔ زندگان به وجود می‌آورد.

آری زمین همچون مادری که فرزندان را دور خود جمع می‌کند و زیر پر و بال خویش قرار می‌دهد، انسان‌ها را روی خود جای می‌دهد، نوازش می‌کند، تغذیه می‌نماید، لباس می‌پوشاند، مسکن می‌دهد، همهٔ حوایجشان را تأمین می‌نماید، مردگان آنها را نیز در دل خود نگاه می‌دارد، جذب می‌کند و آثار سوء آنها را از بین می‌برد. در روایتی آمده‌است که امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که از میدان صفین بازمی‌گشت، به نزدیک کوفه رسید، هنگامی که چشمان مبارکش به قبرستانی که بیرون دروازهٔ کوفه بود، افتاد، فرمود: «هَذِهِ كِفَاتُ الْأَمْوَاتِ أَيْ مَسَاكِنُهُمْ: این کفات مردگان است، یعنی منزلگاه‌های آنها است» و سپس نگاهی به خانه‌های کوفه کرده و فرمود: «هَذِهِ كِفَاتُ الْأَحْيَاءِ: این هم منازل زندگان است»، سپس آیات فوق را تلاوت فرمود: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا»،

اشاره به این که فاصله زیادی میان منازل زندگان و مردگان وجود ندارد. (۱)

﴿ ۲۷ ﴾ وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا

و در آن کوه‌های استوار و بلند قرار دادیم و آبی گوار ایه شما نوشاندیم.

« رَوَاسِيَ » جمع « رَاسِيَّة » به معنی « ثابت و پایرجا » است و « شَامِخَات » جمع « شَامَخ » به معنی « بلند » است. این کوه‌ها که سر به آسمان کشیده و ریشه‌های آن به یکدیگر پیوسته است ، از یک سو همچون زرهی زمین را دربر گرفته و در برابر فشار داخلی و فشارهای ناشی از جزرومد خارجی حفظ می‌کند و از سوی دیگر جلوی اصطکاک قشر هوا با زمین را می‌گیرد و پنجه در هوا انداخته و آن را با خود به گردش درمی‌آورد و از سوی سوم طوفان‌ها و بادهای عظیم را کنترل می‌کند و به این ترتیب از جهات مختلف به اهل زمین آرامش می‌بخشد. و در ذیل همین آیه به یکی دیگر از برکات کوه‌ها اشاره می‌کند ؛ آبی

۱- « تفسیر بره‌مان » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۱۷ .

که هم برای شما گوارا و مایه حیات است و هم برای حیوانات شما و زراعت‌ها و باغ‌هایتان . درست است که تمام آب‌های گوارا از باران است ، ولی کوه‌ها مهمترین نقش را در آن ایفاء می‌کنند ، بسیاری از چشمه‌ها و قنات‌ها از کوه‌ها می‌جوشد و سرچشمه بسیاری از نه‌رها و شط‌های عظیم از برف‌های متراکمی است که بر قله‌های کوه‌ها می‌نشیند و مهمترین ذخایر آبی انسان‌ها را تشکیل می‌دهد .

قله کوه‌ها به خاطر دوری از سطح زمین ، همیشه سرد است و می‌تواند ذخایر برف را سالیان دراز در خود جای دهد تا تدریجاً در پرتو آفتاب آب شود و به صورت نه‌رها جریان یابد .

﴿ ۲۸ ﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وای در آن‌روز بر تکذیب‌کنندگان.

وای بر کسانی که این‌همه آیات و نشانه‌های قدرت حق را با چشم خود می‌بینند و این‌همه نعمت‌های الهی را که در آن غرقند ، مشاهده می‌کنند ، باز هم رستاخیز و دادگاه قیامت را که مظهر عدل و حکمت او است ، انکار می‌نمایند .

﴿ ۲۹ ﴾ انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

(و در آن روز به آنها گفته می‌شود:) بی‌درنگ بروید به سوی همان چیزی که پیوسته آن را انکار می‌کردید.

منکران در قیامت نه قدرت بر دفاع دارند، نه راهی برای فرار
 «انْطَلِقُوا» از ماده «انْطَلَقَ» به معنی "حرکت کردن بدون توقف" است و یک نوع آزادی از قید و بند نیز در آن نهفته شده است و این درحقیقت توضیحی است برای وضع آنها در عرصه محشر که آنها را مدتی طولانی برای حساب نگه می‌دارند، سپس آنها را رها ساخته و می‌گویند: بدون توقف به سوی دوزخ بروید. گوینده این سخن شاید خداوند متعال باشد که مستقیماً به آنها خطاب می‌کند و یا فرشتگان عذاب و بهر حال لحنی است آمیخته با سرزنشی عمیق که خود عذابی دردناک و جانکاه است.

﴿ ۳۰ ﴾ انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ

بروید به سوی سایه سه شاخه (دوده‌ای خفقان بار آتش).

شاخه‌ای از بالاسر و شاخه‌ای از طرف راست و شاخه‌ای از طرف چپ و به این ترتیب از هر طرف این دود غلیظ مرگبار آن‌ها را احاطه می‌کند و در کام خود فرومی‌برد .

﴿ ۳۱ ﴾ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُعْنِي مِنَ اللَّهَبِ

سایه‌ای که نه آرامبخش است و نه از شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند . ممکن است تعبیر به « ظِل » (سایه) این تصور را ایجاد کند که در آن‌جا سایه‌ای وجود دارد که از سوزندگی شعلهٔ آتش کمی می‌کاهد ، ولی این آیه بر این پندار غلط خط بطلان می‌کشد و می‌گوید : این سایه هرگز سایه‌ای که شما تصور می‌کنید ، نیست . سایه‌ای است سوزان و خفقان‌آور و برخاسته از دودهای غلیظ آتش که می‌تواند گرمای شعله‌ها را کاملاً منعکس کند .

﴿ ۳۲ ﴾ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ

جرقه‌هایی از خود پرتاب می‌کند ، مانند یک کاخ . « شَرَر » جمع « شَرَارَة » به معنی اجزاء کوچکی است که از آتش جدا می‌شود و به هوا پرتاب می‌گردد و از مادهٔ « شَر » گرفته شده است . نه همچون جرقه‌های آتش این دنیا که گاه

به اندازهٔ سرسوزنی بیش نیست .

تعبیر به «قَصْر» (کاخ) در این جا تعبیر پُر معنایی است . شاید تصور شود مناسب‌تر این بود که گفته شود جرقه‌هایی همچون کوه ، ولی نباید فراموش کرد کوه‌ها همان‌گونه که در آیات قبل اشاره شد ، منبع انواع برکات است و سرچشمه‌های آب فرات و گوارا ، این قصرها و کاخ‌های ستمکاران هستند که منشأ شعله‌های سوزان و آتش‌های شرربارند .

﴿ ۳۳ ﴾ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ

گویی (در سرعت و کثرت) همچون شتران زردرنگی هستند (که به هر سو پراکنده می‌شوند) . «جِمَالَة» جمع «جَمَل» به معنی "شتر" است و «صُفْر» (بر وزن قُفْل) جمع «أَصْفَر» به معنی چیزی است که زردرنگ باشد و گاه به رنگ‌های تیره و متمایل به سیاه نیز اطلاق شده است، ولی در این جا مناسب همان معنی اول است ، زیرا جرقه‌های آتش زرد متمایل به سرخ است . در آیهٔ قبل ، این جرقه‌ها از نظر حجم به کاخ بزرگ تشبیه شده بود و در این آیه از نظر کثرت و رنگ و سرعت حرکت و پراکنده شدن به هر سو به گروهی از شتران زردرنگ تشبیه

شده که به هر سو روانند. جایی که جرقه‌ها این چنین باشد ، پیداست که خود آن آتش سوزان چگونه است و در کنار آن چه عذاب‌های دردناک دیگری قرار گرفته (خداوند همهٔ ما را به رحمت و لطف و عنایتش از آن حفظ کند) .

﴿۳۴﴾ **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان .

باز هم در پایان این بخش از آیات هشدار قبلی را تکرار می‌کند .

﴿۳۵﴾ **هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ**

امروز روزی است که سخن نمی‌گویند (و قادر به دفاع از خویشتن نیستند) .

آری خداوند در آن روز بر دهان مُجرمان و گناهکاران مُهر سکوت می‌زند ، همان‌گونه که

در آیهٔ ۶۵ سورةٔ یس آمده : « **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ** : امروز بر دهانشان مُهر می‌نهم » و باز

همان‌گونه که در ذیل همین آیه آمده است : « دست و پای آن‌ها به سخن درمی‌آیند » و حتی

طبق آیات دیگر قرآن پوست‌های آنان زبان بازمی‌کنند و همه گفتمانی‌ها را می‌گویند .

﴿ ۳۶ ﴾ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُوا

و به آنها اجازه داده نمی شود که عذر خواهی کنند.

نه اجازه سخن گفتن دارند و نه عذرخواهی و دفاع از خویشان ، چراکه همه حقایق در آن جا روشن است و چیزی برای گفتن ندارند ، آری این زبان پشت هم انداز که در دنیا از آزادی خود سوء استفاده کرده ، به تکذیب انبیاء و استهزاء اولیاء و باطل کردن حق و همچنین حق جلوه دادن باطل می پرداخت ، در آن جا باید به کیفر آن اعمال قفل شود و از کار بیفتد که این خود عذاب و شکنجه دردناکی است که در چنان صحنه ای انسان قدرت بر دفاع از خویش و یا عذرخواهی نداشته باشد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که : « خداوند برتر و عادل تر و بزرگتر از آن است که بنده اش عذر موجهی داشته باشد و به او اجازه عذر خواهی ندهد ، بلکه آنها در حقیقت هیچ عذر موجهی ندارند که مطرح کنند » . (۱)

البته بر طبق بعضی آیات قرآن در قیامت مُجرمان گاهی سخن می‌گویند ، این به خاطر آن است که – همان‌گونه که قبلاً هم اشاره کرده‌ایم – در قیامت مواقف زیادی است ، در بعضی از مواقف زبان از کار می‌افتد و نوبت به گواهی اعضاء می‌رسد و در بعضی دیگر زبان گشوده می‌شود و مطالبی را بازگو می‌کند که نشانه حسرت و اندوه شدید و سرگردانی و بدبختی آن‌ها است .

﴿ ۳۷ ﴾ **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان .

بار دیگر در پایان این مقطع به تکذیب‌کنندگان هشدار می‌دهد .

﴿ ۳۸ ﴾ **هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ**

امروز همان روز جدایی (حق از باطل) است که شما و پیشینیان را در آن جمع کرده‌ایم . امروز همه انسان‌ها را بدون استثناء از اولین گرفته تا آخرین ، همه را برای حسابرسی و فصل خصومت در این عرصه و دادگاه بزرگ گرد آورده‌ایم .

﴿ ۳۹ ﴾ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا

اگر چاره‌ای در برابر من (برای فرار از مجازات) دارید، انجام دهید.
 «کَیْد» (بر وزن صَیْد) به طوری که «راغب» در «مفردات» می‌گوید، نوعی چاره‌جویی است که گاه نکوهیده و گاه قابل تمجید است، هر چند استعمال آن در موارد مذموم بیشتر است (همان‌گونه که در آیه مورد بحث نیز چنین است).

آیا می‌توانید از قلمرو حکومت من بگریزید؟

یا این‌که می‌توانید بر قدرت من غلبه پیدا کنید؟

یا توانایی دارید با پرداختن فدیة‌ای آزاد شوید؟

و یا قدرت دارید مأموران حسابرسی را فریب دهید؟

هر کار از دست شما ساخته است، انجام دهید ولی بدانید کاری از شما ساخته نیست.
 در حقیقت این امر به اصطلاح، «امر تعجیزی» است که برای روشن ساختن عجز و ناتوانی طرف مقابل ذکر می‌شود، مثل همان چیزی که در مورد قرآن مجید آمده

است که می‌فرماید: «اگر در آنچه بر بندهٔ خود نازل کرده‌ایم، تردید دارید، سوره‌ای مانند آن بیاورید». مسلماً در آن روز کاری از دستشان ساخته نیست، چراکه می‌دانیم آن روز روزی است که دست انسان از هر گونه اسباب و وسایل کوتاه می‌گردد، چنان‌که در آیهٔ ۱۶۶ سورةٔ بقره آمده است: «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ».

قابل توجه این‌که از یک سو می‌فرماید: آن روز، «يَوْمُ الْفَصْلِ» (روز جدایی‌ها) است و از سوی دیگر می‌فرماید: آن روز «يَوْمُ الْجَمْعِ» (روز اجتماع) است، که هر کدام از این دو در یک مقطع انجام می‌شود، نخست همه را در آن دادگاه بزرگ جمع می‌کنند و سپس بر حسب عقاید و اعمالشان در صنف‌های مختلفی از هم جدا می‌شوند، حتی آن‌ها که رهسپار بهشت می‌شوند، صنف‌های گوناگون و درجات مختلفی دارند و راهیان دوزخ نیز صنف‌های متفاوت و درکاتی دارند.

﴿۴۰﴾ وَيَلُكُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان.

و باز همان جملهٔ تهدیدآمیز و بیدارکننده را تکرار می‌کند.

﴿ ۴۱ ﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَ عُيُونٍ

افراد باتقوا در سایه‌های (درختان بهشتی) و در میان چشمه‌ها قرار دارند .
« ظِلِّ » جمع « ظِلَّ » به معنی "سایه" است ، خواه سایه‌ای مانند سایه درختان در روز و
یا سایه‌ای که در تاریکی شب حاصل می‌شود ، درحالی‌که « فُئء » به سایه‌ای گفته می‌شود که
تنها در مقابل یک مبدأ نورانی به وجود می‌آید ، همچون سایه درختان در مقابل آفتاب .

﴿ ۴۲ ﴾ وَ فَوَاكِهِمْ مِّمَّا يَشْتَهُونَ

و میوه‌هایی از آنچه می‌ایل باشند .

روشن است ذکر « میوه‌ها » ، « سایه‌ها » و « چشمه‌ها » اشاره به گوشه‌ای از مواهب عظیم
الهی بر آن‌ها است ، گوشه‌ای که با زبان اهل دنیا قابل بیان و ترسیم است ، اما آنچه در بیان
نمی‌گنجد و به فکر ساکنان دنیا خطور نمی‌کند ، از آن به مراتب بالاتر و برتر است .

﴿ ۴۳ ﴾ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

بخورید و بنوشید گوارا ، این‌ها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید .

«هَنِيءٌ» به گفته «راغب» در «مفردات»، هر چیزی است که مشقّی به دنبال ندارد و ناراحتی تولید نمی‌کند و لذا به غذا و آب گوارا «هَنِيءٌ» گفته می‌شود، گاه به زندگی گوارا نیز اطلاق می‌گردد. و این اشاره به آن است که میوه‌ها و غذاها و نوشابه‌های بهشتی، همانند آب و غذای دنیا نیست که گاه آثار سوئی در بدن می‌گذارد یا عوارض نامطلوبی را به دنبال دارد. این جمله خواه مستقیماً از سوی خداوند به عنوان خطاب به آن‌ها باشد، یا وسیله فرشتگان توأم با لطف و محبتی است آشکار که غذایی است برای روح و جان آن‌ها. تعبیر «بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (در مقابل اعمالی که انجام می‌دادید) اشاره به این است که این مواهب را بدون حساب به کسی نمی‌دهند و با ادّعا و خیال و پندار به دست نمی‌آید، تنها به وسیله اعمال صالح فراهم می‌شود.

﴿۴۴﴾ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ

ما این گونه نیکوکاران را جزای می‌دهیم.

جالب این‌که در آیه نخست روی مسأله «تقوا» تکیه شده و در آیه بعد از آن، روی «عمل» و در این آیه روی «احسان و نیکوکاری». «تقوا» هر گونه پرهیز از گناه و فساد و شرک

و کفر است ، " احسان " انجام هر کار نیک و " عمل " نیز ناظر به اعمال صالح است ، تا روشن شود برنامه نعمت های الهی تنها مربوط به این گروه است ، نه مدعیان دروغین ایمان و آلودگان به انواع فساد ، هر چند ظاهراً در سِلک اهل ایمان در آیند .

﴿ ۴۵ ﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .

وای بر آن ها که از تمام این نعمت ها و محبت ها محروم می شوند ، که حسرت این محرومیت آزارش کمتر از آتش سوزان دوزخ نیست .

﴿ ۴۶ ﴾ كُلُّوْا وَتَمَتَّعُوْا قَلِيْلًا اِنَّكُمْ مُّجْرِمُوْنَ

(در مقابل به مجرمان گفته می شود :) بخورید و بهره گیرید در این مدت کم (ولی بدانید

عذاب الهی در انتظار شماست) چرا که شما مجرمید .

« قَلِيْلًا » هم اشاره به مدت کوتاه عمر انسان در دنیا و هم ناچیز بودن مواهب این جهان در برابر نعمت های بی حساب آخرت . در حقیقت « متقین » و پرهیزگاران ، با نهایت احترام در آخرت پذیرایی

می شوند و با جمله پر از لطف «كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا» مخاطب می گردند ، ولی دنیاپرستان با جمله تهدیدآمیز «كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا» مخاطبند. به پرهیزگاران می فرماید: «بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (این ها در برابر اعمال صالحی است که انجام می دادید). و به این ها نیز می گوید: «إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ» (این تهدید به خاطر آن است که شما مجریمید) . و به هر حال نشان می دهد که سرچشمه عذاب الهی ، جرم و گناه انسان است که از بی ایمانی یا اسارت در چنگال شهوات ناشی می شود .

﴿٤٧﴾ وَيَلُوكَ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .

همان ها که به زرق و برق دنیا و لذات و شهوات آن مغرور و فریفته شدند و عذاب الهی را برای خود خریدند .

﴿٤٨﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ

و هنگامی که به آنها گفته شود: رکوع کنید، رکوع نمی کنند. بسیاری از مفسران گفته اند که : این آیه درباره قبیله «ثقیف» نازل شد که پیامبر به

آن‌ها فرمود: «نماز بخوانید»، آن‌ها گفتند: «ما هرگز در برابر کسی خم نمی‌شویم و این برای ما عیب است». پیامبر فرمود: «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ فِيهِ رُكُوعٌ وَلَا سُجُودٌ: دینی که در آن رکوع و سجود نباشد، ارزشی ندارد». ^(۱) آن‌ها نه فقط از رکوع و سجود اِبا داشتند، بلکه این روح غرور و نخوت در تمامی افکار و زندگیشان منعکس بود، نه در برابر خدا تسلیم بودند و نه در برابر دستورهای پیامبر، نه حقوق مردم را به رسمیت می‌شناختند و نه تواضعی در برابر خالق و فروتنی در برابر خلق داشتند. در حقیقت این دو عامل (غرور و شهوت پرستی) از مهمترین عوامل جرم و گناه و کفر و ظلم و طغیان است.

﴿ ٤٩ ﴾ وَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان.

برای دهمین و آخرین بار در این سوره می‌فرماید: «وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان».

همان‌گونه که در آغاز سوره اشاره کردیم ، ده بار جمله « وَئِلَّیْ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِینَ » در آن تکرار شده و این برای تأکید بر یک واقعیت مهم و تکان‌دهنده است و شبیه آن در سخنان فصحاء و بلغاء فراوان است که قسمتی را که عنایت و تأکید مخصوصی روی آن دارند ، در شعر و نثر تکرار می‌کنند. ولی بعضی از مفسران معتقدند که هر یک از این ده آیه اشاره به نکته جدیدی است که به تکذیب مطالب قبل از آن مربوط می‌شود ، بنابراین تکراری در بین نیست.

﴿ ۵۰ ﴾ قَبَائِلَ حَدِیْثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ

(اگر آن‌ها به این قرآن ایمان نمی‌آورند) پس بعد از آن به کدام سخن ایمان می‌آورند؟

اگر به قرآن ایمان نمی‌آورند ، به کدام سخن ایمان می‌آورند ؟

کسی که به قرآنی که اگر بر کوه‌ها نازل می‌شد ، لرزان و خاشع می‌شدند و از هم می‌شکافتند، ایمان نیاورد، در برابر هیچ کتاب آسمانی و هیچ منطق عقلانی ، تسلیم نخواهد شد و این نشانه روح عناد و لجاج است .

پایان سورة مرسلات

پایان جزء بیست و نهم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"	۱۰
فضیلت تلاوت سورۀ «ملک»	۱۱
اسلام به "کیفیت" عمل اهمیت می دهد نه "کثرت و کمیت" آن	۱۳
هیچ نقصی در جهان هستی نمی بینی	۱۷
عظمت عالم آفرینش	۲۲
اگر گوش شنوا و فکر یی دار داشتیم، در دوزخ نبودیم	۲۶
ارزش والای عقل و خرد	۲۸
آیا خالق جهان، از اسرار جهان آگاه نیست؟	۳۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
به این پرندگان بالای سر خود بنگرید!	۳۹
عوامل ششگانه ناکامی انسان‌ها	۴۲
راست‌قامتان جاده توحید	۴۳
چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می‌دهد؟	۴۸
فضیلت تلاوت سوره «قلم»	۵۰
نقش قلم در حیات انسان‌ها	۵۲
تحسین اخلاق برجسته پیامبر	۵۶
نمونه‌ای از اخلاق پیامبر	۵۷
از آن‌ها که دارای این صفاتند، پیروی مکن!	۶۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
مداهنه و سازشکاری	۶۴
صفات نه گانه کسانی که نباید اطاعت شوند	۶۵
داستان عبرت انگیز صاحبان باغ سرسبز	۷۱
سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز	۷۵
انحصار طلبی بالای بزرگ ثروتمندان	۸۰
رابطه میان «گناه» و «قطع روزی»	۸۲
بازپرسی کامل	۸۳
آن روز می خواهند سجده کنند، اما قادر نیستند	۸۸
در تقاضای مجازات عجله مکن!	۹۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آیا چشم زدن واقعیت دارد؟	۱۰۱
فضیلت تلاوت سوره «حاقه»	۱۰۶
عذابی سرکش برای قوم طغیانگر	۱۰۷
تناسب میان «گناه» و «کیفر»	۱۱۵
کجاست گوش‌های شنوا؟	۱۱۶
فضیلت دیگری از فضایل علی علیه السلام	۱۱۷
روزی که آن واقعه بزرگ رخ می‌دهد	۱۱۹
منظور از عرش خدا چیست؟	۱۲۲
ای اهل محشر! نامه اعمال مرا بخوانید	۱۲۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پاسخ به یک سؤال	۱۲۷
ای کاش مرگم فرامی رسید	۱۳۰
او را بگیرد و زنجیرش کنید!	۱۳۲
قطع رابطه با "خالق" و "خلق"، عامل بزرگ بدبختی است	۱۳۳
آغاز حرکت گذاری حروف قرآن	۱۳۸
این قرآن قطعاً کلام خدا است	۱۳۹
اگر او دروغ بر ما می بست، مهلتش نمی دادیم	۱۴۵
اوصاف چهارگانه قرآن برای چهار نوع مستمع آن	۱۵۱
فضیلت تلاوت سوره «معارج»	۱۵۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
عذاب فوری	۱۵۳
قیامت، روزی است به اندازه پنجاه هزار سال	۱۵۶
صبر جمیل چیست؟	۱۵۸
آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی‌گیرد	۱۶۳
سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان	۱۶۷
ویژگی‌های نه گانه انسان‌های شایسته	۱۷۰
به کدام روسفیدی طمع بهشت داری؟	۱۸۱
منظور از خداوند «مشارق» و «مغارب» چیست؟	۱۸۴
گویای به سوی بت‌هایشان می‌دوند	۱۸۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سورة « نوح »	۱۸۹
نخستین پیام نوح	۱۹۱
تأثیر عوامل معنوی در زیادی و کوتاهی عمر	۱۹۶
از هر فرصتی برای هدایت آنها استفاده کردم، اما	۱۹۸
راه و رسم تبلیغ	۲۰۰
فرار از حقیقت چرا؟	۲۰۱
پاداش دنیوی ایمان	۲۰۴
رابطه « تقوا » و « عمران و آبادی »	۲۰۵
گناه و ویرانی جامعه‌ها	۲۰۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
باغبان هستی، شما را چون گل پرورش داد.....	۲۱۳
این قوم فاسد و مفسد باید بروند.....	۲۱۹
فضیلت تلاوت سوره «جن».....	۲۲۵
ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم.....	۲۲۶
جریان استراق سمع قوم جن.....	۲۳۳
ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم.....	۲۳۵
شما را با نعمت‌های فراوان آزمایش می‌کنیم.....	۲۴۰
تحریف در تفسیر آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ».....	۲۴۲
صداقت رهبران الهی.....	۲۴۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فزونى جمعيت مهم نيست، ايمان جمعيت مهم است	۲۵۱
تحقيق گسترده‌اى پيرامون علم غيب خدا و پيامبر و امامان معصوم	۲۵۷
تحقيقى پيرامون آفرينش «جن»	۲۷۵
فضيلت تلاوت سورة «مُزَّمِّل»	۲۸۲
اى جامه به خود پيچيده به پاخير!	۲۸۳
قيام شبانه براى تلاوت قرآن و نيايش	۲۸۶
فضيلت نماز شب	۲۸۸
معنى ترتيب چيست؟	۲۸۹
از چه نظر قرآن، "قول سنگين" است؟	۲۹۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تأثیر نیایش در دل شب	۲۹۴
دستورهای پنجگانه مکمل نماز شب	۲۹۷
حساب این گنهکاران مستکبر را با من واگذار	۳۰۱
مراحل چهارگانه عذاب الهی	۳۰۷
هرچه برای شما امکان دارد، قرآن بخوانید	۳۱۰
ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی	۳۱۵
تلاوت قرآن همراه با تفکر	۳۱۶
تلاش برای معاش همردیف جهاد	۳۱۷
فضیلت تلاوت سوره «مُذَنَّر»	۳۱۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
برخیز و جهانیان را انداز کن!	۳۲۰
برنامه پنجگانه قرآن برای هدایت انسان‌ها	۳۲۲
مذمت «ولید» آن ثروتمند مغرور حق‌شناس	۳۳۱
این عدد مأموران دوزخ برای چیست؟	۳۴۵
شرحی بر عدد لشکریان پروردگار	۳۵۰
گناهان چهارگانه‌ای که انسان را به جهنم می‌فرستند	۳۵۷
شیعان دوازده‌گانه روز جزا	۳۶۳
مجرمان چنان از حق می‌گیرند که گورخران از شیر	۳۶۸
فضیلت تلاوت سوره «قیامت»	۳۷۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت‌گر.....	۳۷۵
« محکمهٔ وجدان » یا « قیامت صغری ».....	۳۷۷
شباهت‌های پنجگانه دادگاه " وجدان " با دادگاه " رستاخیز ".....	۳۷۹
نام‌های قیامت در قرآن مجید.....	۳۸۲
انسان بهترین داور خویش است.....	۳۹۲
جمع و حفظ قرآن بر عهدهٔ ماست.....	۳۹۴
چهره‌های خندان و چهره‌های عبوس در صحنهٔ قیامت.....	۳۹۷
لحظهٔ در دنیاک مرگ.....	۴۰۴
دلایل دو گانهٔ معاد.....	۴۱۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تطورات جنین یا رستاخیزهای مکرر	۴۱۳
نظام جنسیت در جهان بشریت	۴۱۴
فضیلت تلاوت سورة «انسان»	۴۱۶
عالم پرغوغای نطفه و جنین	۴۱۹
"تکلیف"، "هدایت" و "آزادی" مکمل یکدیگرند	۴۲۲
شأن نزول	۴۲۵
سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر	۴۲۵
پاداش عظیم ابرار	۴۲۹
اوصاف پنجگانه نیکان که آنها را مستحق بهشت می سازد	۴۳۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است	۴۳۵
پاداش‌های پانزده گانه بهشتی برای نیکان	۴۴۳
پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای مسؤولیت‌های الهی	۴۶۰
این یک هشدار است و انتخاب راه با شما است	۴۶۶
فضیلت تلاوت سوره «مرسلات»	۴۶۹
محتوای ایمن سوگندها	۴۷۳
با این همه مظاهر قدرت، باز هم در معاد شک دارید؟	۴۷۹
منکران در قیامت نه قدرت بر دفاع دارند، نه راهی برای فرار	۴۸۸
اگر به قرآن ایمان نمی آورند، به کدام سخن ایمان می آورند؟	۵۰۱

